علی اکبر سلطانی
۸۴/۱۰/۱۸

داروی دا باد

اول سنبلہ زرد ۵ ایک

هر دو میده کرده نو

ارزی بوتہ کا میہ

اور ایک سر نوش تیغ

داروسے بوتہ بو

سے لیف کرده نو

سوختہ کرده اور رد

نو آتش دیکہ جوہر

جوہر ایک ماشہ سنگ رسد

زردی سرخ ایک ماشہ زر

اور سیہ گل دارو بوتہ

آتش دیکہ اور دارو چ

شده نو چار ماشہ زر

مذکور خلط کرده

تیار کرده اوسی کو

بحکم ده پاک رب

تیست در ینکر هی

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
واله الطیبین و اصحابه الطاهرین اما بعد عبد الجانی محمد ارزانی
المسمی بمحمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد
خواندن علم طب بودند مختصری که صبیان را التعلم آن آسان
بود بعبارتی موجز مشتمل بر فواید بسیار تالیف نمود م
بطب الاکبر موسوم ساختم حکیم مطلق بر سایر متعلمان
مبارک و مفید گرداند بالنبی و آله الکریم و این مختصر مشتمل است
بر سه مقاله مقاله اول در علامات کیفیات چهار گانه یعنی حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست بدانکه حرارت را بفارسی
گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی است و سوزش و زردی
یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن و اما اگر سبب گرمی
زیادتی خون باشد گرانی سر و خمیازه و فواق و درشتی و تندی
نبض و شیرینی دهان و سرخی رنگ بدن ...

در سه مقاله اول در علامات چهار ارکانه ...

جمال گوته بتور فلفل پال خور و زنجبیل اعلی
۳ ماشه تولہ دو تولہ ۶ ماشہ ۲ ماشہ سہ ماشہ

خون خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا
دلیل آنست اما اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ
بدن و زبان و زردی چشم و تلخی دهان و خشکی و درشتی زبان
و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان و تغیره
دلیل آنست بسیار برودت بغاریت سردی را گویند و نشان غلبه
سردی نابودن تشنگی و سوزش است و سفیدی یا سیاهی
بدن اما اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد سفیدی بدن و نرمی
و سستی و سردی پوست و ضعف هضم طعام و ترشی و بسیاری
خواب و کندی حواس و برآمدن لعاب از دهن و آب بینی
رقیق غیر سوزان دلیل آنست اما اگر سبب سردی غلبه
سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و غلیظی خون
و زیادتی فکر و خلاس و مغز و اشتهای کاذب دلیل آنست
و نشان غلبه رطوبت یعنی تری و سستی عضو است و هم آنچه ضد
یبوست بود پس اگر رطوبت با حرارت است آثار او ازان نیز گفته شد
خواه فقط حرارت بود خواه از ماده خون و اگر رطوبت با برودت

غالب طبع عربی ادویه را کوفته و بیخته جب با بقدر ماش
۳ ماشه ۳ ماشہ

باشد آثار او ازان نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از ماده خون و اگر رطوبت
با برودت باشد آثار او ازان نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی ساده خواه
از ماده بلغم و نشان غلبه یبوست یعنی خشکی و درشتی و لاغری و بی رونقی و خشکی
پس اگر با ماده صفرا بود علامت صفرا گفته شد و اگر با ماده سودا بود نشان
آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است خون و بلغم و سودا و صفرا و
قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از زیادتی و کمی ایشان است خون
گرم و تر است صفرا گرم و خشک است بلغم سرد و تر است سودا خشک و سرد اما باد
بخاریست که از اخلاط متولد میشود و بیشتر از بلغم و سودا میشود اما در قوام بدن
دخل ندارد و بخلاف ارواح ارواح سه اند یکی نفسانی که محل او دماغ است
دوم حیوانی که محل او دل است سوم طبعی که محل او جگر است روح جسم
لطیف بخاریست که پیدا میشود از خون که وارد میشود بر دل و در بطن چپ دل
آویزان است و مشغول است برای کیفیت خون از جگر که گرچه این نیز از اخلاط
به سبیل بخار متولد میشود اما بقای حیات موقوف بر آن است و مربی بدن است
مقاله دوم در بیان ادویه مفرده و مرکبه حسب حاجت و اغذیه مناسبه حال مریض
تا آن چند فصل است فصل در معدلات یعنی ادویه که اخلاط را که از طبع و قدر

تمام شو سرکا نمک سیاه ۵
۶ تولہ ۱۲ اغولہ ۱۲ تولہ تم لم

متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد و معتدل سازد خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی

باید دانست که تغیر خون بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه

قوام او غلیظ شود سیوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت کرد

و تعدیل در مقابل تغیر باید و هر یک از آن گفته آید که جوشش خون را بنشانند

اینست تخم کاسنی و تخم کاهو و کشنیز و گل سرخ و آب لیمون و سکنجبین و شربت

عناب و شربت صندل و شربت کدو و مانند آن هر چه سرد باشد که خون

اصلاح هر سکنجبین و آب آلو و آب انار و یان و آب شاهتره و ماء العسل هر چه مخرج سوداست

غلظ خون را دور میکند و غلظ خون از آمیختن سودا بخون میشود

و از آمیزش بلغم غلیظ نیز شود و آنجا که غلظ خون از بلغم بود مسهل فنند

و جهت قطع غلظت مخشیها و هند و پس از پختن ماده بلغم و سودا مدرات

باید داد و آنجا که خون با بلغم آمیزد در رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون

آمیزد سیاهی زند که خون رقیق یعنی تنک را باعتدال در آید

رقت خون اگر از سبب رطوبت بلغمی بود تدبیر وی بباز آوردن بلغم است

بمسهل ایارج و هلیله کابلی و درین باب اثر تمام دارد و بر ای خشک رطوبت

بالنگو و ریحان و بر سیاوشان و مانند آن هر چه خشک ساز یل بکار می باشد

تخم بالنگو ۲ ۱ سنبل

وما الیدن

وما الیدن بدن و ریاضت نمودن نافع است و اگر سبب رقت

یعنی محنت
آمیزش صفرا بود که بها زرد بالای خون پدید آید و تدبیر وی بر آوردن

صفرا است بمسهلات و هلیله زرد و درین باب اثر تمام دارد و شربت عناب

و آب عدس و بهه اینها سرد است و از جوشش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی

مطبوخ که در صفرا گفته آید عفونت کند و عفونت را گویند که هیچ خلط کنده

ابتدا آنکه
نشود تا که حرارت زیاده و در آن نیاهیزد یعنی بسبب عفونت حرارت است

جوشش
پس درین حالت اصلاح وی باید کرد بدانکه سرد و خشک که در خون گفته شده است

و مراد از جوشش خون که در اینجا گفته ایم گرم شدن خون است پس آنکه کنده

خون
شود اصلا آنکه کنده شدن را حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت

غیر لازم صفرا بر پنج گونه است یکی آنکه رطوبت رقیق با وی آمیزد دوم

آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سیوم آنکه سودا طبیعی تدریجا با صفرا

آمیزد اول را مره صفرا گویند و دوم را صفرا مخیه و سیوم را محترقه

چهارم آنکه مره صفرا و صفرا محترقه با هم مرکب شده باشد و این را صفرا

کراثی گویند و پنجم آنکه مره صفرا و صفرا محترقه که کثیر الحرارت بوده

باشند با هم مرکب شود و این را صفرا زنگاری گویند و فرق

ازکرانی و زنکاری همین قدر است که حرارت دران کمتر است و درین بیشتر
والا فی الحقیقت هر دو واحد اند و معدلات صفرا نوشته میشوند
حسب حاجت توان داد و انجا که حرارت بیشتر است دوای که بسیار
سرد است باید داد روزی دو بار یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار بیفزود
ادویه مفرده معدل صفرا اسبغول بهدانه و خرفه و کاسنی و تخم
خیارین و کشنیز خشک و صندل و تخم کاهو و کافور است حسب احتیاج
باید داد و بطریق که برای هر یک مخصوص است مثلا اگر اسبغول و بهدانه
لعاب از ان بگیرند یا جمیع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که زهر است
یعنی اسبغول اگر تخم او در ظلمات ... کوفته نباید خورد
خوردن اسبغول کوفته در بعضی مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند
و انجا که سرفه باشد بهدانه که از بهی ترش گرفته باشند نباید استعمال کرد
و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم انها بکار نبرند و الا از برگ نیز آب
افشرده بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید نشست که اثر دوا ...
و آب انرا در دست جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن
آب رقیق را بدهند تنها یا با نبات یا شربتی آمیخته اغر تمام نماید و در
تصفیه خون بی عدیل است و از خرفه و تخم خیارین و تخم کاهو شیره
یعنی صاف کردن ۱۲ یعنی بی مثل است

باید گرفت

فصل در بیان صفرا و صورت آن صفرا دو نوع طبعی و نا طبعی طبعی قوام او رقیق تر از خون ... چنانکه صفرا کف خون است

باید گرفت و انچه در دور کردن سیاهی خرفه مبالغه میکنند بجز لطافت
طبع فایده ندارد و کشنیز خشک در آب تر باید کرد و نبات شیرین ساخته باید
بمیدهد و اب وی که سریع الاثر است و صندل را به اب سوده میدهند حرارت
قوی را فرو می نشاند و سفید از سرخ بهتر است و کافور بقدر دو حبه
حرارت عظیم را زایل میکند اما چون بغایت سرد است جز در جوان
گرم مزاج نتوان داد و فواکه چون تربز و امثال آن و ترشیها هم تمام معدل
صفرا اند و بدانند که زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار
نباید داد ادویه مرکبه و مشهوره که در تعدیل صفرا مخصوص است
قرص طباشیر ملین و قرص طباشیر قابض و قرص کافور و شربت صندل
و شربت آلو و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و امثال آن بوئیدن و
طلا کردن ادویه سرد نیز معدل است مر صفرا را و مسکن است حرارت را
ادویه بلغم بلغم نیز بر پنج گونه است یکی انکه قدری از خون با بلغم آمیزد
فاسد از مزاجش بگردانند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی بلغم شیرین
دوم انکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و
نزدیک بصفرا است سوم انکه حرارت ضعیف در بلغم اثر کرده باشد

بلغم حامض یعنی ترش گویند چهارم انکه قدری از سودا به بلغم امیزد و این را
بلغم عفص یعنی زمخت گویند پنجم انکه جسم آبی بسان غالب شد این را
بلغم تفه یعنی بی مزه گویند و این سردترین اقسام بلغم غیر طبعی است و معدلات
بلغم این است حسب حاجت دهند ادویه مفرده معدل بلغم بادیان و انیسون و اصل
السوس و کمون و دارچینی و قاقله و برنجاسف و سنبل الطیب و مویز و طریق
استعمال هر واحد برای طبیب است و مطبوخ در بلغم بهتر است و هرگاه بلغم
عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص انجا که بلغم شور باشد و تخم
کشوث در باوردن بلغم عفن که در رگها است مخصوص است و هرگاه ماده
بلغم عفن شود حسب حاجت انرا انچه که صفرا گفته شد قدری گرفته باین جرم
مرکب باید ساخت ادویه مرکبه معدل بلغم فلاسفه و معجون زنجبیل و معجون
سیر و جوارش جالینوس و مانند آن هم وقتی است که بی عفونت یعنی بی تب
باشد اما اگر تب بود قرص گل و غافث و سکنجبین بزوری معتدل و جاریه
کالقند و شربت بزوری موافق است اما تغیر سودا نیز بر پنج گونه است یکی انکه
سودای طبعی زیاده بر مقدار طبعی بود دوم انکه از احتراق سودا سودا
حاصل شود سیوم انکه از احتراق خون چهارم انکه از احتراق بلغم

پنجم انکه از احتراق صفراء حاصل شود زیرا که هر خلطی که سوخته میشود سودای غیر
طبعی همان است و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزاء لطیف و رقیق از
خلط تحلیل رود و ما بقی کثیف گردد بنوعی که از جنس جوهر آید و آن سوخته
خاکستر شود و قید تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد
باعتبار انکه اجزای وی را عرف عام سودا نگویند چنانچه در بلغم جصی
و بدانند که اگرچه در جصی وجه تشبیه وی بجص یعنی باعتبار رنگ است
نزد اکثر و بعض باعتبار قوام نیز جایز داشته اند معدل سودا ستان
و گاوزبان تخم خربوزه و بیخ کهمک و تخم مرزه و انجیر و مویز و مانند آن هرچه
تر باشد اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سردوت باید داد چنانچه تخم
و بهدانه و خیارین و مانند آن و الا گرم تریاقی که معتدل در حرارت
و برودت باشد ادویه مرکبه معدل سودا اسکنجبین افتیمون و لوشدارو
و معجون سقراط و یاقوتی و بوعلی و مفرح و ملکشاهی و شربت گاوزبان و شربت
بالنگو و امثال آن هر که گفته شد که در هر باب رعایت مزاج در گرمی و
سردی ملحوظ دارند اگر سودا عفن شود این مطبوخ نفع دارد تخم
خیار و کاسنی و کشوث هر یک سه درم بیخ کهمک و زرشک هر یک دو درم

کاوزبان پنجدرم همراه قند یا سکنجبین دهند و پیش از این باید که نضج و تنقیه

غده بشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی و بیشتر روز ها دهند

و در مبحث تیمها تدبیر ازاله عفونت گفته آید تمام معان والله تعالی

فایده در بیان چیزهائی که تعدیل یا اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از

عضوی واحد یا واردشدن در معده و آن اقسام است شموم و لخلخه

و سعوط و نفوخ و جورسنون و قطور و نطول و سکوب و انکباب و کماد و تدهین

و تمریخ و کحل و ذرور و بخور و طلا و ضماد و حقنه و فتیله و شیاف و حمول و فرزجه و ابزن یا نشوق

و در اینجا معنی هر یک گفته آید شموم انچه ببویند خواه آنچه خشک بود یا تر لخلخه انکه چیزی

رقیق خوشبو در شیشه کنند و ببویند سعوط انچه در بینی چکانند نفوخ انچه در بینی

دمند جورسنون انچه در حلق چکانند سنون انکه ادویه سائیده بر دندان مالند

قطور انچه در گوش و دیگر شکافها چکانند نطول انچه مائیات بر ظاهر

بدن ریزند از فاصله و بتوقف گاهی برابر آب ریزند و انکباب نیز اطلاق کنند

سکوب انکه چیزی سائل از فاصله بر بدن ریزند بتوقف یعنی اندک اندک ریزند

و با ایستند و باز ریزند انکباب انکه بخار آب گرم ببدن رسانند خود را

بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارف است که برای آوردن

آن معتدل و خون ... یکی آنکه ... گرم تر

تا طبع دو نوع است ... و در ...

مزاج ...

۱۱

عرق میکنند تا بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد انکه چیزی گرم بر عضو نهند

و چون سرد شود باز گرم نموده بگذارند خواه انچه خشک بود خواه

رطوبتناک تمریخ انکه چیزی تر بر بدن مالیدن تدهین انکه روغن مالند

حقنه انکه چیزی سائل در محقنه انداخته در روده برسانند از راه دبر

یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معلوم است شیاف انچه دراز

ساخته از دبر یا از قبل بر دارند یا با آب سائیده در چشم کشند فتیله

انچه دراز ساخته و منقش نموده در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی

یا در جراحت دارند فرزجه انکه لته را با ادویه آلوده در قبل یا در دبر

بر دارند حمول که مخصوص بفرج زن باشد کحل انچه بمیل در چشم کشند

ادویه سرد که آنها را ترتیب کرده باشند و بچشم استعمال نمایند ذرور ادویه خشک

که سائیده در چشم یا بر جراحت پاشند بخور انکه ادویه بسوزند تا بوی آن بدماغ

رسد یا دود آن بعضو رسد بطریق مخصوص ضماد انکه چیزی که تن دار باشد بر بدن

گذارند طلا انکه چیزی تر رقیق باشد بر بدن گذارند ابزن انکه آبی که در وی ادویه

پخته باشند و در ظرف کلان انداخته باشند و بیمار را در آن نشانند

انکه در آب گرم یا در آبی که در وی بسوس شکل خطمی و کاسنی و غیره بوده ...

با مزاج تن ... با بلغم و بلغم صفرا و سودا ... بود و قفائی با مزاج الست که طعم او شیرین ... بلغم ... گرم دو قسم است

واشال ان تنها یا مرکب جوشانیده باشند یا بیماری بخار بکند از تند بوعی که تا
در آب بود در تبهای گرم که در اثر الصداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر را
بطرف پشت مایل دارند تکیه داده و حجاب درشت در پیش گذارند تا بخار آن
بدماغ نرسد که در بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار روی خلل دماغ خفقان غالب
شده شموم که بخار بهای گرم را نفع دارد صندل سفید سائیده و سرکه و
کشنیز و گلاب باهم آمیخته ببویند و اگر لخلخه سازند بهتر است و اگر جائی خواهی
باشد سرکه نباید آمیخت و اگر تب ربود کافور را اضافه نمایند و بوئیدن خیار
کرده و میوه های دیگر و گلهای سرد اشتمام دارند آنرا که بوی کشنیز تر خوش
نباید بجائی وی آب تربز یا آب کدو کنند شموم که بیماریهای سرد را نفع
دارد مشک و عنبر و دارچینی و جندبیدستر و قرنفل و زعفران و شونیز است
حب جت ... خواهند بکار برند سعوطی باشد که امراض گرم و خشک دماغ
را نفع دارد آب کاهو و روغن نیلوفر هر یک جزوی شیر دختران دو جزو
اگر بجائی روغن نیلوفر یا روغن تخم کدو یا بادام کنند شاید اینجا که بخواهی
باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغن است سعوطی که امراض سرد و تر
دماغ را سود دارد صبر و مرّ و کندر و حضض و جندبیدستر و زعفران

ترباشد و بلغم ... صالح الست بلغم طبیعی باشد اجزای او گویند و دوم غلیظ تر بود اجزای مخاطی گویند سوم غلیظ تر آن زجاجی گویند چهارم بسیار غلیظ آنرا جصی گویند اما طعم رطوبت
شیرین تر باشد و اگر حرارت بیابد مزه طعم آن شور شود
و بلغم غلیظ طعم ندارد و آن نوعی را نیم گویند

گاه باشد که سبب ز خانه ... سودا است و جگر خانه خون است و زهره خانه صفرا است و شش خانه ... و معده ... رطوبت است ...

باب ریکان یا باب مرزنجوش یا باب فقط بکار برند نفوخ که سکوت را
بهوش آرد و سده دماغ بکشاید کندش و خربق سپید کوفته و بیخته اندکی از آن
در بینی دمند وجور که ام الصبیان را نافع است صعتر و جندبیدستر و زیره
کرمانی مساوی در شیر حل کرده در زیر گلو طفل ریزند وجور که مصروع را
بهوش آرد حلتیت و جندبیدستر در سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون
که ضعف دندان را نفع دارد سورنجان و قرنفل و سعد و کزمازج و توت
هلیله زرد و صندل سفید و گل سرخ مساوی بگیرند و بکار برند و اگر حرارت
باشد قرنفل داخل نسازند قطور که درد گوش که از گرمی باشد سود دهد
روغن گل شش درم و روغن بادام سه درم و سرکه انگوری ده درم برا
گرم جوش دهند تا سرکه بسوزد و روغن بماند قطره در گوش چکانند و اگر الم
مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب و سوزش بول را
بسیار مفید بود سفیداب و کندر و انزروت و صمغ عربی و نشاسته و دم الاخوین
جمله مساوی کوفته و بیخته با شیر دختران در احلیل چکانند نطول که خواب
آورد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه و تخم کاهو از هر یک پنج درم پوست خشخاش
و گل سرخ و نیلوفر و پوست کدو ... بود و از هر یک ده درم ... بجوشانند

بی مزه و آنچه صفرا آمیخته شود بلغم شور گویند و آنچه
سودا با او آمیزد ترشی و عفوصت باشد [illegible]

در نیم من آب پزند و بعمل آرند (نطول) که امراض سرد و رطوبت را نفع دهد بابونه اکلیل الملک
و تمام مرزنجوش و برنجاسف و صعتر و ورق انجار جمله برابر بجوشانند و بر سر
ریزند و انکباب سازند (فایده) در امراض گرم دماغ مهما امکن بنطول نباید
پرداخت مگر بعد تنقیه (نطول) که ریح عضو را تحلیل برد بابونه و اکلیل الملک
و برگ کرفس و رازیانه و تخم کرفس و زیره کرمانی و مرزنجوش و شبت و صعتر در آب
بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام اگر این ادویه انکباب سازند صداع
ریحی را نفع دهد (نطول) خشک که باد را از عضو تحلیل برد کاورس و نمک در لته
گرم نمایند و بر بدن گذارند و دیگر گرم کرده و سبوس خشک گرم کرده تا همین عمل
(نطول) که عضو را نرم کنند و تسکین درد نماید بنفشه بابونه و تخم شبت بجوشانند و
و آب صافی وی در مشانه گوسفند یا گاو اندازند کرده گرم بر عضو نهند و اگر
همان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تسکین و تمریخ و کمال بر عضو ورزند
حسب احتیاج آنچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار بردن است (بخور)
که مقوی [illegible] و دماغ است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است
عود و قسط و صندل سفید از هر یک یک درم مشک و کافور از هر یک نیم درم
کوفته و بیخته بگلاب سرشته و گلوله ها سازند و بخور کنند تا عرق آرد و چون

کشان پیر و دو از خواص اوست که چون کسی را بگزد از هر بن موی خون روان
شود و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما به تجربه رسیده اگر ماده
دم کثیر باشد و سمیت با عضا اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویداست
و بیان اوقات فصد عالمگیر آنکه از مطولات جویند و قول البعض علی الا
طلاق منع از فصد کرده اند هم صحیح نباشد و اکنون آنچه لابد است مذکور
میشود کسی را که از فصد غشی می آید پیش از فصد شربت لیمون یا شربت
انار ترش و عناب [illegible] دهند و گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون بر آید
دست بر جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصود را راحت داده هم
و قدری حرکت فرموده باز دیگر بگزیند همین سان دو سه دفعه کرده بگیرند اغلب
که غشی نشود و گاه بعد فصد غشی افتد بهترین آنکه انگشت در گلو رسانیدن است
پس منع در حلق انداخته و دیگر تدبیر مشهور است و عود و مشک در آب
حل کرده در حلق چکانیدن نافع است روز که فصد کنند و غذا غلیظ نه
در عوام مشهور است که حریره و شیر بعد فصد هر کس بیند بهتر است
در بعض اطبا و جاهل بعلاج یافته که البته سردی می افتد خوب نیست
و اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد که تا صفرا که بعد خون غلبه کرده فرو نشاند

اگر سده سی مزاج باشد گرمی باید داد تا قوت سامعه را مدد دهد و لی حاجت هیچ نباید
داد و درین ولایت رگهای که بیشتر زنند مرقوم می گردد قیفال و اکحل و باسلیق
و حبل الذراع و اسلیم و ابطی و صافن و عرق النسا و عالیض و چهار رگ
قیفال را اسرار گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت است و علتهای سر
و روی را نافع است اکحل را هفت اندام گویند و نیز البدن خوانند و وی
برابر سبابه واقع است علتهای بدن را همه مفید باسلیق برابر وسطی است
علتهای همه بدن را مفید است
و علتهای فروتر از گردن را که تنوره بدن گویند سود مند و امراض رجلین را
مفید میدانند که زیر این شریان است و جهیدنش محسوس میشود باحتیاط
گشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی دستها رگ باسلیق است
و در بعضی با رگ اکحل امتزاج دارد گفته اند چون منفعت قیفال است اما قیاس
و تجربه نفع او انفع باسلیق قریب یافته اند و ابطی برابر خنصر است و از اسلیم
نیز گویند بوزن افعل و فی علتهای احشاء و امراض سفلی را نافع است
شعبه اسلیم است و از ابطی متصل است گویا شعبه الیست و آن ما بین خنصر
و بنصر شد و بعد گشادن دست در آب گرم میگذارند تا خون روان شود از دست راست امراض
جگر و از چپ امراض طحال و سپل را نافع است و نیش او از عرض باشد چون

ازین رگ

(margin: و علتهای فروتر از گردن را تنوره بدن گویند سود مند است)

ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر می براید منع کرده اند که خون این بیشتر نباید گرفت
صافن بر شتالنگ واقع است برابر نر انگشت حیض بگشاید و جراحت
پای
و خارش ران و خفیه و قضیب را سود دهد و ماده از سر فرود آرد و مابض
زیر زانو است نافع تر از صافن است و بر او احشا و لثه را مفید و درد مقعد
و رحم و بواسیر را نافع است عرق النسا رگیست گره دار که از پس پی پاسو
میشود اگر بر ساق باشد بهتر والا ما بین بنصر و خنصر پای بگشایند
از برای عرق النسا که مرضی است نفع دارد و قریب بمنافع صافن است چهار رگ
عبارت است از چهار رگ است که دو بر لب زیر و دو بر لب بالا واقع اند
و در باطن لبها می گشایند از بثور و قرح دهن و امراض دهان و لثه را نافع است
و دیگر رگها که زیر زبان که بر سر بینی و پس گوش و در گوشه چشم واقع است چون
می گشایند مفصل مرقوم نکردیم فصد که دانستن آن شریان ضرر رساند نشانش
آنست که خون سرخ خالص بر آید و بر دفق خارج شود و جمع حکما اتفاق دارند
تا می کنند چون چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لا توقف آن کنند و شغار
محکم ببندد و سه روز بر رگ باشد تا التیام یابد و اصلاً حرکت نکند و
بسته دارند و پس از سه روز برفق باید گشود و علاج باید چنین باید کرد

تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد و درین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال
باشد صفت لازق دم الاخوین و عنزروت و شب یمانی و خلقطار و اقاقیا و جلنار
و کندر از هر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه را بکوبند و بحریر بیزند و بیفشانده
می غ بشند و با پشم خرگوش یا با خانه عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند و در
جراحت فرو گذارند در میان پوست پیچیده کرده و بالای پوست نیز بگذارند گردا
گرد پس ببندند به عصابه یا پهلو دست دو سه روز ببسته دارند تا خون از جانب مایل
باشد **فصل در حجامت و ارسال علق** بدانکه حجامت و علق کودکان را بجای
فصد است و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت
منع کرده اند و پیش از دو سال نیز جایز نیست و اولتر آنست که روز چهارم
و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهتر آنست که پانزدهم و شانزدهم و بهترین اوقات
ساعت سیوم از روز یعنی یک پاس روز بر آمده و پس از حمام حجامت نکنند
مگر کسی که خون او غلیظ باشد که چون از حمام بیاید و یک ساعت بر آید
وضع محاجم نماید و هر گاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده
باشند تنقیه نفس عضو نباید کرد و حجامت پس سر را پاک کنند و بر فقره گردن
خلیفا ... شد اما نسیان از و بهتر آنست که فروتر از فقره کنند و میان شانها

فصل اول خروج دم

خلیفا باسلیق بود اما معده را ضرر دارد و خفقان آرد و اندکی بالاتر باید کرد
و بر ساق خلیفه صافن بود و حجامت بی شرط بهر جذب بخار بکار آید
و اما لعاده نیز نماید اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط
زدن نباشد **فصل در منضج ها است** بدانکه نضج پختن را گویند و پختن
خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا زود تنقیه وی بکند با
پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی آنست که قوام از آن
غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم مایه نضج وی آنست
که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله اخلاط است
فی حد ذاته و غلظتی که در آن محسوس است بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحق است چنانچه در خون نیز مرعیست و سبب این رسیدن سردی هوا انکار
نماند زیرا که گرمی معتدل باعث رقیق است و برودت موجب کثافت
اگر چه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج نضج نیست لهذا در تب خونی
روز اول فصد میکنند اما هر گاه فساد خون بسبب امتزاج اخلاط دیگر بوده
باشد احتیاط آنست که موافق غلبه خلط منضج داده بعده فصد نمایند تا اخلاط
نیز پخته شده همراه خون تمام بر آیند بی تصدیع و ضرر رسانند خصوصا آنجا که

سود و هرکب بود باحول تقدم نضج ضرورست بعده فصد کردن **منضج صفرا**
عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم و شاهتره دو درم تخم کاسنی
نیمکوفته پاک کرده ده درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ و نقوع آنست
که ادویه را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند که شبانروز پس مالیده و صاف
کرده بنوشند فقط یا همراه سکنجبین یا شربت نیلوفر شیرخشت تمحیض و امثال آن و بدانکه هر چه معتدل است
منضج است و ذکر منضج جدا بنابر فواید چندست که ضمن آن گفته آید و مطبوخ
آنست که ادویه را در آن قدری آب بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب
قدری آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند که قوت دوا تمام برآید
تحیین نقوع نمایند پس جوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن کریهی پیدا
میکند پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و نقوع
و نضج [illegible] که مذکور شد بسند باید کرد و ازین ادویه [illegible]
تقو ادادو آنکه صفرا اقسامست در نضج وی موافق آن ادویه کم وزن
توان از آن ادویه نوشته میشود نظر بشخص معتدل العمر و معتدل القیاس
پس اگر مریض طفل باشد و مطلق بجای درازی زمان نیز تقلیل نماید و اگر
مریض عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر فرمایند و این تصرفات بعقل طبیب است

فایده صفرا در سه روز پخته میشود اگر منضج داده باشد بشرط که صفرا خالص بود
و اگر صفرا غیر خالص باشد در پنج روز و یا زیاده بر آن حسب ماده پخته میگردد
منضج بلغم مویز دانه بر آورده یازده دانه بادیان نیمکوفته دو درم و اگر
بادیان رومی بجای بادیان کنند قویتر آید و اصل السوس که بیخ مهک گویند
از پوست بالائی وی است خراشیده و چوب کرده سه درم و [illegible]
نیمکوفته دو درم پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سه درم
مطبوخ چنانچه گفته شد و گلقند عسلی هفت درم با آن تناول کنند و اگر سکنجبین عسلی
نیز ضم نمایند بقدر دو تولہ اعانت تمام کند در نضج اما آنجا که سرفه باشد
سکنجبین نباید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوری بلغم از آمیختن صفرا
میشود لهذا بعضی از ادویه صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت نمایند
و منضجات صفرا و منضجات بلغم مخلوط سازند و این فایده در جمیع مرکبات
یاد دارند و نخود آب در نضج بلغم سود اسا اثر تمام دارد اما آنجا که تپ
باشد نتوان داد مگر الگاه که تپ کهنه شود و هر چه معتدل آنست منضج آنست
فایده بلغم در سه چند ایام نضج صفرا النضج می باید یعنی در شش روز پخته میشود
از دادن دوا بشرطی که از جمله اقسام غیر رقیقه باشد و الا ممکن است که تأخیر

پخته شود یا زیاده از ده روز نضج باید جهت فایده و کم زیاده کردن ادویه
بعد رای طبیب است منضج سودا سپستان بیست دانه و عناب
ده دانه و گاوزبان ده درم و بادرنجبویه دو درم و بیخ کبر سه درم و اسطو
خودوس دو درم و پرسیاوشان دو درم و بادیان دو درم و شاهتره دو درم
مطبوخ ساخته بدهند بنوعی که گفته شد تقند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین
کرده و این دوا منضج سوداء خالص است اما اگر از احتراق خلطی دیگر شده
باشند قدری این ادویه بگیرند و با ادویه که برای نضج هر خلط مخصوص است
آمیخته بدهند و بدانند هر خلط که می سوزد بعضی اجزاء رقیق وی بسبب حرارت
خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود بر می آید انرا سوداء غیر طبیعی
میگویند مراد از سوداء دموی و سوداء صفراوی و سوداء بلغمی
همین است و سوداء طبیعی که رسوب دم است آنرا سوداء غیر طبیعی میگردد پس
سوداء از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجب است
فایده ماده سوداء خالص یازده روز نضج می باید و باشد که تقدیم و تاخیر
کند و مراد از نضج انواع اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت
گفته شد کور است برای هر واحد غالب آن میشود که مسهل آن باید داد

یعنی

یعنی قابل انفعال فعل دوا میگردد و دانکه ماده بعد ظهور نضج یافته و قابل تحلیل و دفع
طبیعت می شود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که
که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود اگرچه مدت زمانه ظهور نضج در ماده آنست
که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده
میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر نمیدهند و میدانند که انجاز
نضج ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست
بی دوا منضج پخته نشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج
و دفع بخشیده است و همت در کار خود است لهذا می بینم که اکثر امراض بی علاج نیز
زایل میشوند پس علاج پیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین
فصل در مسهلات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضاء دور فرو
آرد و ملین آنکه آنچه در فضاء معده و امعاء و نواحی آن بود برون آرد در مسهل دادن
شرط است که اول منضج بدهند بخلاف ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا بیشتر
ادویه منضجه ملین دارند کما لایخفی اما گردد ملین دادن هم رعایت منضج خوب است
نمایند بهتر است و تلین مبارک که در اکثر امراض باطنه و ظاهریه مفید است و با
سن اجهاموا فقت دارد حتی که زنان حامله را نیز میدهند و طفلان بیماران

۳ ۱۲ ۱۴ ۲۰ اکبر

وضعیفان نیز بدستور رونجیها و در رحیاء احشاء و سائر اعضا نیز نافع است
و با هم مواد اموافق بلیل مغز فلوس خیار شنبر بقدر حاجت بگیرند و در کلاب
با آب گرم مالند و صاف نموده بدهند و انجا که حرارت باشد با آب کاسنی
تنهاء دیگر باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید
داد و انجا که شاطبه نضج بود و بیره بادیان و گلقند ایند ... چرها
در دفع بوی خیار شنبر بادیان است و گلاب و هرگاه خواهند ملین مذکور قوی شود
نیز خشت و اصل السوس و ترنجبین اصل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان و گل
و مویز و گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده
دهند اولی است و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوا مطبوخ نباید
داد و باید دانست کسی را که روده وی ضعیف باشد و میا به بیخش بود مغز فلوس
بی روغن بادام نباید داد و کذالک حامله را هرگز بی روغن نباید داد تا
از بحث اما طفل شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن نیست بلکه
شیرخوار که سطح بود و بدان لطافت دارد و مغز فلوس تحت در جرم وی
نمیتواند کرد تا محتاج بروغن باشد و مقدار مغز فلوس در حق مردم بالغ که طبعش
سخت باشد چهار عالم گرلیت ... فلوس چهار درم و بیرد رم سه و نیم ماشه زیاده

ازین

ازین نباید داد که احتمال ضرر دارد خصوصًا در معتدل المزاجان
فایده چون مقدمه اسهال مذکور میشود چند چیز که درین باب نفع
مرقوم میگردد بدانکه مسهل که برای ضرورت قوی دهند چنانچه در
قولنج و جز آن انجا منضج حاجت نیست و تب و آبرو ... مانع نه
و هر مسهل که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که تحمل باطل
میکند اما اگر شکم پیچد اندکی آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون حب
و سفوفها لازم است که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب
آب سرد منع است اگر تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه توان داد اما محرور
مزاج را اگر از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست و بیخان ... بعضی
ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هر چه در وی
حب الملوک باشد و کذلک بر سفوف و حب که از شرب ... ساخته
باشند آب سرد بهتر است زیرا که آب گرم مبطل عمل میکرد و درین ترکیب
چنانچه قرشی نوشته و اما آنکه از خوردن دوا اندک باشد دو باز ... و بینی
گرفته بنوشد و غرغره دهن پاک نماید ... بود نخاید ... و انجا که ...
تنبول باشد خوردن منضج وی بهترین اشیا است و خوردن جوز ... ستور

وهرگاه که هیچ تدبیر سود نکند و بدانند که مسهل را باقی خواهد پرداخت باید که
نخستین فصد رگی فرمایند بعده دوا نخشانند و اغلب آنست که بدین حیله بخواهد تا فتد
و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و بمحل محفوظ باید نشست و استنجا بطبیخ
ریشه خطمی باید کرد و هر چه از ضرر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید نه
گرم و چون مسهل عمل نکند منع است که بالای وی مسهل دیگر بخورند همچنان سوز
بلکه بشتافه مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه آب آلو یا تمر هندی یا ترنجبین بدهند
باک نیست تا مدد کنند و مغز فلوس نیز مجوز است و مصطکی کوفته یک نیم درم همراه
نبات اگر بدهند در آب گرم مدد تمام کنند و هرگاه قوی مسهل داده باشند و عمل نکند
و هول و بیهوشی آرد زود قی فرمایند و اگر کفایت نکند و مالیخولیا شود فصد باسلیق
یا اکحل نمایند که زود نفع دهد و هرگاه عمل کرده باشند [illegible] و رعده و اعیا
پدید آید و [illegible] لعاب بهدانه و اسپغول دهند و معتدل المزاج را تخم ریحان در
شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ساعتی برود غذا ملایم نوش کنند و
بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص پس اگر قوت کفایت
کند پی هم مسهل دهند تا ماده مقصود تمامه برآید و اگر ضعف باشد تفاریق باید
داد یک روز دو روز در میان دارو سبک باید داد تا از کثرت اسهال بدحال نشانند

وهرگاه

وهرگاه اسهال افراط کند قبض مطلوب شود و حرارت تب نباشد روغن
در برنج شکو چرب است و اگر تب باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره خرفه بریان
و بارتنگ بریان دهند و آنچه در باب اسهال مذکور است بعمل آرند مسهلات صفرا این
ادویه اند هلیله زرد و تمر هندی و ترنجبین و بنفشه و افشتین و سقمونیا و لبلاب و آلو و
و شاهتره و صبر و گل سرخ و شیرخشت بعضی ازینها قوی العمل اند و بعضی ضعیف
هر کدام ازینها یا مرکب نموده حسب حاجت و قدر طاقت بدهند و سقمونیا تا
مقوی آن ازند بعمل نیارند مسهل مرکب که باخراج صفرا مخصوص است پوست پخته
هلیله زرد شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره و سنا مکی هر یک
درم عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین
یا هر دو حسب حاجت بعد احدار ده درم تا پانزده درم و گاهی مقدار افزودن
ادویه بسیار طبیب است و آنجا که طبع باین دوا نیک نباید مغز فلوس باید اضافت
خواه مطبوخ سازند خواه نقوع مختار اند و باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر یک درم
یا زیاده ازین مطبوخ اندازند خصوصا وقتی که مغز فلوس ممزوج باشد فائده هیچ
دوا نیست که بجز یک خلط دیگر از اخلاط ثلاثه بیرون نیارد و آنچه مخصوص کرده
اند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنابر آنست که وی بیشتر آن خلط را برمی آرد

وبعلاج ضعف در از دیدن
سرکس پخته بای نمود روغن از دب نبات
کشنده بد از انکه بالخاخر دو سه قطره با شربت انجدام انیسون مغز بادام
بد بندد سه چهار درست بجوارحنت آب بر نوعه بکر شامکی بخورد کوفته مهم آمیخته
سه فند سفید هریک دو درم کوفته

کبدی خوراسان

اشتباه در تپ لو یعنی قبل از دو هفته هلیله دادن منع کرده اند که اسهال آرد
آکت
می آرد پس اگر ضرورتی بدادن وی افتد اصلاح باید داد و بهترین اصلاح
که بعضی بادام چرب کنانیده و همراه لعابین یا نقوع اشیائی که مزلق و مقوی
جگر باشند بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاء الله تعالی مسهلات بلغم شحم حنظل
و منطوریون و ماذریون و غاریقون و حب النیل و تربد و عروق و اسفند
و بسفایج و شونیز و تکاعی مسهل مرکب که اخراج بلغم نماید ایارج فیقرا و تربد سفید
حب النیل از هریک یکدرم غاریقون و انیسون از هریک نیمدرم شحم حنظل
و نمک هندی از هریک دانگی و نیم بکوبند و با آب بادیان بسرشند و حب بندند
و معکلان را و بدانند که غاریقون نشاید کوفت زیرا که در وی چیزی درشت
آرد بابل
ناخن مانند می باشد و او زهر است و اگر کوفته شود ضرر رسانند لهذا بالای غربال
دیه
و در استعمال نباید نوع دیگر بلغم بیرون آرد و در تپها نیز توان داد و بدبوقه کنند نقوع
عناب سپستان از هریک بیست دانه شونیز خشک و نیلوفر و بنفشه و پرسیاوشان و بادیان
با دیان
یا نیم کوفته هریک سه درم مویز دانه بیرون آورده یا ده درم انجیر خشک هفت عدد
یک
اصل السوس خراشیده نیم کوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون
رطل بماند صاف نمایند و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند هریک ده درم در آن حل کنند

سرکس یکسو تر باشد
خاد
سرشته برنبات
سبته نمکم راند چون
حسن خوانده
دو درسته

معرفت بیان نشان دادن اجزاء
بغاریقون ستخوان خوردن
دارو جسم مخصوص
ستبر سلامت مانده
بالای غربال ۱۲

گودنا

اقتباس

دیکر

و دیگر صاف نمایند یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند سفوفی
بجبیل
بلغم بیارد تربد سفید بروغن بادام چرب کرده و کوفته و بیخته سه درم زنجبیل
مسحوق یکدرم نمک سفید نیم درم با آب سرد بخورند اگر بجای نمک شکر سفید
بیده
اندازند بهتر بخند ادویه مختار اند اگر مصطکی نیز افزایند روا است اما اینجا که نمک
با تربد ممزوج نباشد باب کردند مسهلات سودا هلیله کابلی و هلیله سیاه
و سناء مکی و بالنگو و افتیمون و اسطوخودوس و حجر لاژورد و حجر ارمنی و اما که مسهل سودا
خود و
نماید ایارج فیقرا پنجدرم و افتیمون ده درم و لاجورد شسته هفت درم و سقمونیا
و شحم حنظل و خربق سیاه هریک دو درم سنبل الطیب و انیسون هریک یکدرم
کوفته و بیخته با آب کرفس حب سازند شربت دو نیم درم نوع دیگر که بازاله امراض
یعنی خوردن
سودا و وی مخصوص است هلیله سیاه ده درم و بسفایج نیم کوفته پنجدرم و افتیمون
نه درم و سناء مکی و اسطوخودوس هریک هفت درم گل سرخ چهار درم و گاوزبان
سیاه
و بادرنجبویه هریک سه درم و انیسون و بادیان هریک دو درم خربق
شناخته
دو دانگ و تربد سفید خراشیده یکدرم و زنجبیل پنجدرم چنانچه رسم است بجوشانند
و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجوردی و ملح نفطی از هریک

شحم کوفته و پخته در مطبوخ انتخته بیاشامند و اکر قوی تر خواهد شحم حنظل ۲
و صر سقوطری قدری اضافه نمایند **فایده** در مطبوخ کلا افتیمون اخته باید که افتیمون را
در لته بسته بدارند و ادویه بجوشانند و چون خواهند فرود آرند افتیمون بسته اندا
ز دو جوشش داده فرود آرند در آن بمالند و پوشیده نمایند که حقنه و شافه در باب
اسهال سود اثر تمام دارد اما زان که عمل حقنه درین دیار کم مستعمل است و چون
مطابق عادت واقع نشود ضرر میکند درین مختصر بیان نموده ایم و صدا کر شافه
که قایم مقام اوست اقتصار کردیم هر گاه مسهل دهند و عمل نکند باید که شافه تحریک
کنند و کذالک هر گاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشند مسهل نشاید داد
و وقتیکه اندک قبض محسوس شود و شربت ملین و شربت مسهل خود مهلت میخواهد
در اینجا که مذکور شد شافه است اما ضرورت نباشد که کثرت استعمال شیاف احداث
بواسیر میکند و درین جا چند شیاف مجرب مذکور میشود **شیاف** که قولنج را بکشاید
و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار برد کل بنفشه ده درم کل خطمی ده درم سنا مکی
پنجدرم نمک هندی یکدرم عسل خیار شنبر و شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند
و حد شافه در طول انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا آخر
اله بقولون برسد **فایده** که در عقب مسهل استعمال کنند اکر در اسهال تقصیر واقع باشد

شده باشد و کرم مزاج از آنها افتیمون است ترنجبین پنجدرم صابون رقی و خطمی
و نمک طعام از هر یک ده درم شکر سرخ پنجدرم شیاف سازند **شافه** که زود
عمل کند قطعه از صابون بشکل ختم تراشند و بردارند پس از آن باید
شافه که طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب ندیده ده درم نمک بورق
از هر یک پنجدرم هر را کوفته در موم سرشته شافه سازند و بروغن
کل چرب نموده استعمال نمایند و هر گاه شافه را بیرون آید به آنها عادت نمایند
فصل در مقیات چون ادویه قی آور مذکور میشود تعیین تدبیری که
پیش از قی لازم است بیان نموده می آید بدانکه هر گاه خواهند قی کنند
باید که یکروز پیش از آن غذای گرم بخورند اگر چه ایشان مانع دیگر نباشند
روغن خشبوی بر بدن مالند و روز قی چیزی نخورند و چون اکر آید
برنج نخورند و بعد از آن مقیات بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما از طبع
مزاج را حاجت بنوشیدن اگر نیست بلکه از اخراج قی بر نهار بهتر است
و کسی را که قی باسانی نیاید بستر رود که تمام روز در آن غاید و شوربا
چرب نموده نمایند و طعامهای مختلف خورند پس در حمام یا در خانه گرم قی کند
اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفاده بر پشت چشم نهاده محکم بسته باشد

بر بندند و راست بنشینند و شکم محکم بگیرند و علاج مدد کنند و بعضی گوفته اند
که قی استاده و سرفرو داشته کردن اختلاط را از قعر معده بر می آورد و بدین
جهت قی با سیار می آید و باید که بدو دفع میکنند باید که محتمل نگشته معده تا هم
نشود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کننده گرم مزاج باشد چشم
و روی با آب سرد میشویند و دهان با آب گرم سکنجبین قندی یا آب کامه
تغرغر نمایند تا حلق پاک کنند از ماده متصاعده اما در وقت سردی
و مردم سرد مزاج چشم و روی خود با آب گرم باید شست و تغرغر سکنجبین
عسلی باید کرد و اگر با آب گرم بسنده کنند کافی است و بعد از قی چون از غرغره
فارغ شوند عود بقدر یک مثقال یا مصطکی یکدرم باریک ساخته با شند
یا شکر آمیخته با پی شکر ... بعد در آب سیب سرشته و اگر بجای مصطکی و
گلقند صغیر دهند رواست و هرگاه از مقیات شور شیی در معده پدید آید
نوشیدن شوربای مرغ فربه اثر ایل کند و اگر فواق ریخ دهد آب
گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه و پهلو و در جگر درد و نفخ
کرد روغن گل یا روغن بابونه مالند الی بحاله و منافع و مضاری اگرچه
شایسته بدان هست یا نه در مطولات است و در شرح قانون مفصل

باب بتحو حل کرده بنوشد

در اینجا همین قدر واقع است و پوشیده نماند که از شرایط قی آنچه در
تقدم گفته شد بر تقدیر یست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری
بلا تحمل قی باید کرد یعنی آنکه چیزی سم خورده باشد پس اگر قی نباب امتلای
معده باشد چندان باشد که شکم پاک شود از طعام فاسد و اگر عیاذاً
بالله بواسطه شرب سم باشد هرچند معده خالی باشد اما چیزهای مناسب
چون شیر و روغن و امثال آن که در مبحث سم مسطور است بنوشند تا قی
هم کنند بدفعات اکنون بحسب هر خلط مقی مرقوم میشود مقی که صفرا را
بقی دفع کند سکنجبین قندی ده مثقال آب اسفناخ یا آب کشک جو
یا آب نان بگلاب حل کرده نیم گرم بیاشامند و بدستور قی کنند مقی که بلغم آرد
تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم بوره ارمنی نیم درم همه را بکوبند
و با عسل سرشته بدهند پس اگر خود بخود آید فیها و الا آب نیم گرم مدد کند
مقی که سودا بر آرد و بکوبند و در آب و شکافند و خربق سیاه در وی بسازند
پس آن عصاره را با سکنجبین تر نمایند یک شب بعد از آن ترب را بخورند
سکنجبین عسلی با آب لوبیا آمیخته در عقب آن بنوشند تا قی شود
مقی که صفرا و بلغم و سودا بر آرد بیخ سوسن تر شیده و نیم کوفته تخم شبت

اسم ... مثقال ... ثم الله ... کرده ... بیلون

بیخ مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو از هر یک سه مثقال همه را در یک کاسه جوش دهند تا آب نیمه آید صاف کنند و بده مثقال شربت افتیمون نمایند

و لب که انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند و بدستور قی کنند فایده

تا ضرری قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد که سمیت دارد

و گاهی خناق می آرد و ایضا بی ضرورتی غیر معتاد را قی نباید فرمود فصل

در مدرات بدانکه مدرات آنست که ماده را از راه بول دفع کنند

و برای بر آوردن ماده عروق او را نفع تمام دارد اما انجا که خلط

بیشتر باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند او را نفرمایند و اطبا ذکر

کرده اند که اگر ماده در جگر باشد ببینند که مایل بجدبه است یا بقعر اگر بجدبه

مایل باشد او را بهتر است و الا اسهال و پوشیده نیست که اعداد ادرار بول

اسهال همچو عرق بازمیدارد و کذالک اسهال بول و عرق را منع

بول میشود برای توجه ماده بطرف مخالف و همگی نیست که ادرار

آنچه رقیق است مندفع میکرد و پس تا منضج بطلوعی نشود مدرات

ندهند از آنست که در استسقا و فالج و وجع المفاصل ملاک ادرار بول

دانسته اند و ایضا از قبل نضج شربت مدرات منع فرموده اند

و درینجا

و درینجا مدرات بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت و خون مفصل

مرقوم میکردند حسب حاجت مصروف فرمایند مدرات بارده آنست

تخم کاسنی و تخم خیارین و سکنجبین و ماء القرع و تخم خرفه و حسک

و کاکنج و ماء البطیخ و امثال آن مدرات حار اینست تخم کرفس و

وانیسون و بادیان و برنجاسف و زوفا خشک و کبابه و نانخواه

و سداب و تخم گندنا و امثال آن مدرات معتدل پر سیاوشان و تخم

خربوزه است و انکه بارد و حار را باهم ضم نمایند چنانچه کاسنی و بادیان

یکجا کرده بدهند دوای معتدل گردد و ادرار بول کند انیسون و بادیان از هر یک

دو درم بکوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن بماند

صاف نمایند و تخم خیارین و تخم خربزه از هر یک سه درم کوفته از

طبیخ مذکور شیره ازینها بستانند و بقند سفید شیرین کرده بنوشند و

را باذرار بر آرد و بول البته بگشاید و اگر انیسون و بادیان کوفته

و بیخته سفوف سازند و عقب آن شیره تخم خیارین و خربزه

مدد کنند بسیار عمل کند دوائی که حیض بگشاید سلیخه و فودنج از هر یک دو مثقال

چند بید ستر و هلیله از یک دو درم همه را کوفته بدهند چندان عمل

کف گرفته بسرشند و هر صباح از یک مثقال تا ده مثقال غلوله کرده خورند و عقب
آن آب چهل درم عرق بادیان بنوشند حیض بسته بکشاید و اگر کم می آمده باشد
فراغت آرد و شرطی که بسبب احتباس حرارت و قلت خون نبود و الا
مضرت مطبخ که حیض براند و منی مردان که از جای خود لغزیده باشد و هم
در میان بند شود یا در رحم خود افسرده محتبس شده باشد برون آرد
افسنتین و درمنه ترکی و ترمس و سداب و رازیانه و تخم کرفس از هر یک
ده درم انجیر پنجعدد کلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و کلقند
امیزند و بدهند سه روز تا پنج هم و سه روز مهلت داده باز سه روز دیگر بدهند
تا ادرار تمام کند و مدت حیض در ایام حیض باید داد تا موافق تر باشد
فصل در مقویات اعضاء اربعه یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هر یک
جدا گفته آید حسب حاجت برگزینند مقویات دماغ مروارید و آمله بهار
به بهار
و سیب بهار امرود و گل سرخ و ماء الورد و روغن نارنج بلادر بندق لنکو
و زنجبیل و سعد و سنبل و طیب و مشک و عود و عنبر و غالیه و قرنفل و کندر
و روغن عنبر و دماغ حیوانات و گوشت ماکیان و دراج و تیتر و بیش
روغن نرگس
مقویات دل مفرحات آن و امرود و انار شیرین و آمله و تمر هندی
و سیب املی

و سیب و به و صندلین و طباشیر و گل مختوم و ریباس و بادرو و کهربا و کافور
و گاوزبان و کشنیز خشک و گلسرخ و مرو و آمله و نیلوفر و نارنج و هلیله و یاقوت
و ورق زر و نقره قشر اترج و اسطوخودوس و ابریشم و هلیلتین و بسفایج
و بالنگو و بادرنجبویه و جدوار و دارچینی و درونج عقربی و زرنباد و جوز و زعفران
سنبل
و سنبل و سعد و سلیخه و خولنجان و عود و عنبر و فرنجمشک و بادیان و قاقله و لا
جدوار و نعناع مقویات جگر کاسنی و زرشک و انار شیرین اظفار الطیب
پودنه
و جوز بویا و حماما و حب بلسان و دارچینی و غافث و قرنفل و قرفه
و کشوث و مصطکی و ناردین و چنانکه ضعف جگر بیشتر از سردی
و تری میباشد لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حار اند مقویات معده آمله
و انار دانه و هلیله و سماق و سفرجل و طباشیر و گلسرخ و بلیله و خصوص مربی
اذخر و پوست ترنج و بالنگو و جوز بویا و بسباسه و دارچینی و زرنباد و سعد و
و سلیخه و ساذج هندی و عود و قرنفل و قاقله و کندر و کرویا و مصطکی و
و شیطرج و نعناع و عود و نمام اند که هرچه مقوی معده است
تقویت مری و امعا نیز نماید و هرچه مسهل است مضعف معده است
مگر هلیله و در سنا اختلاف است بعضی بر آنند که سنا مکی نیز مقوی است

فایده ادویه ای اول مرقوم شده اند عقب آن گرم و جهت امتیاز دوای
گرم از انجا که شروع شده اند نخستین دوا نگرفته مسطور شده است فصل
در اغذیه که بر نقصان توان داد و جهت اسفیداج طعامیست که
نخود و بزی مزاج را نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را با مصالح
گرم مثل سیر بپزند و بشوربای او بکار برند ماءالشعیر غذای بسیار
موافق است و در امراض حاده توان داد که هم دواست و هم غذا و طریق
آنست که آب چهار چند جو باشد و طبیخش معروف است و اگر نخست جو را
بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا ماءالشعیر محمص نامند
و اگر در ماءالشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیزهایی که حلو نبود اندازند
بهتر باشد که تقویت مطلوب باشد یا چوجه گوشت در ماءالشعیر توان پخت
و قطعه گاه ماءالشعیر با سکنجبین نمایند و بمعده قریض گوشت که بهمراه سرکه
و بقول و ابازیر پزند قریب باعتدال آن مصوص قلیض است که از کبوتر
بچه باشند زیرباج شوربای گوشت ... و اگر خشک پزند و
بزعفران خشبو کنند و زیره و بعضی چیزها ختیرین امیزند امراض مرکبه
سوداویه مقاله سوم در بیان امراض و علاج آن و این مقاله مشتمل است

بر چند باب

بر چند باب و هر بابی متضمن است بر چند فصل باب اول در امراض سر
فصل در صداع یعنی درد سر و وی اگر از خون باشد فصد
قیفال کنند یا پس سر حجامت نمایند و شربت لیمون نوش سازند
بعد بر آوردن خون اگر طبع قابض باشد بنقوع حامض یا هلیله
مبارک طبع بگشایند و معدلات خون بکار برند اگر از صفرا باشد
معدلات صفرا دهند و منضجات وی زاده مسهلات آن تنقیه نمایند
و صندل سفید باب کشنیز تر طلا کنند و اگر از بلغم باشد تعدیل وی
نمایند بادیان بقدر حاجت جوشانند و شهد امیزند چند دهند
و روغن قسط بر سر مالند و بعد نضج مسهل بلغم خورانند و بیخ بید
انجیر و زنجبیل طلا کردن باب ساییده سودمند است و اگر از سودا
باشد تعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و بادام ...
فایده پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزهاست و در
صداع نهار سر را نباید کوفت و نباید مالید که اگر چه فی الفور سود دهد
اما آخر ضرر رسان باشد بلکه پایهارا باید کوفت و کفها مالیدن نافع است
و اگر سر را بگیر ... بهتر است بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه

ابهتکے مالیدن مضایقه نخواهد بود فایده صداع که از گرمی فقط رسیدن
یا از سردی فقط رسیدن عارض شود لیکن غلبه خلطی نباشد آنرا ساذج گویند
و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافیست اما اگر از گرمی است
تبرید نمایند و اگر از سردی است گرمی استعمال نمایند و به کلی صحیح
باید بود به علاج تب متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرضی دیگر
شده باشد تدبیر آن مرض کوشند و قسمیست از صداع که آنرا
شقیقه گویند و آن در نیمه سر می باشد و گاهی در [illegible] طریق علاجش بحسب
سبب همان است که در صداع مطلق گذشت و این طلا نفع
دارد و صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم
باریک ساخته با سفیده بیضه مرغ یا گلاب سرشته و بر کاغذ
چسپانده بر پیشانی گوش چسپانند خصوص بر رگی بسیار جهنده باشد و
این مرض را از نو علاج کنند که بعدم استحکام تصدیع تمام دور می شود
فایده عوام در درد سر اکثر [illegible] طلا می سازند چون افیون و جا[illegible]
نام آن دواست که به نهادن آن دوا اندامها
آن و شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند
که گاهی بهلاکت می انجامد عند الضرورت اگر استعمال نمایند صلاح

میدهند

الم فصل برسوب

میدهند زعفران یا بابونه که مشتمل افیون است و انجا که گلاب
بر سر بریزند و در درد سر باید که بسیار بریزند تا سرش [illegible] و از دوا اگر
چنان کنند ضرر دهد هر گاه خون از بینی صاحب صداع بر آید
بند نکنند که علامت نیک است مگر آنکه صداع خوب نباشد و خون
بسیار بر آید خوف ضعف شود آنوقت توان بست و بر آمدن
ریم از بینی یا از گوش در بیماریها بسیار محمود است فصل در سرسام یعنی
[illegible] که به [illegible] سرسام در جرم دماغ واقع شود پس اگر از خون باشد
بیمار خندان بود و اگر از صفرا باشد بیمار بد خو و ترش رو بود و اگر از بلغم
باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود و در سرسام سودا
کمتر افتد و بهم علامات که بهر خلط مخصوص است شاید به آن [illegible]
[illegible] قرانیطس صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند
و باید که دانست که در دموی و صفراوی تب سخت گرم می باشد و در
بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علاجش
از مبحث صداع روشن شود و تب لازم این مرض است تدبیر تب

نیز بد نظر دارند و حجامت ساقین با شرط در خود او لی شروط
در عزم خود نافع ترین تدابیر است و استعمال تحلیل سریع و دارو
مالیدن و بستن پایها در جذب بخار بغایت سود مند در جمیع امراض
دماغی و با شویه بدستور عبالجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی
اگر تب باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز فصد تجویز کرده اند
جهت آنکه صفرا درین صحم مرکب با خون می باشد و بعضی محققان
در بلغمی و سوداوی نیز فصد تجویز کرده اند اگر مانع قوی نباشد در
تجربه هم مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فایده** هذیان و زیاده گویی و جز آن
که از لوازم سرسام است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در
تبهای نوبت و جز آن که از لوازم مشهور میشود که وقت شدت مرض
اختلالی در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمی باشد و این حالت
را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم می شد
تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض است تدبیر مرض
اوست و بتقویت دماغ کوشند **فصل در سبات** و این مرض است که یکبار که
یعود را و رد می واقع شود و آدمی بی حس و حرکت گردد و بمانند خفته یا نشسته یا
ایستاده

یا استاده بهر شکلی بوده باشد وقت حدوث علت و سبب این ماده
سوداست که در مؤخر دماغ سده آرد یکبار که علاج در حالی بی شعوری
شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن خیری و روغن بادام
زنجبیل آمیخته بمالند اگر چنگا نیز نیز بهتر است و هنگام شعور منضج و
مسهل سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بوم
روغن چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب باشد رگ زنند و بعد یا قیفی
حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر آرند و جود را
هم نیز نامند **فصل در سکته** و این مرض است که حس و حرکت باطل کند و بیمار
بر پشت افتاده بود و بمرده بماند اگر تنفس آمدن نمایان نباشد و سبب وی
سده تام است که سایر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لا محاله رگ
قیفال زنند و الا حقنه و شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر کنند
موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند و اگر قی تواند آورد اخر تمام
ومالیدن و خاریدن و بستن دست و پای نفع دارد اگر بر تارک سر شرط
زنند و لعاب بر آن مالند یا پیس که مستعمل میشود باریک ساخته بر آن ما
خوب است و بعد افاقت بتعدیل و تنقیح و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت

بر کاه نفس زدن محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در روی
نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که
در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده میشود و در میت نه و بدانند
که مسکوت را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز میشود دفن
نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین مدت زنده می‌تواند
گاهی میتواند که بفضل الهی بهتر شود اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند
یا کبود گردد و مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد فصل در سبات و آن
خوابیست غیر طبیعی در غایت گرانی و سبب آن از استیلاء رطوبت
بر دماغ خواه ساذج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه
حسب سبب و سر که بو یا بند و هرچه مخفف باشد خورانند و اطریفلات
سریع النفع است و آنجا که سبب سبات بخار معده باشد تجربه سابق خفت
در حالت جوع پدید بود و تدبیر وی تنقیه معده است و اطریفل کشنیز نفع
تمام دارد و کشنیز خشک کوفته بیخته بالای طعام سود مند بود فصل در
بلغم بحوالی و سبب آن غلبه یبوست است بر دماغ ساذج بود یا مادی
و ماده سهر اکثر سودا است و صفرا الا بحالت بلغم شور نیز علاج

دماغ بچنانک آنکه برون سیاه و درون سفید باشد زیرا که این بیش نفع
ضرر است طبیب دماغ کوشند باشربه و اغذیه و نطولات و سعوط و بهم معتدل
در مادی حسب ماده تنقیه نمایند و هر که زیاد بو کنند که سهر افزاست
و ادویه خواب آور دارند مثبت و نیز بر بالین نهند و در بغم بر سر نیز
بچکند و در گلاب بگلاب آغشته بویند و لخلخه نیز بکار برند و افیون
بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند فایده هر گاه که با سهر
باشد یا بخارهای گرم بر نخورند بیرون یا شوریت ودک اطراف از مالیدن
روغنها بسیار بودن در قطع سبب کوشند فصل در سبات سهری
و هفتم بلغم و بخار است و این مرض از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث
شود و بعضی بر آن شدند که در میت دماغ مرکب از صفرا و بلغم و بالجمله نشان
مذکور آنست که گاهی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری با بهم
بود اما آنکه ورم میگویند هذیان و فتح عین نیز لازم و اختلاط کلام پیدا
بهر تقدیر اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر بیداری غالب
آید سهر سباتی نامند و حقیقت امر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب
مساوی بود بجهت بیداری و اگر یافته شود مختار اند که سبات را مقدم

دارند یا سهر را زیرا که در جهت تقدیم هر نفع میشود علاج آنانچه در سبات سهر
مذکور شده است اجتماع حسب مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال
نمایند در وقت غلبه بلغم مشمومات حاره خفیفه در هنگام غلبه صفرا مشمومات
بارده بکار برند و کذا الکل هر یک تدابیر بر تقدیر جسم تدابیر سرسام و
مری و بلغمی نمایند و حق اینست که ورم لازم این مرض نیست اما ممکن
که از ورم مرکب نیز واقع میشود **فصل در کابوس** و این مرضیست
که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بر وی افتاده یا کسی آنرا بخنق
میکند پس نفس او تنگ میشود بعد از آن بیدار گردد علاج اگر خون غالب
فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم باشد
با غذ تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که صرع ایجاد
فصل در صرع و این مرضیست که آدمی بیهوش بیفتد و بدن وی درست حرکت
جانکنی کند و تشنج کرد در اطراف کند که اگر از سر و بینی [illegible]
لازم وی است و بیهوشی حادث میکردد و اگر زود دفع نشود مهلک است
مگر صرع که اطفال افتد بسیار باشد که در یکروز هفت هشت بار واقع شود
جا ز زایل کردد چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه در غشی گفته

آید

و گرد در دهن وی نهند

آید بکار برند و [illegible] تا زبان نخواید و اطراف
بر بندند تا بحال آید اگر نکنند عقب افاقت تنقیه ماده نمایند حسب اخلاط
[illegible] از میوه های ترش و کوفت بند و شیر و امثال آن پرهیز کنند و عود
الصلیب در گلو آویزند و جوز بکار برند **فایده** صرع که اطفال را
افتد اکثر ام الصبیان خوانند و تدبیر وی نیز حسب ماده
باید کرد و افراط در تشنگی یا جهت [illegible] تحقق نیاید عود [illegible]
نیز پرهیز باید کرد و از جماع منع باید کرد که جماع [illegible]
و فساد [illegible] است [illegible] طبع [illegible]
باشد تا [illegible] کشود [illegible] نفع [illegible] دفع این حالت
فصل در مالیخولیا و این مرضیست که آدمی را از فکر مستقیم باز
دارد و بوضع درشتی متصف سازد که منافی خرد باشد و این علت
اکثر و ازین قبیل است حمق و رعونت و عشق و غشاق علاج خلط
تنقیه نمایند و مفرحات خورانند و نوشش [illegible] نفع تمام دهد
و بعد تنقیه و تعدیل [illegible] و اغذیه لطیفه دهند تنقیه
بکرات نمایند مهلت داده تا ماده بجو آید و قوت نگاهدارند

کم اغر تنقیه و تعدیل و نیز ظاهر شود در امراض جنون و وی ملول از زندگی

شوند و بعد تحقیق سبب بتدبیر یکه در خور آن باشد علاج

باید کرد که نفع خواهد شد ان شاء الله تعالی و در عشق بهترین

تدابیر وصل معشوق است اگر ممکن باشد والا بهر طریق که

باز دارند از فکر آن باشد نیز مفید بود و جماع در زوال

عشق تمام است اکر با غضب ... بود فصل در جنون یعنی ۱۵

دیوانگی بوشیده نماید که جنون سه قسم است اگر با غضب

و ابر بود مانیا گویند اگر با خنده و بازی و بهایم باشد داء الکلب گویند

و اگر با ترس یعنی خوف او از مردم بود قطرب خوانند و بعضی

گویند که بهر سه جنون قبالات از مرتبه مالیخولیا است و بعضی در اقسام

مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقت و جی هر مالیخولیا آنست

که هرگاه اسباب جنون احتراق خلط غیر طبیعی است چه

خلط طبعی اگر سوخته شود مالیخولیا حادث کند نه جنون علاج

آنچه در مالیخولیا گفته شد بکار برد و در رطب بیشتر کوشند

بدرستی شیر زنان بر سر ریختن آن در بینی مالیدن روغن بنفشه

بادام

یا بادام بر سر بعد از استحمام و نطول ساختن آب گرم بر ... و قفع و انیسون

و معجون نجاح اگر سود دهد بعد از نضج تمام فصل در سدر ۱۶

و دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آنرا

سدر گویند چون آسترداد کند و سر بگردد و داند همه چیز در نظر گردنده

نماید دوار نامند علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر مادهٔ

در دماغ باشد از آن رحم آفت در دماغ توان دانست و اگر ماده

در معده باشد غثیان و دیگر آفات معده هویدا بود و همچنان اگر عضو

که مبدء ماده باشد از آن آفت آن عضو توان یافت و تنقیه مذکور

واجب باید دانست و تقویت دماغ باید کرد و دوار که از نقاهت

شود اغذیه لطیفه و مفرحات مناسب مزیل آنست و مرواری

صلایه کرده با شربت لیمون و صندل با شربت انار شیرین و امثال

آن مفید و اگر رسیدن سرما بر سر باعث دوار بود کمید و تضمید

با شیاء گرم نمایند و اغذیه که در آن توابل گرم باشد خورانند

فصل در نسیان ۱۷ یعنی فراموشی و بیشتر از غلبه بلغم باشد بدماغ و سبب

سودا او بواسطه سوء المزاج نیز عارض شود علاج در بلغمی و سودا

سانخ

دی تنقیه نمایند بعد نضج خصوص بحب قوقایا و امثال آن کرده تنقیه

نیز معاون است و معجون خلا سفر و فرج و مربای زنجبیل و مربای کندر با شکر

مفید است و از آب سرد اجتناب لازم و شرب طبیخ بادیان در سوداوی

واجب و در سوء المزاج حار سازج تعدیل مبردات و مرطبات کا

فیت فصل در فالج و این مرضیست که نصف بدن در طول از حس و

حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون

حادث شود بواسطه تورم مبدا اعصاب را علاج در بلغمی

تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از اغذیه باز دارند اگر ممکن نباشد

اندکی آب گوشت با زیره و دارچینی نان دهند و بجای آب برای اسهال

التفا باید نمود و بعد از روز چهارم منضج بلغم دهند و نخود آب گوشت

کبوتر بچه با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از هفت یا چهارده روز که

ماده نضج یافته شود مسهل قوی دهند و بعد از تنقیه روغن قسط

و روغن زعفران تدهین نمایند و جوارش بلادری و تریاق کبیر مشروب

و لطوخی نافع ترین ادویه است و مشک و کندر و فلفل در نوشا

بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن

که مضر نیست و اگر فالج خون نیز غالب باشد فصد جایز است

و انجا که فالج با حرارت باشد ادویه گرم نشاید داد و تحنین از الحرارت

باید کرد و بعده بمعالجه ورم نمایند و رعایت توجه فرمایند و فالج باید بود

و انجا که بسبب فالج وقوع ورم باشد در مبدا اعصاب از ماده خون

تنقیه دم نمایند و بمعالجه ورم توجه فرمایند فایده بطلان حس و حرکت

اگر بعضوی اختصاص یابد بخصوص وقوع آن در نصف طولانی آنرا

استرخا گویند بلفظ مطلق و فالج استرخائی نصف بدن مخصوص است

نزد جمهور فصل در خدر و این مرضیست که حس عضو باطل یا ناقص

شود علاج اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند

و اگر از غلبه بلغم بود تنقیه بلغم فرمایند و اگر بسبب یبوست باشد

علامت و علاج حس از تشنج یابسی جویند و اگر بسبب ضغطه

بعد بالتیام عضو باشد ازاله سبب باید کرد فصل در لقوه یعنی

در کج شدن روی و دهن و سبب این علت یا استرخائیست

یا تشنج که در یک شق وجه افتد و این استرخائی که عبرتست

و نقصان ضایقه طرف پشتی بیلک زیرین و کامیدن است

فصل در تشنج

تشنج تمدد و یبوست بسیار رسیده است چون غلبه آب در دهن علاج ملائم مجای
بعلاج فالج و در تشنج تدبیر تشنج کوشند فایده تا چهار روز یک
هفت روز هیچ علاج نفرمایند و از غذیه باز دارند و از آب نیز
اگر ممکن باشد در خانه تاریک نشند و آینه جنبی در پیش نظر دارند
تا بتکلیف در آن یبوست بلیند و جوز بویا در دهن داشتن و یبوست
بگیرد و ماء العسل جوشانیده تغرغره کنند و اثرا که غلبه چون
باشد فصد مجوز است و تدبیر تسهیل نمایند که چون ریم ماده کند
کجی زور نشود و آینه چنین عبارت است از آینه که مس و نقره
و برنج ساخته باشند چون رویی در آن بتکلیف دیده
میشود کثرت نظر در آن باعث استقامت معوج میگردد
فصل در تشنج یعنی در هم کشیدن عضو و این اگر بلغم باشد تشنج رطب
و امتلائی گویند و نشان وی آنست یکبارگی افتد و علامات
بلغم پیدا شود و اگر سبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند
و نشان وی آنست که بتدریج افتد و بعد از استفراغ مفرط
یا حمیات حاده یا بیداری و غم مفرطین اتفاق افتاده باشد عضو لاغر
بسیار

لاغر شود

فصل ... رادِ کلّ ... اندام ...

لاغر شود و علاج و امتلائی بعلاج فالج کوشند و در یابس بترطیب
بدن و باطنیه از آنچه در سوء مزاج یابس و در نقد لات ذکر یافته و موم روغن
و روغن بنفشه و روغن بادام باهم آمیخته بمالند و شیر زنان استنشاق نمایند
فایده تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم
ایعان حادث شود تدبیر دفع زهر در اصلاح قرحه و اخراج دیدان
و رفع اذیت عصب کوشند و تشنج که در صرع می افتد غرض آنست که
چون صرع زایل شود آن نیز زوال میگردد و اگر با وجود صرع تشنج گردد
نماند روغن گل یا روغن دیگر حب جال بمکرم بمالند و بعضی مردم را اگر
وقت خمیازه دهن کشاده میماند بسبب تشنج شدن کوشند و لهاتی تقریبا کا
و اگر کفایت نکنند بعلاج استرخا باید پرداخت **فصل در تمدد** یعنی راست
ماندن عضو و این آنست که عصب از هر جانب کشیده شود
فصل در کزاز یعنی تشنج که در جهت گردن افتد و مانع تمایل شود و
علاج اینها از جهت تشنج جوید حسب سبب و در معالجه عبادت
نمایند که اینها قوی تر از تشنج اند **فصل در رعشه** یعنی لرزیدن عضو
اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا باشد و علاج آن

بر عصب
پی
دیدان
اکرم

کردن چیز

فصل لرزیدن
و اندام

تنقیه او کنند و اگر از کثرت جماع یا کثرت شرب شراب باشد ترک
نمایند و در وقت جماع شربت تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و بیضه
نیم برشت خوردن مفید است **فصل در اختلاج** یعنی پریدن عضو
و دوام او در ربع مشوش القوت است و در شکم مقدمه مالیخولیا و صرع و در
پهلو ورم پرده سینه و پهلو و در جمیع بدن اسکته و در عضله شکم مقدمه
مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود
تنقیه بلغم فرمایند و آنجا که احتباس طمث و بر نیاوردن خون باعث
اختلاج شود از فصد زایل گردد فوراً **فصل در تواتی** فحدج نیز گویند
و این حالتی باشد که اعضا گران شوند و تنگ روی و چشم سرخ شوند
و غاره و خمیازه بسیار آید علامت چنین حالتی پیچد گویا مقدمه حمی است
و حال آنکه تب نمایند و بعد از چندی آن حالت دفع گردد و باشد که
عود کند بکرات علاج اگر آن حالت ثابت ماند یا عود همی کند
تنقیه صفرا و خون باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج را
آب سرد نوشیدن و غسل بدان کردن فی الحال نفع دهد و تخم گشنیز
سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر سود مند است **فصل در خشم**

و این مرضیست

فصل پتہ پرکول
را اندام
منذر بالقوه است

و این مرضیست که دماغ خارش کند پی در درد علاج در تبرید و تر
طبیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفراست و اگر بتعدیل کفایت
نکنند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون غالب باشد فصد توان
کرد **فصل در عصابه** و این دردیست که در ابرو پیدا میشود و
بیشتر اگر گرمی سازج باشد که در آن محل افتد بمجرد طلوع آفتاب
شروع کند و غلبه همی کند تا دو پاس پس بزوال آفتاب این درد
کم همی گردد و تمام شب اثری از آن نباشد باز صبح شروع کند
علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند
و از خارج در تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن
مریض بر روی افتاده باشد و بینی آن کشیده بود و علاجش رعاف
آوردن است بخار برگ درون بینی از چیزی خشن و اگر رعاف
نیاید رگ پیشانی زنند و سرکه و کافور بو یانند و اطراف مالند
فصل در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی بر آید طریق
نزل آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق ریزد و اسباب آن اغلب
تحلیلیست حرارت رقت و حرکت ماده است و نشان بعد

فصل پتہ درد ورزہ کی
خشن سخت
فصل پتہ نزلہ کی

غلظت بارقت بی‌حرقت علاج بتعدیل مزاج کوشند و در عادی
تنقیه نمایند حسب ماده و در زکام قبل از تنقیه بتمام چیزی که ماده
بمر افکند باز دارند و باید غذا و طبع نرم باید داشته و سر پوشیده
چه در حار و چه در بارد و از خواب عرق و خفتن بر پشت و خوردن
حموضات و لبنیات و لحوم و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن
منع باید کرد و اگر سرفه باز کام بود رعایت سرفه نیز نمایند **فایده**
ما شا کوبا دشنام که گریبی می افتد بتنقیه دفع میکرد و هذا آخر کتاب
و در امراض متفرقه گفته آید ان شاء الله تعالی **باب دوم** امراض عینی روشن
باد که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصب مجوفه
که محل نور است و در وسط افتاده تا جلیدیه رسیده اشباح که در ین رطوبت
منطبع میکرد و دو عصب متساوی میشوند چلیپا صفت و دیگر آن پیچانند
باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات کرد وی مثل پیاز مانند پیاز
واقع اند اکنون بدان که آنچه محاسن هوا است و ملمس می درآید طبقه
ملتحمه طبقه قرنیه است تا آنجا که سپیده ملتحم است و آنجا که سیاه است و نیز
هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد ایشان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور از زیر نکس آمیخته است

گرد روی
تا جلیدیه پرده

٥٧

صورت

وتلون حدقه از رنگ این طبقه است و این طبقه شفاف و سپید واقع است و در وسط
ببین مردمک
عنبیه ثقبه ایست جهت خروج عبور اشباح به جلیدیه و محل حدوث نزول
الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است پس از بیضیه طبقه جلیدیه
که محاسن عقر کا سخن است بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده
مس کردن عمق
انچه نام دارد در ینجا مذکور شد **فصل در رمد** و آن ورم ملتحمه است و اگر از
خون باشد چشم سرخ و گران و سبز و ریمه بود و چرک بسیار آید و اگر از
صفرا شود سوزش بسیار کند یا در دو چرک نیاید و اگر از بلغم بود
ورم سپیدی زند و مستفع باشد و چرک و شک بسیار آید و اگر از سودای بود
ورم صلابت زند و مستطع نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک بر هم زند
و چشم گران باشد و با صداع بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک
نبود و علاج تنقیه حسب ماده نمایند و پیش از فصد مسهل و دوا بچشم نرسانند
اما آنجا که سبب خفیف بود و دو سه روز بعد دوا ابتدا نمایند بی تنقیه مجوز است
و بهترین اطلیه و زرد کرم و خفتن بچشم بسته با شیر دختران حل کرده در
چشم و بالا او طلا کنند و آنجا که درد شدید بود افیون اندکی نیز ضم نمایند
و در روز ختنی اکثر رمها اقسام اندر نفع تمام دارد و دلیل از چند روز تما

ثقبه ایست
جلیدیه پرده
عنکبوتیه و رطوبت
جلیدیه است و بعد او
رطوبت زجاجیه
پس طبقه شبکیه پس
طبقه مشیمیه پس طبقه
فصل سبل
صلابت
ماکی است

بجای مرکب هندی
سوکو بنیز

از برای درد چشم از قسم حیا ... باشد ... و یکو ... شد ... چون
عصیه ... ادله ... درم جمع کنند و سود کنند ... و روغن گاو ... چشم ... وضع
چهار ... آب ... جوش ... جون ... بینی ... سوده ... درم ... روغن ... و جمع ... بخورد ... شود ... و
غلظت بارقت بحرقت علاج بتعدیل مزاج کو کنند و در مادی ...

تنقیه نمایند حسب ماده و در زکام قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده
را اقدرن باز دارد نباید نهاد و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده
چه در حار رحیه و در بارد به خواب عرق و خفتن بر پشت و خوردن
حموضات و لبنیات و لحوم و سکون کردن و حرکت عنیف نمو[دن]
منع باید کرد و اگر سرفه بازکام بود رعایت سرفه نیز نمایند **فایده**
ماشاء الله یاد نشنام که کسی می افتد به تنقیه دفع میکرد و هذا اخر کتاب
در امراض متفرقه گفته آید ان شاء الله تعالی **باب دوم** امراض عینی روشن
باد که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه
که محل نور است و در وسط اند ... جلیدیه رسیده انتشاح که در رطوبت
منقطع میکرد و دو عصبه متساوی میشوند ... وز ... آن بیتها اند
بازان الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات کردی ... مانند ... پناه
واقع اند اکنون بدان که آنچه محاس ... است و ملمس می در آید طبقه
ملتحمه قرنیه است تا انجا که سپیده ملتحمیه است و انجا که سیاه است قرنیه
... باهم ملتحم شده اند و بعد ایشان طبقه عنبیه است و طبقه ... یکی است

کدر روی

تا جلیدیه
پرده

... و یاصره

از برای درد چشم
بنج بید انجیر در
روغن گاو بریان
کنند جنبه ... خشک شود ... ... کرده بر
... روغن ... جمع ... دردو ... قلون
بعده ... شباب ... بسرد ... چشم ... طلا کنند

ازناج
صورت

و تلون حدقه از رطوبت ... الافرنیه شفاف و سپید واقع است و در وسط
مردمک
عنبیه ثقبه الیسته جهت خروج عبور انشاح نور ... به جلیدیه و محل حدوث نزول
الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است پس از بیضیه طبقه جلیدیه
که مماس عنکبوتیه است ... چشم است ... طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده
مس کردن عمق
آنچه نام دارد در اینجا مذکور شد **فصل درمد** و آن ورم ملتحمیه است و اگر از
پرده
خون باشد چشم سرخ و گران و پر و ... بود و چرک بسیار آید و اگر از
صفرا شود سوزش بسیار کند یا در دو چرک نیاید و اگر از بلغم بود
ورم سپیدی زند و منتفخ باشد و چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود
ورم صلابت زند و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک بر هم رسد
او منتفخ
و چشم گران باشد و با صداع بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک
نبود و علاج تنقیه حسب ماده نمایند و بیشتر از فصد ... بچشم رسانند
اما در آنجا که سبب خفیف بود دو سه روز بعد دوا ... تنقیه مجوز است
و بهترین اطلیه ... زند کرم ... بارید و ... خفقان حل کرده در
طلا
چشم و بالای او طلا کنند و آنجا که ... شدید بود ... افیون اند کی نیز ضم نمایند
... و در روز ... اقسام ... نفع تام دارد دلیل ... چند روز ...

ثقبه ایست

تا جلیدیه
پرده

عنکبوتیه در رطوبت
جلیدیه است و بعد او
رطوبت زجاجیه
پس طبقه شبکیه پس
طبقه مشیمیه پس طبقه

فصل ... سبل
و منتفخ ... کی

صلابت
سخت

... است

بچالک مرکب ... سوکو ...

باید کرد و اجتناب از گوشت و هرچه بخار انگیزد لازم دانند صفت
ذرور چشم که هندی چاکسو گویند مقرر کنند حد ریک این چهار
بخته نمایند و از آن حصه بگیرند و اثبات مصری و مامیران چینی
یکیک حصه همه غبار سازند و در چشم اندازند بطریق ذرور
و انزروت مدبر با شیر خر اگر بدل مامیران کنند شاید فایده کند
عظیم که در چشم اطفال افتد مسمی است به ورد سنج و حجامت پس سر و زلو
پس سر چسپانیدن و بر قفا گوشت اثر کلی دارد و ذرور مذکور سود مند
فصل در ظفره و آن نقطه خون است که بر ملتحمه افتد علاج قطره
خون بال کبوتر یا بط تنها یا با کل از مینه امیخته بچکانند و حجامت
و کنند و زلو زنند و ود آن بر سانند اما اگر سبب قوی بود و نخست رگ
زنند و حجامت کنند و مسهل دهند فصل در ظفره یعنی ناخنه علاج از نمک
طبرزد که نمک لاهوری مشهور است میل آرند فقط هموار در چشم
روز چند بار میکردانیده باشند و اگر ماده موجب کثیر بود و قیفال کشایند
و تنقیه نمایند و از سود الدبغ پرهیزند و اگر ظفره غلیظ بود بدستکاری
برداراند و لهذا این کار دستکار هوشیار در کار است تا افتد دیکر
فصل

فصل در بیاض و آن سفیدیست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث
جسم غریب بر قرینه علاج کف دریا با آب بسایند و در چشم بالند
در چند کرت زایل شود و اگر ماده قوی بود و تنقیه دماغ باید کرد
ولیمدن بیاض بزبان تا بتدریج چشم بکار دلیس اگر انک سیلان
کنند و بلکه تر باشد سیل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سیل یابس
انجا که سیل رقیق بود شیاف دینار رجون کنند و در سیل غلیظ
شیاف احمر و یا بلیقون و در یابس قبل از اکتحال و بعد او استعمال
استحمام لازم شناسند و اگر رمد با سیل لاحق شوند نه ادویه گرم استعمال
نمایند نه ادویه سرد و باستفراغ و جذب ماده قناعت کنند و زرده بیضه
مرغ بر پشت چشم گذارند و مهر دو را نفع دارد و اگر بدین زایل نشود نقطه
نمایند یعنی بر دارند و بپرند بطریقی که معروف است نزد کحالان فصل
در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست
که ماده ورم در اجرام عضو سرایت میکند و در انتفاخ در خلل عضو
میدر آید پس و بعض بر سبیل مجاز ورم را انتفاخ نیز اطلاق کنند
بالجمله انتفاخ اگر بود ریحی باشد علامتش آنست که دفعته پدید آید

وتحت در کوشه چشم سوزشی باشد انکه از کزیدن پشه یا مکس مشود و
ظاهر کردد و اکر از بلغم باشد بتدریج افتد و درد چندان نکند و چون
از انکشت غمز کنند اثر غمز در بجا باشد اکر ماده غلیظ بود اما اکر مائی
بود اثر غمز نماند علاج تنقیه حسب ماده نمایند و تدبیر رمد بارد رجوع
نمایند و در ریح سبل روز هیچ دوا نکنند که در اکثر خود بخود زایل شود
فصل در حکة الاجفان یعنی خاریدن ملتحم و درین بسیار باشد که پلک
نیز سرخ شود یا ریش کردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز کنند تنقیه
بفصد و مسهل نمایند و جهت برقع … بیند و سیاهی او در چشم بمالند
و چشم و سعی باب کرم می نشسته باشند فصل در سلاق ملتحم جان کو …
شرم کرد شود ربوق اکر پدید اید علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس …
نمایند فصل در دمعه ملتحم را آن بثور صلب است سرخ یا سیاه که در
چشم پدید اید و اکثر … افتد علاج تنقیه نمایند و … بسیار باشد
که ماده و دمعه سیک بود و چون زفاف … بکلاب … بنهند زایل شود
… تدبیر دیک فصل در دمعه یعنی سیلان اشک کر از کرمی بود سر
بکشند و اکر از سردی باشد باسلیقون … و اکر ضعف عضا چشم بعد

تمام ترکیب …

جزئی از انار ترشه پیدا میشود مکر بعد غلیان … علاج بشعری رک
قیقال زنند و مسهل … هفت خون قدری … کیرند و طبخ نرم دارند و اکر
ورد کند غرزنان چکانند و اکر زرد ریخته شود لعاب حلبه مغسول
چکانند و در آب … دو پاس بمالند … و در آب دیگر بجوشانند
که بنیت چند باشد و چون نصف بماند بپالایند و عسل او این باشد
و بعد از پختن و کفگیر … بحل … چکانند تا پاک کنند بعد
شیافی کنند در استعمال نمایند و اکر اثر قرحه بعد اندمال بماند کحل
برای ذهاب آثار قروح که مخصوص … بکار برند … آن
بوسیده بکلاب سائیده در ازاله اثر مجرب است فصل در القطر …
بدانند که این نقطه مشترک است زیرا که اکر …
چنانکه … شده … در … انتقاله باشد …
جمع اید و سرخی ملتحم را که باعث ضعف بصر شود و اشیاء … غبار الوده نماید
هم بدین نام … علاج انچه مخصوص است به پلک کفته اید جدا اما انچه
بقرینه مختص است تدبیرش انست با استعمال لعاب حلبه و کتان و
کثرت استحمام و بعده جهت … باریک … نمایند

پس اگر سود ندهد مانع ابصار بود دستکاری باید کرد و الا تعرض نکنند تا آفت
دیگر پدید آید و انچه علاج خصوصیت دارد بمعالجه رمد سود دهد و دور شود
و بطبیخ اکلیل الملک و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد فصل در عشا یعنی
شب کوری علاج شهد با آب بادیان در چشم کشند و دار فلفل
به جگر بز خاصه که کباب بود فرو اندر کشند و آن را بر آتش نهند
و رطوبت که از آن جا بر آید در چشم کشند سریع الاثر است و اگر
ماده کثیر بود مسهل و فصد بکار آرند فصل در جهر یعنی روز کوری علاج
همین است و کله پاچه و گوشت گاو و خانه فطیری خورانند و شیر دختران
بر سر مالند و در بینی چکانند و در آب سرد چشم بکشایند غوطه زده
و شربت عناب نوشند فصل در صداع حدقه و شقیقه عینی و این
مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و وجع میل با ضاغط بود و گاه
ساکن شود ضربان چند روز مانند آن شقیقه سر باز عود کند و آثار
رمد هیچ نباشد علاج انچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر آنست و بر
نیز شریان صدغ بیاورد ~~و کشند~~ تا آفتی دیگر نیارد فصل در جحوظ العین
یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه ماده نمایند و بعده پلیله

در چشم

در چشم کنند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست فصل در نتوء القرنیه یعنی
در بلند شدن قرنیه علاج آن تنقیه است از خلط غلیظ و بعده ذرور اصفر
کشیدن و با بهار گرم سوی [illegible] و بخار آن اکباب نمودن و خاصه نتو آن
[illegible] که سخت می شود در زیر میل متمم نمی شود و مواد از وی معوطبان می آید
بجلا [illegible] که در قرنیه افتد که رنگ [illegible] می باشد فصل در بثور
القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاه در جمله آنها بثور حادث شود
و گاه [illegible] در بعضی قرنیه سپید می نمایند از مکان موضوع و در بعضی
[illegible] در مطولات گفته ایم علاج فصد و مسهل بعمل آرند و ابتدا را [illegible]
و انتها شیاف ابیض کنند و در اختلاط شیاف احمر لین کنند فصل در موسرج
هرگاه قرنیه بشکافد عنبیه از تحت او بیرون آید بدین نام خوانند و گاه [illegible]
آن بقدر سر مور بود یا زیاده باشد و اگر بقدر حجم [illegible] مختلف نهاده اند
چنانچه راس النمله و راس الذبابه [illegible] عنبیه نفاخی مسماری [illegible]
و فلکی نیز خوانند علاج [illegible] زانکه کنارهای شق قرنیه سطح شود [illegible]
مراجعت [illegible] شده و محافظت نمایند از کثرت حرق [illegible] چنان باشد که
[illegible] معتدل اقلیمیا القره و صدف سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند

دا اگر اکثر بینی اندازند بهتر باشد و بالای آن مفاده نهند و بقدر نخاله چشم برچشم
کنند از نوره قطعها اگر بسیار بیاید اگر بستوه آن گرده در خریطه نهاده بر نهند و اگر سنگ
سیاه باریک سازند و در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد و بعصابه محکم ببندند
و گهگاه کنارها تقریه شقفه بخلطت گرفته باشد علاج سود ندهد اینها اسم
جبادرت کرده اند در تدبیرش **فصل در احوال** یعنی چیزی که بود از دو چشم
این مرض اگر بمولودی بود علاج نپذیرد اما غیر مولودی آنچه اطفال افتد از
صرع یا از خوابیدن دایه آن سا ریک پهلو یا از صیحه و اعاد عجیب که یکبار که طفل را
بجنبش آرد علاجش آنست که چیزی سرخ بدان جانب که خواهند چشم سا بکرداند
آویزانند تا طفل نظر پیوسته بدان دارد و هیئت چشم بحال آرد و آنچه بزرگان را
افتد اگر از تشنج عضله مقلّه بود و نظر کنند که سببش یبوست است یا امتلاء
اگر از یبس [illegible] تقدّم امراض حاده [illegible] علاجش ترطیب چنانچه تشنج یابس مقرر است
و بشیر خر و شیر دختران [illegible] ان امتلاء تقدم صحیح است آن
که تشنج امتلا لازم است و علاجش تنقیه و اگر از سستی عضلات مقلّه بود
و علاجش استفراغ در جوع نمایند چنانچه در امراض رسمی گذشت و اگر از انتقال
طبقات و رطوبات بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاج و علاجش تنقیه دماغ است

مقلّه چشم است

بعلامت

بابار

ماده معده
بایارجات و تنقیه معده نمایند و اگر او را [illegible] معده تنقیه [illegible]
هضم فرمایند **فصل در اتساع** الثقبه بدانند که اتساع گشاده شدن ثقبه
خواه عصبه مجوف گشاده شود خواه تنقیه عنبیه و این از آن گشاده شده
نورست در اجزای چشم و این لازمه اتساع عصبه است در اتساع
تنقیه عنبیه نمی باشد و در اکثر با اتساع عصبه اتساع در تنقیه نیز باشد
باشد بالجمله اتساع عصبه متعذر البرءست اما اتساع ثقبه را اگر سبب
تدارک توان کرد تحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند مثلا اگر از
ضربه افتد یا از ورم طبقیه افتد ایضا تنقیه کنند و اگر از خشکی عنبیه
اگر جبلی است محمود باشد اما ماده کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند
و اگر [illegible] از غلبه رطوبت بیضیه افتد و این بطبیان [illegible] افتد یا از
ورم طبقیه افتد ایضا تنقیه کنند و اگر از خشکی عنبیه افتد علامت
و علاجش از ضعف بصر [illegible] جویند **فصل در ضیق الحدقه** یعنی
تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جبلی است محمود باشد و باعث قوت بصر
عارضی است چون ضعف بصر می بخشد آرد و نظر کنند که سببش رطوبت
عنبیه است یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه یا کیموس ردیه که در ثقبه گراید

از آثار دیاد

خشکی

اثار رطوبت و یبوست از اسباب ما تقدم پوشیده نیست و
قلت بیضه کوچک شدن چشم است و بصارت تشخیص را
علامات کیموس صلب و فقدان آن علامت تقبه است یعنی مردمک
[illegible] علاجش در یبوست [illegible] و قلت بیضه ترطیب و در کثرت
رطوبت عنبیه تنقیه [illegible] کیموس تنقیه [illegible] ترطیب
که کیموس صلب را قابل جا آمدن ساخته باید کرد **فصل در تخیلات**
یعنی شکلها و خیالها در چشم آید چون پشه و مگس و حیوان بدانند که این
[illegible] گونه یکی مقدمه نزول الماء دوم بخار معده یا افساد طبقات
و رطوبات سیوم ذکای حس [illegible] نزول الماء [illegible] آنست
دائم [illegible] و اکثر [illegible] چشم بودن و علاجش [illegible]
دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت
خیال در خلو معده و پری آن و [illegible] فساد طبقات و رطوبت
از تلون اجزاء چشم و تقدم امراض عینی پوشیده نیست و علاج
تنقیه ماده و تنقیه اجزاء چشم است حسب [illegible] ذکای حس
[illegible] بصارت و ذکای [illegible] است و این فی الحقیقه مرض نیست

زیراکه

فقدان
کم شدن

و در ردات

صغیره

زیراکه بصر تیز شده است و بخارها [illegible] منبت
می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر [illegible] تشویش شود
جهت [illegible] **فصل در نزول الماء** یعنی فرود
آمدن آب در چشم و این رطوبت ایست که اندک اندک یا یکبارگی از
سر فرود آید در ثقبه عنبیه ایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام ثقبه را گیرد
بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود [illegible] قدر [illegible] دیده
شود [illegible] آب رقیق باشد اگرچه همه ثقبه را [illegible] ولیکن منع رویت تمام
نکند [illegible] این قسم را [illegible] رقیق گویند و علامت نزول الماء
بعد نزول تمام از تغیر مردمک [illegible] پوشیده نیست اما در ابتدا
از خیالات [illegible] علاج در ابتدا [illegible] قیفال
داغ کنند شریان [illegible] داغ [illegible] بعد داغ
[illegible]
که داغ [illegible] غلیظ و جماع [illegible] بعد نزول
چون یک سال بگذرد [illegible] چشم منع [illegible]
کرد اما بعد [illegible] خیالات چون از [illegible]

فصل [illegible]

شریان
رگهای جهنده

گرم مغز

خالی

در کنند و چون نزول الماء شده و آنرا خیالات موجب نزول ماء نمیگردد
و بعد انقضاء گوشت چشم [illegible] باریک ساخته بر چشم کشیدن منع نزول میکنند و در
ابتدا اوراک پس گوش گذاشتن نیز نافع میشود اما داغ بشرطی که
بر شریان افتد و چه بود البته منع نزول مینماید بامر الله تعالی و
بعد نزول شدن اسود دارد و نه داغ مکرر قدح یعنی دستکاری حط
و طریق نقش معروف است و بعضی جاریده شده که صاحب نزول الماء
ضعیفه قویه بر اقسام بگنند دو اقسام این مرض بسیار است ۹/۱۰
عاقی زیبقی جصی اسمانجونی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض بردی
اصفر احمر [illegible] ازرقی [illegible] و از پنهان هیچ یک قابل قدح نیست مگر بعد
انقلاع و آنچه قابل است سپید صاف است و از [illegible] چشم منع گردد فصل
در شب کوری علت که بی نزول الماء بود آن شخص وی سالم بود مردمک
و معه ذالک البصارت باطل شدن و آثار [illegible] و ضعف [illegible] علاج
تنقیه دماغ کنند و رگ کورت چشم زنند و دیوچه بر صدغ چسبانند
و قدم مالند و حجامت ساق بزنند فصل در [illegible] یعنی گریه
چشم اگر اصلی بود علاج نکرده اما عارضی خواه در [illegible] شده

باشد

باشد خواه آن بعد حسب سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت
باشد تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر یبوست بود در ترطیب کوشند و آن زرقت
بیشتر بطلان البصارت است و فرق در این و در نزول الماء ازرقی از تقدم
خیال و عدم آن توان کرد ایضا بیشتر لاغری در چشم پیدا بود و معالجه
سود ندارد فایده زرقت که در [illegible] باشد بعد بلوغ زایل شود
و این زرقت را برص العین گویند فصل در ضعف بصر اگر بواسطه
غلبه خون بود رگ زنند و تنقیه دم نمایند و توتیا بخور [illegible] کنند و اگر از بلغم
بود نضج و تنقیه بلغم کنند و پاکی در چشم کنند و اگر از سبب دیگر بود حسب آن
تدارک نمایند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص پیران
است علاج نپذیرد اما جهت حفظ مابقی در ازاله رطوبت باشد کحل جواهر بکار
برند فصل در [illegible] بصر در جلوس مظلم یعنی رفتن البصارت بسبب کثرت
نشستن در جای تاریک علاج اگر نور مکدر شد [illegible] سیاه کشته باشد
کنند و اغذیه و ادویه لطیف بکار برند و اگر دفعه برآمدن آفتاب از ظلمت
باعث بود برقع آسمان گون بر روی آویزند و در روشنایی آفتاب ننگرند
و تجوید غذا نمایند فصل در ضعف البصر [illegible] انه البصارت ضعیف شود

آفتاب

فصل در ضعف و نظر کی غریزی اصلی

واین مولودی است علاج پرزیت اما جهت تسوید اجفان طبقات
تا چشم را قوت دهد دخان روغن بنفشه میکنند **فصل در قمود** یعنی کلال
وضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن بسیار چنانچه علاجش خرقه
سیاه بر چه آویزند و لباس جغراتش همه سیاه سازند و شیر در چشم دوشند
جبهت ادام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور برخی اثر تمام دارد **فصل در**
سلال العین یعنی لاغری چشم وضعف لازم این است علاجش در ترطیب
کوشند و اگر بنده باشند تنقیه و تقیح نیز بعمل آرند **فصل در بعض العین** یعنی دیدن
بجانب شعاع خورشید نیاید اگر از گرم شدن بود افتد علاجش ترطیب و تبرید است
و اگر از بخار فند معده و جز آن افتد با زالة سبب کوشند فایده در معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاص چشم گرم و تر است و اگر نه چنان بود مزاج خاصه
نباشد و نشان گرمی چشم سرعت حرکت او و ظهور رگهاش و حرارت ملمس
و حمرت لون او است و نشان سردی ضد این گرمی و نشان تری چشم بسیاری
چرک و نکلت و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه
فرمون انه همه لونها است لهذا از نزول الماء و دیگر علتهاش و بخاریش اسیاه
چشم اکثر افتد **باب [illegible] در امراض جفن العین** بدانکه جفن بفتح جیم پوشش [illegible]

چشم

۴۱

چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم ها موی پلک است یعنی مژه **فصل در کثرة**
پلک و نشان است که بعد خواب چنانماید که ریگ در چشم است پس
از نمانی رایل شود علاجش بعد از تنقیه پلک مدمعات در چشم گویند چون
احمر لین و احمر حاد و روستحام نمایند **فصل در انتشار اجفان** بعد تنقیه
تضمید صبر و اقاقیا و جز بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود علاجش
تشمیر است یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف است و در کهاد رون بینی
نفع دارد **فصل در التصاق الجفنین** یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد
رمد یا قرح یا پس از قطع سبل فاخته می افتد علاجش هر دو را از هم جدا کنند
بمیل و اگر حدقه چسپیده باشد باحطیات تمام بردارند و بعد فتح زرده
و نمک خائیده آب وی اندازند و پنبه بروغن گل آلوده در میان گذارند
و زرده بیضه بروغن گل برپشت چشم اندازند **فصل در شتره** یعنی کوتاه شدن
پلک و سبب او ضعف عضله استر خاء است و دیگر امور واقع بر پلک
از قطع غده و جز آن افتد علاجش در مادی تنقیه کند پس حسب تشنج سببی
باشد با متلاج تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد رجوع [illegible] نمایند
فصل در شترناق که فتقی است در بظاهر پلک پدید آید و بدان سبب

پلک سبطر شود چشم پیوسته تر بود علاج تنقیه کنند و بعده مدمعات
کشند و اگر نفع نشود و ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و اغع
چند بار بیره زیت حتی که خشا زیر و سرطان از پر بیره واقع بتحلیل
میرود **فصل در عقده** فرو نشیت گشته بر پلک بالا پدید آید علاج
بتنقیه و طلی نرم کنند پس جهت تحلیل سهم و اخلیون بنهند و آنچه قابل
دستکاری بود یا واجب الشق باشد بدان توجه نمایند **فصل در شعر منقلب
و شعر زاید** باشد موی مژه که واژگونه شده در چشم خلد آن شعر منقلب گویند
و آنرا که در غیر منبت روید شعر زاید نامند علاج بعد تنقیه موی زاید بکنند
بنوشادر بخار نیده و بیضه معرج و شیر انجیر یا خون کنه سگ طلا کنند و کف دریا
بلعاب اسبغول مالیدن منبت را حذر کنند و اگر موی منقلب باشد بعل دلق
بموی بهاریت آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را آلتی سوزان
داغ دادن آخر العلاج است و خیاطت و تنیر نیز تر سرولیت **فصل
در انتثار** الاهداب یعنی ریختن مژه و علاج اگر از فساد غذا باشد یا
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خلط مفسد نماید و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود
و این عقب ترا شطش و تبها کرم افتد تقویت دهند و تطبیب نمایند

نام مرض
باسلیقون

باسلیقون و روشنایا کنند که شدید التقویت اند و اگر از غلبه رطوبت رسیدن
بلغمی بود تنقیه آن نمایند و در تخفیف کوشند و اگر از سبب دیگر افتد که مانع
بود ازاله وی کنند **فصل در بیاض** الاهداب یعنی سفیدی مژه علاج
بعد تنقیه بلغم برگ لاله وحشتی به روغن زیت بمالند و سمنانکی میل بر مژه
کشند **فصل در جرب الاجفان** یعنی فرو نیها و خود خارش که در باطن پلک
پدید آید علاج حب ماده تنقیه نمایند و برو رنیش کشند **فصل در برد** و آن
رطوبت غلیظ است که بر آن نمایند لا بد دستکاری بسازند **فصل در صلابت**
جفن و غلیظ آن سختی چون در پلک افتد گشادن و پوشیدن چشم دشوار بود
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند بکباب بیض
و این را احساء العین نیز خوانند و اگر با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود
مسمی میشود به یبوست العین **فصل در سلاق** یعنی سبطر و سرخ شدن پلک
خصوص که کناره پیشتر سبطر میشود و علاج در ابتداء ماء الفواکه کافیست و سماق
در کلاب خیسانده آب او و چکانیدن و تب و خشخاش برگ کاسنی بر نخش تر کنند
ضماد کردن وافی جلعد از مان و نخالفت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم
و بعد تنقیه شیاف احمر لین کنند **فصل در تحلل الاجفان** یعنی ریش که در مژگان

فصل به سبین
والی با شرکی
در روشنایا

افتدان آب بسیار خورد بود چیان و اثر اکر بزرک بود در مقام کوشند و آنرا

که اکنده بود فرو ده خوانند علاج بعد تنقیه بدن پلک را پاک سازند

از حال اکر ممکن بود کرفتن و الا با آبی که شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند

و میل در زیبق کذارند تا بوی سیماب در میل اثر کند پس آهسته بر میل

دست کردانند تا جزوی از سیماب باقی بماند پس آن میل در پلک کشند

بالخاصیت قتل میکند **فصل در شعیره** که و رمیت بشکل جو در کنار پلک

پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا او را رادع و بعده شمع کرم و داخلیون بهند

و اکر سود ندهد شعیره را جر کنند بناخن یا بمقراض ببرند و خون بر آمدن

بشیند و نمان و زرد و بند نکنند بعده ذرور اخف باشند **فصل** در التوثیه الاجفان و آن

و رمیت بر شکل توت اکثر در باطن پلک زیرین شود علاج بعد فصد و میل

قطع نمایند با التصال و پس از قطع زیره و نمک بخایند و آب او چکانند

فصل در بنجر و این از پرده غلیظ ترین باشد علاج تنقیه کنند و بقرطی

نمایند و اکر تحجر مشابه دمل بود آنرا کذرنامند **فصل در قرح الاجفان** ۲

علاج آرد عدس و پوست انار و پوست پسته در سرکه پخته ضماد کنند و بعد

سقوط خشک ریشه زده بیضه با زعفران آمیخته کذارند تا مندمل شود

فصل

فصل در سح الاجفان یعنی انتفاخ پلک علاج اکر سبب ضعیف باشد

که از حرارت افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن میشود تقویت احشا کنند

و اکر کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند **فصل در ثولول پلک** علاج تنقیه سودا

نمایند و شونیز و نمک بسایند و بر که طلا کنند اثر و و بعد چون کرفته با بناخن

کیر ببرند و اکر خون بیاید رفتن دهند بعده بجراحت زاک پاشند تا

خون بایستد **فصل در شری پلک** وی آنست که پلک بخارد و اماس کند

و بجران مانند که زنبور کزیده است علاج رک زنند و مسهل صفرا دهند

و شاونه عدس مغسول اکتحال نمایند **فصل در غله پلک** و آن بثور

خورد و سوزان است که اندک و رم کند و ریش شده بهن کردد علاج

تنقیه صفرا کنند و حضض و مرطلا نمایند **فصل در شقاق پلک** یعنی جوس

و باشد که ریش کند علاج رنک او اکر عنبر آلود مسهل سودا و اکر سفید

بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اکر کهنه شده باشد شرط

زنند یا بلکر بخارند تا خون بر آید و روشنا کنند **فصل در صلع پلک** آن

جگمیت فرولی از کوشت و پوست جدا علاج بعد تنقیه دستکاری

نمایند **فصل در رقت** و خفت جفن یعنی کبودی و سبزی که در پلک

فصل زیادت

افتادن دور شدن

پدید آید از خم علاج جراحت باقی بود فصد کنند و مسهل دهند و منذل
و هر در سنگ بکلاب طلا کنند و الاسفال الکوع بر هم سوده
انداخته طلا کردن از ازاله کبودی مینماید **فصل در غرب** یعنی ناسور گوشه
چشم که جانب بینی است علاج بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند
و وقت چکانیدن اول باید که قرحه را از ریم پاک نمایند و گوشت
فاسد برداینند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف
و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مو تکیین دهد که
بند شود و ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خرچنگ و زعفران قدری
آمیزند و گذارند تا سعا کند **فصل در حکه** اماق و اجفان یعنی خارش
پلک شود جاکه گوشه چشم بیفتد و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند
و کال سینه کو بند و بروغن گل ضماد سازند و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب
باشد بلیلقون و کحل غریزی کنند **فصل در غده** یعنی زیاده شدن
گوشت گوشه چشم که طرف بینی است علاج بعد تنقیه جهت افنای او شیاف
زنگار یا مرهم او نهند و اگر سود ندهد قطع نمایند همچون ظفره و بعد قطع
ذرور مندمل باید کرد **فصل در سائل الاذن** یعنی امراض گوش باید دانست

کوی

فصل بر درد گوش

که وی عضو شریف است زیرا که آلت شنوائی است و حس شنوائی بر همه فضیلت
دارد کما لا یخفی و گفته اند تا که تخیینی تنقیه نشود در گوش در امراض بادی
بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیم گرم باید چه برد بالفعل عصب سمع را
ضرر دارد **فصل در وجع الاذن** یعنی درد گوش علاج اگر در سبب ورم
باشد یا قرحه بود بیانش علاحده میکنم و اگر سبب سوء المزاج حار یا بارد
بود تنقیه در مادی و ایضاً در ساذج حار باید کرد و تعدیل در ساذج بارد
کافیست و در مادی بعد تنقیه نیز و اگر سبب دخول کرم یا آب بود اخراج
وی نمایند بهر وجه که ممکن باشد و جهیدن بر یک پای دست بر گوش مجوف
نهاده بجهر بدان طرف نگون ساخته آب و دیگر اشیا سیال را اگر در آمده
باشد بیرون می آرند و اگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش نهند و مریض بایجانب
طرف غلطانند زمانی در آن تمام آب را خشک کنند و اگر سبب تولد کرم
در گوش بود دیگر روغن [illegible] کنند و احیاناً بر آید برگ شفتالو را جوشیده
یا آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر یا سرکه بچکانند تا کرم بمیرد پس از صوف
فتیله سازند [illegible] در گوش در آرند و کرم را که بیرون می آید برون
آرند هر جاکه قرحه باعث کرم بود تدبیر قرحه کنند **فصل در ورم گوش**

و انجاکه

علاج بعد تنقیه نظر کنند که اگر درون آن اگر درون است فتور در سمع و شدت
درد و لزوم تب نباشد سرد که بعد از مرکب آب کشنیز طلا نمایند درون و بیرون گوش
و شیر از پستان دوشند تا در نبالیت و اگر نبالیت لعاب حلبه یا تخم کتان چکانند
تا ریم کند و بیالاید پخته شده و اگر بیرون تنقیه است ورم بنظر می آید و تب لازم
نمی شود و درد شدید نمی بود در این استعمال روادعات منهی است و عند شدت
درد پارچه در آب گرم تر کرده تکمید توان کرد و نمک گرم کنیز و بعد دو روز برگ
درغن زرد که پخته بر ورم نهند تا تحلیل کند و فایده آنچه گفته شد بود ورم گرم مخصوص
اما ورم بارد در درون صماخ بود یا بیرون مبطل سامعه نمی شود و درد قوی و تب
با او نمی شود اما ثقل و تمدد لازم وی است و روغن تربچه چکانیدن و بعد تنقیه
نفع تمام دارد در باره **فصل در قرحه** گوش و نشانش تقدم ورم است و برآمدن
ریم علاج پهلوان روت مسحوق در فتیله آلوده بگذارند تا پاک کند بعده انزروت
و دم الاخوین و کندر و زنجار نیلند با روغن گل آمیزند و بفتیله بدارند و اگر درد
شدید بود ذکر افیون و قدری جندبیدستر جهت اصلاح افیون باهم آمیخته
قطور سازند یا بجزیی آمیخته بچکانند **فصل در طرش** و وقر و صمم نقصان سمع را
طرش و بطلان او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی یکی بمعنی دیگر
مرادف
سوراخ
می آید

می آید علاج حسب سبب تدارک کنند و در پی تنقیه بتغاریق نمایند اگر مطلوب نشد
داخل روز بحران می افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه کواز کرسن افتد با مو بود
علاج نیشتر زدن طفل را اگر گوش گران نشود صعتر و نمک بخایند قطره
در گوش چکانند نفع دهد **فصل در دخول** الحصاة یعنی در آمدن سنگ ریزه
در گوش و مانند آن علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند
و چون خواهد بیاید دهن و بینی بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و اگر نجس
نشد فع کرد و اگر آب در آید چوب بادیان قدر وجب گرفته بر یک طرف او پشم
بندند بروغن آلوده و برافروزند و طرف دوم او در گوش تا شد آب هم منجذب
شود طریق دیگر در وجع گوش گذشت و خون حیوان صغیر آنچه در تولد دیدن
در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند **فصل در طنین** و دوی آواز
که درون گوش میشود اگر سخت باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ
بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و ازاله آن فرمایند اگر از ذکاء
حس بود کلم یا نخود و یا بیه خورانند **فصل در انفجار** یعنی بر آمدن خون از گوش
علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون بسیار گیرند اگر سبب صدمه و ضرب
قوی بود خون از فصد اندک گیرند هم چون که با خر بعد فصد ماز و در رگ

فصل دلیه لوله

چون تا شند بچکانند خون بند شود و در بجای آن تا که خوف غشی شود و بند نکنند و
اگر از شیخ چیزی اثر افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند فصل در انکسار اذن
یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا
و اشنج و حنا ضماد سازند بجانب نماکل گستر عضو را بهیئت اصلی آرند فصل در
انقلاع الاذن یعنی بر آمدن گوش از بیخ علاج بعد فصد و تلیین گوش را بر موضع
خود نهاده بر غاده و عصابه محکم ببندند و اگر دباقی باشد بغیر ربط کداخته و در آب
برگ خطمی و آب پوست کدو مالیده بمالند فصل در انشقاق الاذن یعنی
شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شانه و پس بیخ
گوش حجامت کنند یا زلو چسپانند و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرآ
سنگ و تعبل ثم سائیده بپاشند فصل در حکة الاذن یعنی خارش
گوش علاج افسنتین در سرکه پخته شده و روغن بادام تلخ بچکانند فصل
ضرب الاذن القیم یعنی بیان که در بیخ بینی دو ساعت یکی بدماغ
و یکی بحلق فصل در ساء چشم یعنی بطلان شامه و سبب اگر بر آمدن گوشت
زیاده بود در مجری انسا بواسیر الانف گویند و جه ابیاید اگر حدوث شود
یا وقوع سده بود از خلط از انچه لوازم بر خلطست معلوم میشود اگر

سوء المزاج سارج بودن شان حار و بارد ظاهر است و تا بر آمدن
ماده ضرور علاج حسب سبب تدارک نمایند و آنچه بعد امراض حاده افتد
بسبب پیوست یا تشنج کمتر علاج پذیرد فصل در فساد شم یعنی در حس بویای
فتور افتد با وجود آمدن بوی و این سه گونه است یکی آنکه همه روایح
را بیک رایح بوی کند دوم آنکه از یک چیز بویهای مختلف شمیده
سیوم آنکه بعضی بویها شمیده شوند و بعضی نه و این از دو وجه خالی
نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود و بد بوئی نه یا بر عکس علاج تنقیه
دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعده اجاکه خوشبوی
محسوس میشود فقط جند بیدستر سعوط کنند و اجاکه بد بوی مشموم هم شود
مشک در بینی چکانند اگر بخاری در ابتدا کبود و بعد از آن در اول
مشک و در ثانی جند فصل در بواسیر الانف یعنی گوشت زاید که در بینی
بر آید علاج رگ زنند و زلو نهند و مسهل دهند پس از آن زنگار و
و قصار بن هر یک را برابر مرهم ساخته و فتیله بدان آلوده کذارند تا بر آید
و اگر سود ندهد قطع نمایند بآهن یا رشته موئین گره وار که از بینی
بر آمده باشد بوی حلق در می آرند و آن را میکشند تا قزدی از دوده شود و بعده مرهم

اسفیداج استعمال نمایند **فصل در بثور الانف** علاج تنقیه نمایند و انجا که صلابت
داشته باشد بموم روغن نرم سازند و اگر تحلیل نیابد شرط زنند و مرهم اکال
استعمال کردن [illegible] **فصل در قروح الانف** علاج ریش بینی
اگر تر بود رگ زنند و مسهل دهند پس مرداسنگ بروغن گل بمالند و اگر
خشک بود موم روغن مالیدن کافیست **فصل در رعاف** یعنی برآمدن خون
از بینی علاج بازو و ران و کشیدن و انثیین و ثندیین بستن و پس حجامت
کردن همچنان بجگر محجم نهادن اگر خون از سوراخ راست آید بر سپرز و اگر
از چپ آید سرگین تازه خر افشرده ۳ قطره چکانیدن و خانه عنکبوت
در سیاهی ترکرده و بغبار آسیا آلوده در بینی درآورند و سر شیر با گل ملتانی
بر سر چسبانیدن حبس خون مینماید اگر خون غالب بود رگ زنند و حسب حال
برآرند اندک اندک یا یکدفعه و بتغلیظ خون کوشند شربت عناب و امثال
آن و عدس و برنج خورانند لیموا میخته که بغایت مغلظ است **فایده** اگر رعاف
در تپ یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحران است یا نه اگر بحرانی باشد
زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف غشی باشد
و اگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **انتباه** هنگام درامراض

دماغی

دماغی بتر عطسه حاجت شود با آلتی که باینکار مخصوص است و روغن بنفشه
بخار نشنند و اگر کندش و مویزج و فرفیون کوفته و بیخته کاو شیشه قیله
سازند و در بینی در آرند خون روان کنند **فصل در بخر الانف** یعنی بوی
بد از بینی آمدن علاج اگر سبب وی بثره یا قرحه بود تدبیر وی کنند
بدانچه گذشت و اگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ کوتاهی دهد و اگر
از تعفن خلط معده بود بخار از آن با انف آید تدابیر معده مشاهد بود و تدبیر
نیز وی تنقیه دماغ و معده است و سکنجبین در غوره خردل غرغره کردن و چری
خ بود در بینی انداختن **فصل در رض الانف** یعنی کوفته شدن انف علاج اگر
خوف ورم بود رگ زنند و رجله با صلاح هیئت انف کوشند شبعی که
تنفس نتوان داشت بجرم آلوده در بینی گذارند تا دم بینی آید بعد اصلاح صورت
بینی است صبر و [illegible] و اقاقیا و [illegible] باریک ساخته با [illegible] الحمل سرشته
و بر کاغذ نهاده بالای بینی چسبانند **فصل در عطاس** یعنی عطسه بسیار آمدن
علاج روغن خشبوی در بینی کشند و آب شیر نیمگرم [illegible] چکانند
و دست و پای و چشم و گوش که کام بمالند و اگر کودک را افتد کرده
گویند بریان کنند و آب چکیده وی در بینی چکانند **فایده** عطسه معتدل

دلیل صحت است و افراط باعث آفت **فصل در جفاف الانف** یعنی خشکی بینی
و اگر از حرارت بود مبردات بکار برند و اگر از یبوست بود مرطبات و دهن بسیار
شیر از پستان نفع کند داروها اگر از کثیب خلط لزج در خیشوم بود تهیین آن
نمایند و ما بیان وی جزا کم **فصل در حکة الانف** یعنی خارش بینی علاج اگر
سبب رسیدن هوای سرد به میشود تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل
و دهن عطر اگر از مقدمه زکام یا سل یا جدری بود علاج آن مرض مترقب
کنند نه بعلاج حکة که عرض است فایده اگر چیزی از خارج در بینی در آید
و بند شود روغن چکانند و عطسه آورند تا بر عطسه افتد و بسیار باشد
که از راه حلق بیاید پس تصدیع **باب در امراض دهان و زبان فصل در ورم اللسان**
یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره فرمایند در صفرا
... تا که ۳ روز نگذشته اسپغول و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و کشنیز و بعد از ۳
روز لعاب کرنب و عنب الثعلب و لعاب تخم کتان باهم آمیخته و در اخلاط ۲
بطبیخ بابونه و اکلیل الملک (تحت) مغز خیار شنبر آمیخته و در بلغمی بعسل تنها یا صعتر
و آب برنج آمیخته و در سوداوی بطبیخ انجیر و حلبه روغن بنفشه و موغلوس
آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز تر در دهن دارند تا سرطان نگردد

و از استعمال

و از استعمال ادویه حاره غرغره کرد در بلغمی و سوداوی است مفید بود قی
از ابتدا و انتها و اخلاط نیست بخلاف غرغره و رم گرم و اگر بسبب ورم
شرب سم بود علاج سموم نمایند **فصل در ثقل اللسان** یعنی زبان گرانی کند
و ادای حروف چنانچه باید بظهور نیاید و اگر سبب قوی بود اصلا به
بلفظ نکرا اید علاج تفحص سبب نمایند و تدارک فرمایند و بجا که استرخا بود
فکر کنند که غتور در عصب و غیره در دماغ است یا نه اگر باشد تنقیه دماغ نمایند (سست)
کرده بعده (گلیج) و جز آن زبان را مالند و اگر نباشد آنچه در باب فالج ذکر یافت
بعمل آید و بعد آنچه از گسستن عصب و عقب تشنج استفراغ افتد علاج (الملح) ...
و آنکه عقب سرسام افتد و مزمن شود و ... قبل از آن ملح اندرانی و ...
مالیدن تا لعاب آرد و شفا بخشد درین بجهة تاری ... زیر زبان نهادن در استرخا
نفع تمام دارد **فصل در عظم اللسان** یعنی بزرگ شدن زبان و این را ... و
اللسان نیز گویند اگر از کثرت عظیم اند دهن بیرون افتد علاج اگر دموی
بود رگ زنند و ترشیها مالند تا لعاب آرد و اگر بلغمی بود بعد تنقیه ... (نمک)
مالند **فصل در سرخ اللسان** علاج وی در ثقل گذشت **فصل در شقاق اللسان**
یعنی ترقید ن زبان علاج اگر سبب غلبه خشکی دماغ باشد مرطبات

گلیج

بجهة تاری شلخ

لعاب بهکو ... و اسپغول در زبان مالند ... تمام دارد

گاهو

و بنفشه

اخلاط

دهند و قیروطی و روغن بنفشه بمالند و لعوق بر دماغ کوشند و کف
خیار که بریده باهم بمالند و بر می آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر
از بخار معده باشد فساد معده گواهی دهد و آثار یبوست دماغ و بی
خوابی نبود و تدبیر وی تنقیه معده است و پستان در دهان داشتن
و آنچه در یبوست گفته ایم بکار برند فصل در جفاف اللسان یعنی خشکی زبان
علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب بهدانه
نیلوفر و شکر آمیخته در دهن گرفتن اثر تمام دارد و اگر خلط لزج سبب
زبان گراید و خشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان مالند
تا از رطوبت عارضه زدوده شود و این قسم فی الحقیقت یبوست نیست
زیرا که جرم زبان سالم است و لزوجت آب دهن خاصه این است و همچنان
اگر سبب آب افزون بود زیرا که سردی مزید غلظت میکرد فصل در خشونة
اللسان یعنی سوزش زبان علاج مداوا تبرید کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند
و کافور ریاحی مالیدن اثر تمام دارد و لعاب بهدانه بهم چه در دهن گیرند
نود و زود تجدید کنند و بدان ملازم باشند فصل در حکة اللسان یعنی خارش
زبان علاج بعد تنقیه بمضمضه کنند آب گرم و بعد با شیر و شکر آمیخته و بعده

بسرکه

بسرکه و روغن گل و بعد از آنکه پلید به شود خاصه بر زبان مالیدن در
استفراغ ماده گرم زبان اثر تمام دارد فصل در ضفدع اللسان یعنی غوکی سخت
غده مانند که زیر زبان پیدا میشود و این از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد
ریختن در اینجا اجزاء لطیف وی تحلیل رود علاج بعد تنقیه نوشادر سوخته و زاج
و زنگار و مازو با سرکه آمیخته بمالند و اگر دفع نشود دستکاری نمایند و هنگام
قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبان است بریده نشود و نیز
گاه باشد که ضفدع بغایت متحجر شود و چون پوست بالا شکافند رطوبت
غلیظ بر آید جمع آید و تدبیرش آن است که بشکافند و پوست را بمقراض تمام
بردارند با احتیاط تا بشریان آسیب نرسد فصل در فساد ذوق و وی آن است که
طعم ناطبیعی همی آید در ذایقه وقت تناول یا بدون آن و سبب این غلبه خلطی
از اخلاط است و طعم بر آن دال علاج تنقیه خلط غالب نمایند و فصد و
اسهال و بعد غرغره فرمایند بسکنجبین فصل در بطلان ذوق یعنی آنکه هیچ محسوس
نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت منفعل نگردد
زبان و سبب این نفوذ ماده رطب است در جرم عصب علاج بعد نضج و تنقیه
دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویز و خردل اگر حرارت نباشد و الا

منق

کل سرخ و سماق بجوشانند و در طبیخ وی سکنجبین بادیه آمیزند و تغرغر کنند

فصل در تقشر زبان و دهان یعنی پوست باریک جدا شود از دهن و زبان

و چون بخرقه بمالند بیشتر جدا میگردد و علاج بعد فصد و اسهال صفرا

آس و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند فصل در بثور

الفم یعنی دانها که خورد که در دهن بر آید علاج رگ زنند و اسهال دهند

و برگ کرد و کشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند

تمضمض نمایند فصل در قلاع یعنی جراحت و ریش دهن که ماده باطنی پدید آید

علاج ماده حسب ماده تنقیه کنند بعده اگر دموی بود یا صفراوی غرغره

کنند بدانچه در بثور گفتیم و طباشیر و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور

سازند و آنجا که قرحه بغایت بدبوی بود سرکه و نمک تمضمض نمایند

تا رطوبت زدوده شود اگر از لزج سرکه بسیار کند زعفران بجای سرکه کنند

آمیز کنند اگر بلغمی بود مامیران و هلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشانند و مضمضه

و اگر سوداوی بود برگ حنا بخایند و [illegible] بمالند و بجای جهت

تقویت محل مازو کشنیز و پوست انار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند

فایده نیز خشت [illegible] عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را [illegible]

اثر عام دارد بیشتر که زبان سوخته باشند فصل در اکلة الفم

آن قلاع [illegible] بطریق تنقیه شود [illegible] کنند شود علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زدا[illegible]

[illegible] رطوبت فاسد بعمل آرند و بعد بازالت [illegible] از

[illegible] بگذارند یا سوراخان تا پاک کنند [illegible] از بن

[illegible] شود بالعموم مضمضه نمایند [illegible] فصل در کثرت

لعاب سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب

یا از حرارت و رطوبت معده بود یا از [illegible] و رطوبت معده آنچه

از حرارت است در خلو معده زیاده شود و آنچه از [illegible] است

در سیری معده و ایضا ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب

گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در حال [illegible]

با قدری نمک نمکوب بخایند و آب او بلع نمایند و در بارد کنند [illegible]

مضغ فرمایند فصل در بخر الفم یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب از

دهن باشد تدبیر وی نمایند و اگر از دماغ می آید یا از معده تنقیه دماغ

و معده نمایند و حب المسک پوسته در دهن دارند و مسواک کردن [illegible]

باشند و تمضمض [illegible] [illegible]

فصل در ورم الحنک یعنی آماس کام و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی ا
سرخ و یا زرد باشد و بلغمی سپید و لی و در علاج حب بابه تنقیه نمایند و غرغره
که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند باب در امراض شفت یعنی لب
جراحت
فصل در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این نوع برص است علاج تنقیه
بلغم نمایند و المحیه غلیظ نگذارند و روغن یاسمین یا چیزی در بینی چکانند
فصل تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ در امراض بینی
گذشت علاج آنچه در باب امراض گفته ایم عمل نمایند و محل تشقق و از پیه المخ
و مالعا سفیداج و زفت الستة و کتیرا کعه و خود بینه ماکیان شسته ضماد نمایند
که مجرب است و هر دوا که بر لب نهند بالا او پوست اندوی شحم مرغ بچسپانند فصل
لب
در اختلاج الشفت یعنی پریدن لب علاج اگر سبب ورم آمدن خون باشد فصد رگ
غلیظ بود
و تسهیل بسیار شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند تفتیح مسام نمایند و اگر باد
غلیظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود
و فواق باشد و مقدمه قی و تهوع شود و آنچه از دماغ بود مقدمه لقوه و صرع باشد سردی
بیک طرف
سرسام است و منع حدوث امراض مترقبه کوشیدن فصل در تقلص الشفت یعنی فروچیده شدن
و کشیده شدن لب علاج آنچه از تشنج امتلا بود تنقیه کنند و روغن ها کرم مالند و آنچه
کشیدن

از تشنج

از تشنج یابس افتد تدارک نه پذیرد و در اطفال مولودی بود و ایام
طفولیت بکشیدن راست لب شدن بخند کما صلاح گیرد فصل در کبوا
الشفت یعنی فرو هی که در لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا
نمایند و مراهم اصلاح فرمایند فصل در ورم الشفت یعنی اماس لب
علاج حسب اخلاط تنقیه کنند و ابتدا مناسبه بکار برند و حضض
نام دوا
با شیره عنب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد و حضض در حار با ادر
فصل
ابتدا و در بثور لب و علاج جز تنقیه است فصل در قروح لب علاج
بمراهم پردازند فصل در آکله لب علاج آنچه در آکله الفم گذشت بکار برند
فایده هر کلا قرحی بر لب افتد علامت وی در یافته تدارک نمایند باب در امراض
الاسنان و اللثه یعنی دندان و بن دندان فصل در وجع السن یعنی درد دندان آنچه
از گرمی بود با آب سرد ساکن شود و در اکثر و آنچه از سردی بود با آب گرم البته
بالید علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار و لب که و مکلبه و دبار و طبیخ
بیخ کا تنقیص کنند و در مادی بحسب تنقیه ماده نمایند پس تعدیل و آنچه پری معده
بفزاید از فساد معده بود تنقیه معده بجویز هضم فرمایند و گوشت در طعام بیشتر
اندازند و قی درین قسم منافع است و آنچه منتقل بود دانا باشد تنقیه نموده طبیخ

بادیان و انیسون و زیره مضمضه کردن نیم گرم سود دهد و آنچه از علت گرم بود
تقدم تنقیه کواهی دهند تخم کشنیز و تخم بنج و تخم پیاز بهم آمیخته بر آتش
بسوزند و دود آن بدندان رسانند فایده مجرب کوگرد بر دندان کذاشتن
قوت او رفع درد می کند باید که بهیچ دندان نرسد ضرر دارد و تکمید
و کذالک بمیل زر یا آهن داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد
تا پخته شود و با احتیاط تمام کنند تا بدیگر موضع نرسد و آنچه از جنبیدن بود
اگر جنبش کم بود بعلاج استقامت کوشند و اگر سخت بود به از کنند پس هیچ
نیست و لکن نخست بیخ او را سست کنند پس بر کنند تا چشم ضرر نرسد
فایده دعای که تسکین درد کند عاقرقرحا و افیون و تعشار کنند باریک ساخته
با تیر زنان رشته بدندان نهند **فصل در ضرس** یعنی کند شدن دندان بیش
از تناول چیزی ترش یا بسیار ترش بود علاجش در حار مزاج خاییدن برگ کشنیز و
خرفه یا تخم او و کباب گرم و نان گرم بدندان کرفتن است و در بارد مزاج مغز
تلخ و مغز جوز هندی خاییدن و آنچه از باطن بود از روغ ترش و ترشی معده
دهان و بسیاری بزاق کواهی دهد علاجش باده خم معده بقی و اسهال است
فصل در ذهاب ماء الاسنان یعنی رفتن آب دندان از ملاقات اطعمه ابتدا

باید بر مع

یابد و بیشتر اشیا قادر نبود و علاج تنقیه و تعدیل کوشند و طی آب
ساخته بدندان نهادن در بارد و بروغن گل و کافور مضمضه نمودن در حار نفع
بسیار دارد و این نیز قسمی است از ضرس و تدبیر او تدبیر اوست
فصل در تاکل و تفتت و تثقب اسنان یعنی خورده شدن و پوسیدن دندان و
کشتن دندان علاج تنقیه دماغ کنند و حفظ و مازو و عاقرقرحا و سنون
سازند و آنچه از فساد رطوبت اصلی باشد مثل هزال دندان و اسباب زوال ابدا
و این زوال نکنند اما جهت لعاب ... باید کرد **فصل در حفظ**
یعنی باشند سفال بیخ دندان ... شود و ... و این را تقلیح نیز
خوانند علاج تنقیه ماده غالبه نمایند پس بآلت آهنی آنرا بزدایند و بعد
سنون ... زبد البحر و بیخ سوخته بمالند تا بقیه را دور کند و دیگر
شدن ندهد **فصل در تغیر لون دندان** صفرت نشان حرارت است و سیاهی
و باد رنکان نشان سودا و جمیع آن ... غلیظ علاج جب ماده تنقیه
نمایند پس ... صوفت از ... عدس ... و در سود ... بیخ ... بروغن گل و
روغن مصطکی باید مالید **فصل در تحرک اسنان** یعنی جنبش دندان
علاج آنکه صبیان و شیخان ... باقتضای طبیعت مزاج او نبود

و باد رنجان

اما آنچه از اسباب غریبه افتند تدارک وی باید کرد حسب آن و

بیشتر از غلبه رطوبت و جوش خون و غار لثه باشد و فصد قیفال و حجامت

و حجامت زنخ و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنونها و مقوی نافع است

و هر گاه دو سه روز ندارد حاجت بکشیدن آید نخست انزار اسبنج ست

کنند بدین طریق که بن دندان را بمضغ بیازارند پس برگ انجیر تر باریک

کوفته با شیر انجیر خام بمالند دو سه روز عمل کرده بکشند تا بی صدمه منقلع

خواهد شد فصل در تبرید اللثه یعنی کنده شدن یا دراز گشتن دندان

علاج اگر غلبه خون بود رگ زنند و مسهل بدهند و این با دوامی باشد

و اگر بلغمی بود پی در پی باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتی حقیقه نباشد

بلکه دندان صلب بود و چون لثه‌ها لاغر باشند متوهم شود که دراز

بماند تدبیر وی قطع است بالکلیه مخصوص بابیکار فصل در حکة الاسنان

یعنی خارش دندان درین حالت باز نمی تواند ماند بجهار الجهم ساییدن دندان

یا خاییدن اشیاء علاج تنقیه بدو دماغ کنند و از تیز و ترش و شور

پرهیزند هر که در روی بیخ حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند فصل در صریر الاسنان

یعنی بر هم ساییدن دندانها در خواب علاج اگر امتلا بود تنقیه دماغ کنند

و روغن قسط

روغن قسط بمگردن مالیدن و الاتعدیل کافی است فایده در بیان تیز بری

که دندان کودکان باشتابی بر آید مسکه و مغز ساق گاو برکله مالند و مالیدن

شیر سگ بر لثه مجرب است و کذالک علاوه از خاییدن باز دارند که محلل

ملوک است و عصاره عنب الثعلب و روغن گل [illegible] بگرم [illegible] نگهدارند

آلوده بر دندان مالند درد که وقت رستن دندان می شود باز دارد فصل در ورم

اللثه یعنی اماس گوشت بن دندان علاج حب [illegible] تنقیه نمایند و مضمضه نمایند

فصل در لثه دامیه یعنی بر آمدن خون از لثه علاج اگر بسبب ضعف قوة غاذیه

لثه بود [illegible] اگر بسبب غلبه خون بود رگ زنند

و مبردات مضمضه نمایند فصل در قرحه اللثه هر گاه جراحت گوشت [illegible]

کنند قرحه گویند و بعد چهل روز [illegible] باشد علاج آنچه در قلاع الفم گذشت

بعمل آرند و در [illegible] صورت داغ [illegible] فصل در نقصان اللثه در استرخاء و بد

که کم شدن پوست گوشت دندان باعث تحریک دندان می شود علاج

گل سرخ و جفت بلوط و حب الآس و گلنار از هر یک چهار درم خرنوب

نبطی و سماق و [illegible] از هر یک [illegible] فصل در

گوشت زیادتی که در لثه بر آید و این بیشتر در [illegible] افتد بعد ورم علاج

در سوراخ نهد و باریک ساخته بر گوشت زاید گذارند تمام شد بحمد الله فصل در اورام حلق
و لهات و سرخی و قصبه ریه حلق که مشهور است لهات ملازه یعنی جسمی که از بالای آن گاهی
در حلق و سرخی مجرای آب و طعام و قصبه ریه مجرای نفس فصل در ورم اللهات
یعنی اماس ملازه علاج حب یاره تنقیه نمایند بعده بغرغره نمایند و در دموی
و صفراوی بسرکه و بگلاب و عصاره عنب الثعلب و امثال آن و در بلغمی
بجای سکنجبین و خردل آمیخته و در سوداوی مغز فلوس در شیر تازه حل کرده
فصل در سقوط اللهات یعنی ملازه سست شود و فرو آید و این را سقوط
اللهات نیز گویند علاج اگر خونی بود رگ زنند و سرکه و گلاب مضمضه کنند
و گل سرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند
بماء العسل و شب یمانی و گوزن سوخته و نوشادر باریک ساخته بکفچه میل نهاده ته
را بردارند و بر نارگ سر ... کداخته در سرکه و اسپغول آمیخته بگذارند
یا سپیدی بیضه ملازه را بالا کنند و مازو برگ ساییده بر نارک طفلان نهند
مثل ملازه افتاده است و همچنان گل سرخی سوخته و برگ ... و تا ضرورت
قوی نباشد ملازه نباید برید خواه آهن خواه بدوا و استیصال نباید کرد استیصال
بعض مخارج حروف تمیاید از بیخ بریدن ملازه فصل در خناق یعنی اختناق زدن

یا در جزی

یا در جزی فرو بردن یا در بیرون افتد بسبب حدوث آفتی در حلق علاج صفراوی و دموی
تحجیت رگ زدن قیفال است و رگی که زیر زبان است باید که خون اندک اندک بدفعات
گیرند اما اگر امتلاء خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای
معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند
اگر طبع قبض بود پس تنقیه از آب سماق و دیگر شربات غرغره باید کرد و جهت
تعدیل اغذیه مطبقه باید خورانید و آتش جوا قتصار باید ورزید اگر سرفه شود
حموضات بکار برند البته شربا و غرغره و هر گاه ورم بطرف خارج ظاهر شود ترشی
وضع محاجم و ارسال علق بدان سود دارد تا ماده از اقص عضو برآید و در دموی
حجامت ساقین مفید است و چون ۳ روز از مرض بگذرد و مغز فلوس در شیر تازه
گاو حل کرده و صاف نموده غرغره نمایند که نافع است و هر گاه مریض ضعیف شده
باشد و طبیب بر سر او آید تا ضرورت نه بیند فصد نباید نکند و هرگاه دلری
خناق پخته شود بعد خوردن انکافه بوره و حلتیت و خر حطاطیف که در شیر تازه
و در بغلی اگر آمیخته باشند غرغره کنند تا انکافه و بعد انکافتن ... که دیر
منزوج شود غرغره نمایند تا ریم پاک شود و در این هنگام ... که آب ...
گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اعتدال ... فایده دهد و مطبوعات دی
نماید

بوره زیره

بر ظاهر حلق بنهند و ملک چون شقیه شده باشد زفت و القطونا و خرعل باب باشیده
بر حلق طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر آید و بیرون و قصبه زیر بعد عرج
محاجم زیر زنخ بنهند سود دارد و در بعضی نسخه شیر طبع بکف بنهند یا بعد بر تنقیه
و با شربت سکنجبین عسلی غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان
زنند و بر فقار و زیر زنخ محاجم بنهند و در سوداوی اگر هلیلم کشند و تبرید و معجون
با ملین زنند و شکاف وسیع نمایند و حاجت خون بگیرند بدانچه در
بلغمی گذشت طبع ملین کنند شیر و مغز فلوس تغرغر نمایند و حلبه و بابونه و برگ
کرنب کوفته و پخته به روغن نرگس و بسیط ... بر خارج حلق ضماد نمایند
فایده نوعیست از خناق که آن را خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام است
و مریض مانند سگ دهن بکشاید و زبان می بر آید و سبب این اکثر ورم
عضلات حلق بود و حاجت تدبیر و تنقیه نمایند ... گفته شود و اگر زوال
فقرات بود باشد سبب زوال فقرات گویند بدانچه لایق بود نوعیست از خناق
... مهره ... اقسام است و عدم قدرت بر تکلم و بلع و بر آمدن آنچه
بنوشند به تکلیف از راه بینی خاصه اینست و هرگاه زیر گلو ورم پدید آید
محمود است و تدبیر همان است که گذشت فایده آنجا که بلع متعذر بود به مهره

آب فرو بردن
دوکلمین

... کردن بجویانند که مری قدر بکشاید و بلع چیزی رقیق ممکن گردد
آنجا که نفس ممتنع شود حنجره باید شکافت بطریقی که در مطولات مثبت است
حار محرق که در حلق و مری و قصبه رسیده پدید آید علامت شور مری شدت
در تحلل مری عند ... غذا خاصه که طعام ترش یا تیز بود در شان شور حلق و قصبه
... جهت ... تکلم و خاییدن و ... غبار رسیدن ...
... غذا اعلاج فصد کنند و ... اگر تلیین کنند و ... بنهند
و غذا ... حدت و غیر ذی خشونت خورند و ... باشند نبود پخته
خورانند ... بعد الفصد ... گویند چنانچه در خناق گذشت ...
... حلق ... خناق ... فصل در تعلق علق بحلق یعنی
... علق به حلق ... آب ...
و چون ... حلق یا قصبه یا مری ...
... بیرون ...
و ...
...
... علاج ...

که دیده منقاش گرفته برآرند چنانچه سابق در ما نحن فیه گفته اند که از منقاش

کردن علق تحشی کنند و مالی گرفته در اندرون او که در عضو متعلق است سست

سست کردن

شود و جدا کرده پس بیرون آرند و اگر منقاش نتوان گرفت یعنی وصول نشود

بکل سیاه در خریطه اندازند و بر بیمار بدان بر غائید تا زلو جدا شده در بکل در آید

زیرا که مألوف اوست پس بیرون آرند اگر بکلام [illegible] باشد شونیز و عصاره

عادة

قثاء الحمار و خربق در سکه پخته در بینی چکانند و بهاکاه و بوجه چنین جدا کردن

بعده اقتصار نمودن فرمانید و الا مسهل دهند تا بر آید فایده در شرب آب احتیاط

لازم است بدیدن و بعد ازان بالا کشیدن نشود **فصل در ابتلاع الابره** یعنی فرو بردن

سوزن و ابتدا این ظاهرست علاج سنگ مقناطیس بعده بیک و اشتق شراب

ملکوری تا غذا الزم شود و بعد نیم ساعت مسهل قی و طعام خوری جهت

نهار

اسهال معده تدبیر که لایق بود نتوان داد حسب حاجت **فصل در تشبث** یعنی

تعلق خار ماهی و جز آن در حلق بند شدن طعام و مانند آن درآن علاج

اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند و الا اگر چیزی لقمه بزرگ چون تخم اسفید

دربست بر کردن و بین الکتفین [illegible] اغتذ و اگر خار باشد [illegible]

المعده

لقمه بزرگ فرو برند تا باشد که فرو رود و اگر شاه انجیر خشک [illegible] در رشته محکم بسته

تار

واندکی

و اندکی خاییده فرو برند و رشته بدست دارند پس یکبار کی بیرون کشند

انجیر با خار بیرون آرد و اگر خارش در گلو شده باشد بعد برآمدن با لعابها حلق را

اصلاح کنند **فصل در انطباق المری** یعنی بهم آمدن مجری غذا علامت وی آنست

که چیزی سبک چون آب و شوربا [illegible] فرو نشود اما لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت خورده

شود و بیدر رو علاج تنقیه بلغم نمایند و بطبیخ انیسون و کندر و سنبل و [illegible] و مصطکی

تجرع نمایند ثم کرم زیره بیخ انجدان [illegible] زده چند [illegible] **فصل در [illegible]**

نفس

حنجره یعنی [illegible] حلقوم [illegible] نیامدن است [illegible] علاج آنچه در

انطباق المری گذشت بکنند [illegible] **فصل در حکاک المری**

یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند [illegible] غرغره کنند [illegible] شکر تجرع [illegible]

فصل در اختلاج و ارتعاش [illegible] ارتعاش لرزیدن

است [illegible] اختلاج [illegible]

او نقعده

آنکه دایم کلام لرزان آید چنانچه بعضی پیران [illegible] علاج [illegible]

اختلاج عام است تدارک کنند و غرغره [illegible] **فصل در غریق**

هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش شود اما نفس باقی باشد [illegible]

نجش کنند تا آب برآید فلفل و زنجبیل [illegible] حلق [illegible]

آید بعد صاحب یره آرد بخود و نیز دهند تا من جنس صلاحیت دهد آنچه عوام کی

تحقیق زیسته روز در کتب حیات میباشد همچون سکوت را غلط محض است همین

ثقل سر وی نه بینید حکم بموت کنند و تعذیب و تدبیر نیز سازند فصل در سبات

مختنق یعنی کسی که گلوی بکشند خفه کرده باشند که گاه نفس باقی باشد فی الفور

کشند سر بند سیل بکر زند کف در دهن و اردیات انگشت در ریک قیفال زنند

و حقنه نرم طبع نمایند و بیمار را بخود و اسوده نهند و جای بالش و چون بهوش

آید بفرمایند که روغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کفی ار داشته باشد

فصل در عسر البلع یعنی بدشواری چیزی فرو بردن آنچه بسبب تنگی مجرا بود خناق و

التطاق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود علاج حسبش تعدیل

الحسب سبب و وضع ضماد بر سینه مرض بین الکتفین باید کرد که مری لطیف

بیفت شد دیگ بیت و قصب شش لطف سینه فصل در ورم المری علاج حسب

ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشد به موافقت فصل در قرح المری

ریش وی لزوم جعت در کاویطعام تیز و ترش ضربا فتن اگر چه اندک بود تفرز

و عدم تقرر بطعام حرب اگر لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که در اینجا

عکس این باشد و همین فرق میکنند در ورم و قرحه اکثر بعد القی و رم مری

افتد

افتد و گاه بی ورم نیز افتد از ماده حاده علاج سوم بخیره در روغن گل بکلا زنند

و جرعه جرعه بنوشند بعد از آنکه دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر نوشیده

باشند و قرحه پاک شده باشد فصل در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر

و بطلان الصوت یعنی گرفتن آواز و اصلا بر نیامدن آواز علاج کلا

تحقیق نمایند که سبب نزلت یا سوء المزاج حتی اگر از نزله باشد شربت خشخاش

بدهند و طبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده مذکور باز دارد و اگر از سوء مزاج بود حسب مزاج

تدارک فرمایند فایده کباب خائیدن آواز درشت را صاف کند و باقلی و مویز

و خرما و انجیر و جلغوزه و مغز بادام و نیشکر و ماء العسل و تخم کتان همه ازینها

مصفی صوت است الکلام باب در امراض سینه و صدر یعنی بیماری های شش و سینه

فصل در ربو یعنی ضیق النفس را بن تپه گویند و بعض در این هردو لفظ فرق

میکنند بالجمله مرضیست مزمن ذی ادوار عسر العلاج هر چند فی الجمله تدارک باشند

بهتر است بعد الکسار ایجز از بلغم بود بر آمدن بلغم از سرفه و خرخره سینه گواهی دهد علاج

بعد نضج و اسهال شربت زوفا با آب گرم آمیخته بنوشند صبح و شام و وقت خفتن

هر بار زوفا و گاه گاه فی لادزم دارند طبیخ زب و عسل انجیر شیره و کوشت طیور

تغذیه سازند توابل حار آمیخته و عند غلبه تخم کتان بیکوفته و جوشانده

۲۲۲

کرده بعمل دهند که قوت تسکین میدهد و دوا که نرم کننده باشد که بموجب
از ان مرض منفعت دهد و سینه بر عقب پهن کرده ببندد و عرق [illegible] کشایی که موم روغن آن
المتخبه باشد و جب دارند و انچه از بخار قلب بود دلیل آن عظم نبض و نفس
و عطش کواهی دهد علاج رگ باسلیق زنند و از جب و لعابات دهند
و ملینات نوشانند و اطراف بمالند و انچه از گرمی ساده بود که تنفس [illegible]
[illegible] نبض و عطش کواهی دهد و عظم نبض شناسد و علاج حسن تعطیب بجرعات
شربت و ضماد بر عضل الصدر و انچه از استرخاء عضلها سینه بود دلیل بر منفعت
و نفس بکار بطی نفس مضاعف کواهی دهد تا بیشتر است که نفس نماید
علاج بر عرق ترکیس بمالند و بعلاج فالج روند و طبیخ حلبه عدس تجرع
نمایند و انچه از خشکی ریه بود دقت و نقوع بمطالب کواهی دهد علاج حسن تر
طیب است و [illegible] تنگی نفس [illegible] سوده شده [illegible]
از برودت شنو بود [illegible] از سردی کواهی دهد علاج حسن تسخین است و انچه از ریه بود
که منافذ نفس در ایستد عدم گرانی و سرفه با بلغم و نفس از [illegible] کواهی دهد
علاج حسن [illegible] است به تنقیه و تعدیل و [illegible] و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن
و علاج [illegible] انچه از ورم [illegible] و جز آن بود عرض مرض
[illegible]
باشد

۲۲۳ ۱۰۵

باشد امراض [illegible] بیاید و انچه از خناق بود علاج [illegible] هضم [illegible]
از بن مرض که صعب ترین اقسام است و با بیمار سینه رست نکنند قسم بیاید و
پهلو [illegible] شنو اند [illegible] این را انتصاب النفس کویند و پیش باده غلیظ
بود یا ورم که در مجاری نفس [illegible] یا استرخاء عضلات سینه و تدبیر یک
گذشت **فصل در سعال** یعنی سرفه انچه از سوء مزاج ریه بود دلائل هر یک
گذشت علاج حسن تعدیل است و انچه از خون بود یا عظم گرمی نفس و حمرت
وجه باشد و علاج حسن فصد است و اگر گرمی در جگر بود اطفاء او به بردات نمودن
[illegible] کردن [illegible] حال مفید و انچه از ریختن ماده رقیق دماغ بود نفث
باشد و شب [illegible] غلبه کند علاج حسن شربت الطبیخ و کنار غرغره کردن
و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و انچه از ریختن ماده [illegible] دماغ و خلط
شدن وی بسان [illegible] خلط لزج [illegible] شدید و گرانی سینه و عقب زکام
بیند شدن کواهی دهد علاج حسن طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ [illegible]
[illegible] و فلفل و شکر [illegible] است [illegible] در دهن گرفتن [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] بود و بلغم بسیار [illegible] و [illegible] سینه خرخر کند
[illegible] علاج حسن [illegible]

بعمل آرند و آنچه از درشتی ریه بود که بسبب غبار و دخان و صیحه شدید شود علاجش
سرطیب است بشرب حشوها و مدهن و تدهین ناف و مقعد بمشک و آنچه تابع مرض
بود بمعالجه مرض گذشت و آنچه از حدوث بثور در ریه بود سرعت نبض و حرقت
البول و نفع از سعدت گواهی دهد و علاجش فصد است و حجامت سینه و اسهال صفرا
و هر چه در بثور حلق گذشت و آنچه از امتلاء معده افتد تدبیرش تنقیه معده
و تقلیل غذا است و آنچه از ماده سودا بود طبیب حصول او در ریه چیزی سیاه
و کبود در سرفه آید و دیگر علامات سودا گواهی دهد علاجش حریره سبوس
گندم بقند یا عسل دهند و بعد نضج اسهال سودا نمایند و غذا نخود آب گوشت
مرغ یا گوسفند سازند و آنچه از وقوع آب سرد و جز آن در حنجره افتد تا که آن
جسم غریب بر نیاید تا هلاک کند و در این صورت مالیدن سینه و حلق
و قی کردن مفید باشد تا که از حنجره و قصبه بر آید **فصل در نفث الدم**
یعنی بر آمدن خون از دهن و این از اجزاء دهن آید یا از دماغ یا از اعضای
باطن آنچه از اجزاء دهن بر آید بسهل بر آید و آنچه از سر آید متنحنح … بعد
سر بعد بر آمد دیگر آثار گواهی دهد و آنچه از حنجره و قصبه بر آید به
تنحنح … در حنجره … بود و سرفه نباشد و از قصبه خون کف
قصبه
دار بود

دار بود و با سرفه باشد و آنچه از شش آید خون ناصع و کف آلود بود و با سرفه
و آنچه از سینه آید فسرده و قلیل باشد و با سرفه شدید بر آید و محال جراحت … کند
و چون … خیزد سرفه و درد غلبه کند و آنچه از مری و معده یا جگر … بر آید
بقی بر آید و وجود آفت در عضوی ما روف بعین عضو گواهی دهد و علاج
آنجا که تعلق زلو سبب باشد تدبیرش گذشت و آنجا که از سر آید فصد قیفال
و حجامت نقره و تضمیض بطبیخ مذکور کنند و آنجا که از حنجره و قصبه آید بطبیخ
مضمضه کنند و قرص نفث الدم و جراحت قصبه بعنبر العلاج … در
… بود فقط و آنجا که از شش آید فصد صافن و باسلیق و حجامت
… کنند و طبع را نرم دارند و حسب حاجت تعدیل کنند و …
قالبغات بر سینه نهند بشرط که در شش نباشد و آنجا که از سینه آید فصد
باسلیق کنند و قرص نفث الدم نوشند … بر سینه طلا نمایند
که جرح سینه زود به شود و آنجا که از معده و مری و جگر … آید تدبیرش محل
هر یک مذکور است فایده نافع ترین ادویه در همه اقسام نفث الدم … معجون
است یک مثقال … برگ خرفه … الحمل … و برگ خرفه خاییدن و خوردن
مجرب است … گاه … در شش … شود … تو …

نماندکی نبوشند و اکر سرفه بود و صوت بحل اب سیند یا خالستر چوب انجیر امیزند

و بنوشانند و اکر حار نیز امیزند قوی تر باشد **فصل در نفث المده** یعنی

بر امدن ریم از دهن انچه نفث الفم یا ذات الریه یا ذات الجنب باشد

یا سل بود یا دبیله جهده بهر یک کفته اید و انچه از حلق و حنجره و اجزای دهن

از خناق و دیگر اورام انجا ظاهر شود اما انچه از سینه اید جهت النفث راساس

او عمده حشی لطیف خلط است بر انچه در سعال بلغمی کذشت تا ماده تواند منت

شنج شدو نعم و روغن بابونه و پیه ماکیان بهم رشته بر سینه ضماد نمایند و قطعا

چیزی بارد بالفعل چو قابض نشد نهند و شرب طبیخ زوفا و حاشا و انجره و اصل السوس

نفع تمام دارد و در همه اورام که در حجب سینه یا در نشش افتد و بکشاید این

ظاهر باد دارند فایده ماده سینه در نشش برا نکده اندر راه قصبه ریه می اید

و دیگر بدفع طبیعی جهت بر اندن ماده صدر واقع نیست و هر کاه جمع مده

در نشش اندر اید و در فضا سینه ریخته جمع شود انرا احتقان المده گویند و

جدا کفته اید **فصل در ذات الریه** یعنی اماس شش انچه بسبب حرارت بود

خواه ماده او خون باشد یا صفرا یا بلغم شوران وی لازم تب صعبست

و شدت نفس و ضیق نفس و درد و ثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسارها

و تشکلی

و تشکلی و شدت و خفت اعراض حسب ماده متوجه علاج میکنند با کلیلوق فصد

و بعد فصد بمطبوخ و اکر امتلا خون بود تخت صافی کنند پس الیق و بعد

فصد بمطبوخ تلین یا حقنه نرم تلیین نمایند و اکر بسبب نزله افتاده باشد

تنقیه نیز بکنند فایده جلیلکه در اورام ریه و جنب و معالیق و اغشیه

سینه نفع دارد فصد اکر در ابتداء اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز کذشتن

باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا و اکر ماده از انصباب ایستاده

باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اکر براست بود هم از دست راست

رک زنند و اکر چپ بود از چپ تا ماده از نفس عطوبه اید و بدانند

که ورم ریه اکر باطن او بود وقت تب رخساره همان طرف سرخ تر شود

و کرا ای بطرف ایمن لا زم بود و چون بر پهلو راست خسبد اب از دهان

بیشتر اید و اکر بطرف چپ بود ضد این باشد و انجا که قوت متحمل باشد

بفصد هر سه روز رکی باید زد حسب تقاضای بعد فصد او تلیین حجامت

بر سینه نفع دارد و جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید رواح

در ابتداء و محللات آن باید کرد و ضماد مخصوصه در تسکین درد اش تمام

تشنج چیزیکه در و قبض بود چون اب کاسنی یا غلیظ باشد چه بیا قوی

اثر آنها ظاهر شود و کذالک اب سرد و مکیدن آب الرب که از جنس حموضات باشد

و همچنین در آن پیچیده کوشند درین امراض که سینه اند رطوبت پاک شود

و هرگاه برای تب حاجت برودت دادن شود با شربت نیلوفر و شربت عناب

و در زرشک و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز مجوز است زیرا که درینها

جلاب است نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار ترش نبود سخت

نافع است و گاه نفس تنگ شود آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب یعنی

شربت قند جرعه جرعه بدهند و آب گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم با اعتدال

آید و در دانسته باید که حال اماس و هر عضوی که افتد از سه وجه

بیرون نیست یا تحلیل شود و ماده پخته شده بنفث برآید یا ریم کند

یا صلب کردن شان تحلیل ورم این اما کن خفت اعراض است پخته

شود و چون پخته شود تب و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر کردد

روز بعد روز سهولت نفس و شان ریم کردن شدت اعراض است

خصوص روز که ورم بکشاید از تب شدت کند و بلرزاند و شان

تصلب ورم خفت اکثر اعراض است و شدت ضیق النفس و سرفه

این ورم بعد تصلب خشک و ثقل ادرار شد تصلب بکشاید بالجمله بعد النقی از مدت خوب برآید

بیفزود و الانه مدد نهد بدانچه که نفث المده است گذشت و بسیار باشد که پیش

از نمای نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و جز آن ورم بکشاید و چون

صف یا مانده خام برآید و چون چنین اتفاق افتد زود درک زیر شدن

بعلاج نفث الدم کوشند و آنچه بسبب برودت بود از بلغم ساده یعنی

خیر شور باشد یا از سودا نشان بلغم کثرت لعاب و شدت ثقل و ضیق

النفس و ثقل وجه است و انتفاخ اعراض حرارت اما تب در جمله اینها

احشاء لازم است لیکن در حال شدت یا نقصد بار د بخفت و نشان

سودا وی سرفه یابس است و تغیر جذب هوا و فزودن ضیق النفس برود

ایام و اکثر استحاله ورم حار صلب شده باشد تقدم او کواهی دهد

علاج در بلغم اندر ابتدا بتلیین طبع کنند و ادهات ضماد نمایند و بعد

چند روز که تب ساکن شود آنچه در سعال بلغمی است از نضج و تنقیه بکار

برند و در سودا وی لعاب تخم کتان و خطمی بروغن بادام بجرعه نمایند

و کذالک نیز دختران و طلات ضماد سازند این کمتر به شود و بدانکه

گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد کنند همچون سنگ مثانه و بعده سرفه

باشد و باشد که بسل انجامد فصل در سل یعنی قرحه ریه و نشان او وجود تب دق

و بعضی گفته اند که در سرفه و بدانستند که معده بار رطوبت خام شایعست تمام دارد

و غرق آنست که معده در آب فرو می نشیند و بر آتش بو می میدهد به تحلیل

رطوبت علاج هر چند این مرض لا دوا است اما اگر تدبیر نیک یابد ممکن است

که چهار تا دیر بر آید و بو علی سینا گفته که زنی دیدیم که سه سال بدین علت

زنده ماند و جالینوس گفته که بسیار کرا اول روز یافتم که خون از شش آمده

و علاج کردیم بهتر شد بالجمله تدبیر کلی آنست که بمجرد وقوع این مرض بباسلیق

نشنند از آنجانب که درد بود و اگر ممکن بود حجامت نمایند و اگر باشد الو

قیفال شرگ کشایند و ماء الشعیر سرطان پخته و هر چه در تب دق باید

مناسب است و بوعلی سینا آنچه ازموده خورانیدن کل قند است که همان

ساخته باشند اما بسیار خورانیدن حتی با نان تا خورش نیز همین سازند

بشرطی که شکم نیارد **فصل در اورام** که در حجب غشیه و مطالق و عضلات

صدر و ما بینها افتد و بدانند که هر ورمی ازین اعضا باعتبار محل و

و باعتبار رطوبت و ترکیب باسمی مخصوص است چنانچه ذکر یابد مطابق

جمهور اگر ورم غشاء مستبطن اضلاع قدام یا در جای که حاجز است

در آلات غذا و آلات تنفس باشد ذات الجنب خالص گویند

و ذات الجنب

و ذات الجنب صحیح گویند و هر چه عام بود با غشیه مستبطنه خانقه باشند خاصه

و اگر در عضلها که فیما بین اضلاع واقع اند باشد ذات الجنب غیر شدید مغالطه گو

غیر خالص و غیر صحیح و ذات الجنب مغالطه گویند و ورم مستبطن غشاء اضلاع

نیز بعض اسامی خوانند و اگر در جای که باطن اضلاع خلف است

شوصه باشد و بعضی شوصه صحیح ذات الجنب صحیح را گویند و اگر در جای که

میان معده و جگر حایل است باشد برسام باشند و این حجاب غیر حجابیست

که در آلات غذا و آلات حاجز است و جمهور این حجاب را اوپا فرخوانند و

یحوطی فی المعدة و الکبد ساه یا فرغما باشد و اگر در غشاء که متصل

باشد ذات الجنب لصدر گویند و اگر در غشاء که در سینه متصل مقلب است

باشد ذات العرض باشد و بدانکه از برای عظام القص که

حجاب بر آمده است و دو شق شده یکی بطرف سینه و یکی مایل بطرف پشت

تا طرف قوتین رسیده و در انجا هم پیوسته جهت توجیه محقق

و ذات العرض تشریح این غشاء ضرور نبود **فایده** شیخ ابو علی در ذات الجنب

و شوصه و برسام فرق نمیکند و مت اوف بالجمله اکثر علامات

و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند چه اعاعات همه قوانین

شش

ولون النفث يدل على المادة الاحمر دموي والاصفر صفراوي والاشقر

لاجتماعهما والاسود ان لم يكن من خارج مايسوده كالدخان سوداوي

والشديد ذوابث بلغمي

معي دارند واز اختلاف اماكن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع

در آن پوشیده نیست وضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات الرية

میان شانه هر دو و فرق میان ذات الرية و این او رسام آنست که در ذات الرية

نبض موجی بود وضیق النفس شدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا

از برسام ممتاز نمیباشد اشتباه بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق

واحداث نکی نفس جز آن مشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما آنست که در

ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نبود و جانب جگر ثقل و الم بود و

در اکثر بول غلیظ آید فایده هرگاه ماده این اورام پخته شود و نضج یکنک از

اعتدال قوام نفث ولون او معلوم شود و درمان کوشند که ماده

پاک شود و قبل از آن که ریم کرده و بعد این کاراب کریم و کشکاب با شکر و سکنجبین

دادن صواب است فایده و بر پهلوی معلول خفتن باری بعد بر نفث

الملاقات الرية بتلك الجنب وتبعها لها بالاستقصاء فایده ذات الجنب دو گونه

حقیقی و غیر حقیقی آنکه جدید باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلوی

بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه بجنس در اغشیه است بواسطه

لنعم گرمی در ریح و جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی باشد که بسیل ها

حاجت آید و نفع فصد باسلیق از روست مخازی اشرغ الظهور است

فصل در بیان مدهور صدر یعنی بند شدن ریم در فضای

سینه و این چنان باشد که ورم انجاد در ریه بود یا جز آن منفجر شود

و ریم در فضایی که خارج از ششل است گرد آید و بسبب کسافت

در شش در آید و به جانب بول و براز آمدن گشتاخها و تقدم

اورام عضوی از این اعضا است و بعد ظهور آثار منتجل اغذیه

بعده و مده تا بر آمدن و تب دق لازم بود در علاج طبیخ انجیر

و زوفا و پرسیاوشان و اصل السوس و بیخ سوسن و خیار و هو

بدهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود

پس هر نفس بیان نیسانی بر آرد بدهند و مدررات نیز بدهند

باشد تا باشد که از راه بول بر آید یا از راه براز پس هرگاه

بول یا براز که نیز چه مثانه و کرده مد البتو بیدید شود هرگاه

در براز ظهور نماید تلیین دهند و اگر بهر رو جانب میل کند

این نادر باشد کاهی مدر دهند و کاهی ملین فصل

در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و سخت شدن سینه

ولون النفث يدل على المادة الاحمر دموي والاصفر صفراوي والاشقر
لاجتماعهما والاسود انْ لم يكن من خارج ما يسوده كالدخان سوداوي
دو شنتر دا دلواب نمي

مرعی فرار شدہ از اختلاف اماکن این اعضا حال ہیچ احد از احساس جمع
در آن پوشیده نیست و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات
میان شانه و صدر جلی فرق میان ذات الریه و این اورسام آنست که در ذات الریه
ضیق نفس موجی بود و ضیق النفس شدت باشد و زوال عقل لازم برسام است لهذا
از برسام ممتاز نمی باشد **انتباه** بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق
واحداث تنگی نفس جز آن مشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما آنست که در
ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نبود و جانب جگر ثقل و الم بود و
در اکثر بول غلیظ آید **فایده** هر گاه ماده این اورام پخته شود و نظر نکنی
اعتدال قوام نفث و لون او معلوم شود در سان کوشند که ماده
پاک شود قبل از آن که ریم گردد و بهر این کار ابه کریم و کشکاب با شکر و سکنجبین
دادن صواب است **فایده** در پهلوی معلول خفتن با سر میده هر بر نفث
الملاقات الریه بتلک الجنب و تبعها منها بالاستقصاء **فایده** ذات الجنب دو گونه است
حقیقی و غیر حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو
بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه بجنس درا غشیه بپوستد
لنعم حمی در ربیع و جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی باشد که بمسهل یا بفصد

یدل علی المادة
و اوقام تحلیل بغ
اربعة عشر یوما
فغذ جمعت و
تنفجت فادام
نفث القیح فی ار
بعین یوما آل ا
لی السل و یعرف
استدادهٔ النفث
بشدة الاعراض
و تمامه بسکون ا
لحمی والوجع و الا
نتقال بحدوث
نافض ای لرزه
و استراحة ا
لنفس و تحو خفاء اعرضت

علامات ثابتة بعد علامات ... و العقه ... والابتدا ... حاجت آید

حاجت آید و نفع فصد اسلیم از روست مخازی اشرغ الظهور است
فصل در بهمن بیدمور صدر یعنی بند شدن ریم در فضای
سینه و این چنان باشد که ورم انجا در ریه بود یا جز آن منفجر شود
و ریم در فضایی که خارج از شش است گرد آید و بسبب کسانی که
نه در شش بود آید و ریم بجانب بول و براز آمدن گشاید و تقدم
اورام عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور انار مستحیل گرد
بخده و مده تا بر آمدن و تب دق لازم بود و علاج طبیخ انجیر
و زوفا و سپستان و اصل السوس و پر سیاوشان و هویز
بد بهر روغ بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود
پس بر نفث ریه با سانی بر آرد و بد بهند و مدررات نیز میداده
باشد تا باشد که از راه بول بر آید یا از راه براز پس هر گاه
~~بول براز~~ که هر چه مثانه و کرده برابنو بدید بند و هر گاه
در براز ظهور نماید تلیین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند
این نادر باشد گاهی مدر دهند و گاهی ملین **فصل**
در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و سر جست شدن سینه

براز غایط

واین را بر د الصدر کویند از ملاقات مبردات خارجیه
ویا داخلیه پدید آید و نشان وی از علام انبساط وانقباض
سینه و تقدم وصول برودة ظاهرست علاج روغن های
کرم بمالند چند ایستند و تکمید بطبیخ ادویه کرم و تضمید
بدان لازم دارند و حلیت در شراب انیسون بنوشانند
اندکی اندک و خشبوها مناسبه و ماء العسل غذا سازند
فائده شراب افیون و دون السرب که وقت کداختن او
میشود نیز جمود الصدری آرد و تدبیر وی استعمال معتادات
و تکمید بطبیخ حشایش کرم نافع و روغن زعفران در
افیون بالیدن سخت نافع و روغن قسط در اسرنجی
پس مفید باشد وقت تدویب السرب خود را از وصول دو
دش محترز دارند باب در امراض قلب یعنی دل فصل
اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده ست تعدیل
کافی ست اگر با ماده ست تنقیه نیز لازم و انجا که فصد واجب
آید و مانعی باشد حجامت بین الکتفین نماید و در تعدیل
وتنقیه

وتنقیه ریاست غدت و خفت بسبب باطت و ترکیب آن
مع الحافظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هرچه
مقوی دل باشد غافل نباشند و انجا که تب یار شود
تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تحمل در علاج نکنند که بعد
از زمان مشکل میکردد فصل در خفقان یعنی طپش دل
و وی قوی شود و غشی آرد بدانند که این مرض دو کونه است
یکی انکه سبب در جا خود دویم انکه در عضوی دیکر بود چون ورد
و جکر و امعا و رحم و شش و جب باهم تن و مشارکت
آن دل نیز آید و انچه از لسع و لدغ افتد از این قبیل است
علاج در شارکی اصلاح عضو ماروف کنند مع تقویت قلب
و غیر شارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده بدانچه در کلیات کذشت
و انچه از فکاء حسب باشد تغلیط حس نمایند و انچه از افراط
استفراغ با معتاده و غیر معتاده شود با دویه و اغذیه
مقویه از اله ضعف نمایند فائده کسی را که خفقان کرم
بود در شهر کرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمرست

واکثر فوائده آثار مخصوص بمزاجها در غشی بیاید
وتعلیق سنک یشم بر فم معده بالخاصیه نفع دارد

فصل در تقدیر غشی یعنی بیهوشی هرگاه اسباب خفقان
غالب شود غشی آرد و چون وی مفرط گردد هلاک نماید
بدانکه غشی سه گونه است یکی آنکه روح تحلیل شود و دوم
آنکه روح مختنق گردد سیوم آنکه مکثر مستولا گردد و هر چونکه
باشد ضعفی آرد و اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت
ولذت و وجع است هر کدام که مفرط بود و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجها است که در دل افتد و بدان سبب
ضعف در دل شود و روح کمتر متکون گردد یا غذاهای
فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نگیرد شوق باشد فائده
ماده که بدل آید یا در رگهای آدمی باشد یا میان غلاف او
یا اللای او و در ورم اذنی القلب مفصل باید علاج در حالت
غشی باید که به تضاد و بند روح و اعانت طبیعت کوشند
شمامعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون
صندل

دار و واسباط کرده زیر طی
تری با مشرار واقف و اب گرم نسم باو

صندل و مانند آن بویانند و جوزا اگر از برودت بود چون مسک
وامثال آن بویانند و کذلک در چکانیدن و ضماد کردن
رعایت مزاج نمایند محروری را گلاب و آب بروی
و سینه زدن السرع در انتباه است اما اگر سبب غشی
اسهال مفرط بود یا برآمدن خون مفرط و جز آن موجب
برودت بوده باشد و گلاب و آب سرد بروی و سینه وی
نزنند و در بینی بوی کباب خصوصا از مرغ و بوی نان
گرم و وجور ماء اللحم یا قدر شراب و تدهین فم معده بروغن گرم
کافیت و در اکثر قعر و اطراف بگلاب سرد مالیدن نافع است
بشرطی که بسبب کثرت انتفاح مسام باشد بواسطه حرارت
و هر چون که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک کوفته
بیخته بر بدن مالیدن و مازو و جز آن قابضات همین
عمل دارد و در واجبهرت کیان او فلونیا دهند اگر قولنج باشد
واگر حالت غشی غثیان ناموافق باشد قی کنانند و بدانند
که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق

نشاید که مضرت و در لسع لذع تریاق فاروقی دهند و انجا — نشمانند
کزیدن / گزیدن
که سبب غشی از خفقان رحم بود عطر قطعاً نشمایند و در
علاج اینست — امراض رحم گفته که اشیاء بدبو شمیدن و چیزها خوشبو در
و مالیدن — رحم مالیدن و اطراف در همه اقسام مفید و مفیق الغشاء
موافق
دست و پا
این همه تدبیر وقت هول غشی بود اما در حال افاقت تدبیر آنست
بیداری
که حسب سبب تدارک کنند مثلاً در سوء مزاج و در امتلاء تنقیه
و در استفراغ احتباس و آنچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو
قی و دست باشد
ماؤف کوشند خاتمه زردی رنگ و سردی اطراف و ضعف
عادة
سباة — نبض لازم غشی است و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و هر که باشد
نبض
خواب است مثل مرگ — مغشی علیه را اگر ندا کنند در هم باشد بخلاف مسکوت و فرق بینهما آنست
که آنچه از لوازم غشی است در سکته نباشد و از سباة نیز بهمین وجه
حس
تمیز دادند و غشی که از قوت دل اقتصار باشد که سبب پدید آید و خفیف
قریب
باشد زود زایل کرد و بیان ادویه دل مخصوص آنچه باعتدال است
قریب یاقوت است و فیروزه و زر و نقره و گاوزبان و آنچه گرم است
درونج است و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران

و بهمنین

و بهمنین و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم نعناع سفرم
و خود شاه سفرم و قاقله و کبابه و پوست ترنج و ساذج
هندی و ورس و آنچه سرد است مروارید است و کهربا و لبد و — لبسد
کافور و صندل و طباشیر و گل مختوم و سیب و کشنیز و از
مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و بهر
رطب و یابس از این ادویه حار و بارد و هر چه ضد سبب بود
بکار بر لقمان بست و بدانند که مبالغه در تبرید دل اگر چه حرارة
قوی بود منع است از آنست که قدما قرص کافوری زعفرانی
در حرارت دل تجویز نکرده اند یا آنکه بید رق نیز مخلوط است — ملحوظ است
دوا است
چه بالمصاحبت زعفران قوت ادویه سرد زود بدل میرسد
و طبیعت حرارت اثر بتقویت روح صرف مینماید و برودت
ادویه را باصلاح جرم دل **فصل در ورم اذن القلب** یعنی ۲
اماس دو گوش دل و پوشیده نیست که بر سر دل دو قرونیست
که نسیم از آن در میآید و آنها را اذن فی القلب نامند که روح باطالت
باد
امراض تحلیل یا بد غذا که بدل میرسد علاوه میکرد دو جزو عضو

نمی شود و احداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم
اکثر سرد میباشد چه ورم گرم در دل میشود یا در غلاف [illegible] یا درد آتش
فی الفور هلاک میکند اما در ورم سرد که در گوشت دل است وی نیز مهلک است
لیکن آنچه در غلاف یا در گوشت دل باشد صلاح میکرد اگر زود تدارک
نموده آید بهتر و الا روز بروز لاغری می افزاید تا بهلاک انجامد
و علامات وی احساس ثقل است در سینه نزدیک بفم معده و در
اکثر حالات سینه بغشی پیدا شود و دل منبسط نا گشتن و چشمها
منتفخ و روی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه و اکلیل و پر سیاوشان
و بنفشه و سبوس گندم بر سینه و فم معده ریزند و کذلک ادویه محلله ضماد نمایند
و با الجمله بتقویت قلب کوشند و بدانند که ورم سرد که در غلاف دل
افتد نسبت بدانچه در گوشت او افتد قلیل الخطر است و غشی میکند

فصل در قلب و خفقان یعنی فشارده شدن قلب و این آنست
که در یابد بیمار گویا دود از دل بر آید بالا چون بسیار گردد غشی
آرد و سوء فکر علاج بشرطب و تنقیه سودا کوشند فصل در ضغطه
القلب یعنی فشارده شدن قلب و عدم حصول این حالت

غشی

سودا
غشی میشود و لعاب از دهن میرود و باز در اندک مدت افاقت
روی میدهد علاج در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا دهند
و مفرحات دل و دماغ بتقویت نمایند و تریاق کبیر اکثر
النفع دانند فصل در تقشر قلب و آن آنست که بیابد
مریض که دلش میخراشد و از شدة مرض و الم بیهوش آید
و وقت بیهوشی تشنج در روی پیدا افتد جهت درد عرق بسیار
می آید بهر ضعف باشد که علاج تحقیق سبب نمایند که ماده از
دماغ میریزد یا از عضو دیگر و حسب ماده تدارک نمایند و اصلاح
غذا نمایند تنقیه صفرا در صفراوی و شربت خشخاش بعد
تنقیه در سوداوی نفع تمام دارد فصل در قذف القلب و وی
آنست که گویا دل بیرون آید و این از ماده خونی
افتد یا صفراوی و تغیر لون روی حسب ماده درین وقت
لازم است علاج باسلیق ایمن بگشایند و مسهل صفرا دهند
و برگ گلاب و بید و شربت صندل مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند
و مفرحات دهند فصل در جذب القلب و وی آنست که پندارد

که فرو سوی کشیده شود و سبب حصول اختلاجات در معالیق جگر
گاه باشد که با این حالت الم خفیف و حالت شبیه بلغشی نیز افتد
علاج حب الخلط تنقیه کنند و قوت و جرم مریض در آن وقت
بر خلط دلالت کند فصل در احتواء الرطوبت علی القلب
و وی آنست که پندارد که دل در آب افتاده است و حرکت کند
اختلاجی قدما از انواع خفقان شمرده‌اند و سبب این ماده
رطوبت است که زیر غشاء که بر دل محیط است بند شود علاج
ایارجات دهند و گل سرخ و سنبل و زعفران با آب بادرنجبویه
بر سینه ضماد کنند و ریاضت فرمایند بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبة
دل غضب و خشم است فایده گاه باشد که رطوبت مذکور از
حرارت نامعتدل خشک شده بخیزد و نشان وی آنست که دل
منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور
نماید ... کنند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات است بر سینه
کند پس با استفراغ کوشیدن و در جمله تقویت طلب بنظر داشتن
و بدانند که دل شریف‌ترین اعضاست در علاج او مهلت
نباید کرد

ضماد آن چیزی تنشدار باشد که بر بدن گذارند

نباید کرد باب امراض ثدی یعنی بیماریها که به پستان تعلق دارد
بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده که چون خون در آن آید
سفید شود چنانچه در خصیتین منی فصل در قلة اللبن یعنی
کمی شیر و آن را دو سبب است یکی کم شدن خون و دلیل بر آن کثرت
استفراغ خون است یا اطالت مرض دوم و کثرت خون زیرا که
وی پیشتر آید تا ضم شدن عاجز در هضم روئی نماید سوم فساد خون
از سوء مزاج ظاهر است علاج در کمی خون آنچه بیفزاید زرده بیضه
مرغ و گوشتها و جز آن حب تقاضاء حال بدهند و افزونی فصد
و حجامت نمایند و در فساد خون اصلاح فرمایند بدستوریکه معلوم است
و بدانند که رقت و صفرت و حراقت شیر از صفرا است و شدة بیاض
و مائیت قوام و حموضت او از بلغم است و شدت غلظت و
کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا و در آنجا که بلغم
با صفرا مرکب بود شیر سوزان باشد فایده هرچه مزید منی است شیر
بیفزاید و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و ... لاغر باشد
مجرب است فصل در کثرة ورود اللبن و اسباب او ضد اسباب

عور خصیتان منی میشود

شانع بودیا مادی دلایل این سوء مزاج

قلت است علاج در تخفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد
و این دو نافع است کلک و مرداسنگ بر روغن کل بر پستان مالند
وزیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برک اسپغول کوفته همین عمل دارد
واما در غلبه برودت برک سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند
فصل در اورام و تعقد پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه
با آب گرم در مثانه حیوان کرده تکمید نمایند و عنب الثعلب
کوفته ضماد کنند و بعد ۳ روز اگر پختن لبن بکوبیم ضماد سازند
واگر ماده سرد بود گرفش کوفته با آب بادیان سرشته و دیگر قوانین
اورام مطلق مرعی دارند فصل در پختن لبن در ثدی یعنی
بستن شیر در پستان بدانکه چون در پستان بسته ورم اگردد اکثر
وسبب پختن یا حرارت مفرطست که شیر را غلیظ سازد از
تحلیل لطیف یا برودت مفرط است که شیر را غلیظ سازد بر آمدن
شیر که سبب دیر ماندن غلیظ شود علاج حب سبب تدارک کنند
چنانچه در اورام گذشت و در اینجا که تدبیر بر آمدن شیر سبب بود
خواه از ضعف امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیر شش
آب گرم
می کرد شبی پستان مادر

کشیده
تکمید
بکوب

آب گرم پختن است و با اسفنج تکمید کردن تا همه شیر بر آید و هر گاه
عفونت یا پختن یار شود و فساد لون و ورم و لون و طعم شیر بیان
گواهی دهد تدبیر بیرون آمدن کنند بتضمید تخم کتان و حلبه و خطمی
و تخم او و بابونه جمله برابر کوفته پخته با آب چغندر یا آب
خالص سرشته در روزی ۳ بار این ضماد تجدید نمایند و بعد پختن
اگر بدوا منفجر شکافند فبها والا باین شکافند فایده
هر گاه باشد که شق خفیف کنند و بموضع ریم و خون بر آید
و عوام دانند که ورم ریم نکرده پس در چنین وقت جراح
را شق باید تا نشتر رسد و شق را عمیق کنند تا ریم بیرون آید
و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان و دهان است بکنند که
ریشها نازک یکسان است و هر گاه تعقد و کره در پستان افتد
موم روغن استعمال نمایند فصل در ارضاع الثدی فصل
یعنی کوفته شدن پستان علاج بنوماشی بکوبند و با آب برگ
سرو بسرشند و ضماد سازند در ابتداء و بعده آنچه مناسب
باشد و اگر ورم آورده باشد بعلاج آن کوشند فصل در تدبیر

که پستانرا بشرک شدن شدید انبست بجائی سوده بروغن زیت

در هاون سرب بسایند وهمیشه طلا نمایند وهرچه در تعظم

الانثیین بیاید تدبیر انست باب در امراض معده فصل اندر

سوء مزاج معده علامت حرارت وبرودت ظاهر است وهمچنان

اثار ساذج ومادی یا هردو لازم حار ساذج است که غذاء لطیف

وقلیل المقدار را اگر خورده باشد فاسد بدود بخلاف غلیظ

وبارد وکثیر که در چنین معده خوب میگوارد وبدانند که

تشنگی در بلغم شور تیز میشود وخاصه آنست که از آب گرم تسکین

شاکن کردد نه از آب سرد زایل شود علاج در ساذج تعدیل

ودر مادی تنقیه نمایند حسب ماده وحاجت بدانند که قی در

اخراج ماده معده اثر تام دارد واگر از عضو دیگر ماده بمعده

میریخته باشد تنقیه آن عضو لازم شناسند وبیشتر از دماغ

وجگر وسپرز ماده بر معده میریزد ونزله دماغ وسوء مزاج جگر

یا سپرز گواهی دهد بران وفصد قیفال در دماغی وباسلیق

ایمن آن در جگری اثر مندست وکذلک زا یسر در طحالی

فایده

فایده بسیار باشد که معده پاک بود وقوی لیکن در حال گرسنگی

ضعیف شود وقبول مواد نماید واین بیشتر کسانی را افتد که

حال جوع ونیافتن غذا مضطر وقریب بغشی شوند وتدبیر

اینان صباح لقمهء ترش خورانیدن است ومعده را خالی ناگذا

ودر سوء مزاج مادی خاصه که ماده جرم طبقات معده نا غذ

باشد بهترین ملقیات ایارج فیقراست خصوص با شراب افسنتین

یا با هلیله زرد که ماده از عمق بمعده مستفرغ میسازد فصل در

وجع المعده سبب درد او اگر سوء مزاج بود گذشت واگر ورم

یا قروح بود علی حده می آید واگر باد بود اروغ بسیار آید

وفواق ونفخ شکم وبعد استقرار غذا در قعر معده درد بجانب

سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج او تکمید کنند وجرب را

در گلاب بجوشانند وبنوشانند وپوده نه خاییدن فرمایند تا

اروغ آید وگولی دهند واگر باد غلیظ باشد مسهل بلغم خورا

وتجویز هضم در جمله لازم شناسند وتجمیر ناری بر معده نهادن

فورا اثر مید هد فایده سکنجبین باب یا گلاب آمیخته در اکثر

اشتهاء طعام بود و اوجاع معده را از هر سبب که باشد و بدانکه بسیار
باشد که ماده درد بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خنک داده
شود بنا بر منع تحلیل سکونی در ان دهد و گمان افتد که ماده حار بود
و همچنان بسیار باشد که ماده درد حار بود و چیزی گرم خورده شود
بنا بر تحلیل آنجره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که ماده
بارد بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر میرسد پس واجب است
که باشد دیگر تحقیق نمایند و با اینچنین منافع کاذبه مغرور
و مفتون نشود و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را
بکمیت یا بکیفیت لازم علاجش استخراج آنست بقی پس انجا که
کثرة مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا کنند و در انجا
که کیفیت سبب باشد غذاء صالح الکیفیت دهند و اگر ضعیفی
معده باشد علامتش غلبه درد است بعد غذا خوردن و ساکن
نشود مگر بقی و استعمال علاجش مقویات معده دهند و نوشدارو
نافع است و اگر موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند
و قرص کوکب نفع تمام دارد همچنان قرص انیسون و اگر وقت حس

١٣١٦

معده بود علامت او ظهور درد است بعد آنکه سبب چون بخار طعام
و تناول طعام و انصباب سوداء از سپرز معده و اب سرد نوشیدن
و مع ذلک در فعل معده متعذری شود علاج در تغلیظ روح
و تجدید عضو کوشند به شرب آب کوکنار و تناول کله پاچه
لذعیت آن در معده که در نهار و خلو پدید آید و بغذا ساکن
شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلبه کند در شکم تهی بواسطه
تحلیل رطوبات از جوع و تولد باد از ان دویم آنکه صفرا بسبب
خلو از جگر بمعده ریزد سیوم آنکه سودا از سپرز بر فم معده ریزد
در خلو زیاده از انچه باید بکیفیت کیف شده و نشان یکی خفت
آن است و از دیگر آثار صفرا بودن و نشان صفراء و سودا
مکرر گذشت و سوزش سر معده در سوداوی البته نباشد
و علاج در ریحی تنقیه و تقویت نمایند و در صفراوی تعدیل
و تنقیه و فصد اسلیم از دست راست و در سوداوی اکثرة ماده
سبب بود تنقیه و فصد اسلیم از چپ کنند و اگر ذکاء حس معده
سبب بود تجوید و تغلیظ نمایند فصل در ضعف الهضم

وسوء الهضم و تخمه و اسباب هر سه واحد است لیکن اگر سبب ضعف است
ضعیف هضم از دوا اگر متوسط است سوء الهضم یعنی فساد هضم
نشان ضعف هضم است که آن غذا تا دیر در معده بماند پس
منحدر شود بر سبیل عادت هضم یافته و نشان سوء هضم آنست
که غذا هضم تام نیابد بلکه بر خلاف دبو و تخمه آنست که اصلا
هاضمه در غذا التصرف نکرده باشد و همچنان بر آید بقی یا اسهال
علاج حسب تدارک سبب نمایند فایده هر گاه ماندن طعام در شکم
کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست و دو ساعت
تندرستی نباشد و بدانند بر سکنجبین سفرجلی که مقدار زنجبیل
سوده در وی آمیزند نرم علتهای معده را اگر بسیار گرم نباشد نفع
میدهد دیگر من سکنجبین و قند زنجبیل میکنند و حب حاجت
میدهند فصل در هیضه و این مرضیست که مواد فاسد غیر
منهضم از بدن معده آید و باسهال و قی بر آید بشدت تمام
و باشد که قی نیاید و همگی ماده باسهال مفرط بر آید لیکن از
غثیان خالی نباشد و اگرچه این مرض حادست و خطر دارد لیکن

تیز
افراط

افراط اسهال و شدة ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج درین
چندان مخوف نیست بتدریج که زود بهم عوارض زایل میکردند
خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دیر یابد تا از صعوبت
اعراض نترسد علاج از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد
بتمامه بر آید بقی یا اسهال و زود بند نکنند بلکه اگر دانند بفراغت
نمی آید مدد کنند بقلیات و مسهلات مناسبه و عند خوف ضعف
مزاج حبس نمایند و قرص لیمون در دهان داشتن و آنجا که
حرارة باشد تریاق فاروق و دیگر معجونها نهند و این چند
چیز در همه جا یاد دارند بدانکه هیضه از هر سبب که بود بیمار را هیچ
حرکت ندهند و هر چه بغذا مانند نخورانند مگر وقت ضرورة و خفته
دارند اگر خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن
و ناخوردن نیست و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب
آید و بعد سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا اکثر و لطیف تر دهند
فایده مغالط در عوام افتاده که هر گاه آخر شب قریب بصبح
قی کنند از آن سخت میترسند و بلا تحاشا تریاق فاروق

وقرنفل واشنال آن کرمیها یید هند وبه تپ وحرارة مبتلا
میکرد انشر پوشیده نماند که قیمیست ازقی که آنرا زنکاری کویند
حدوث وی مهلک است وغشی وضعف لازم آنست خواه شب واقع
شود خواه روز اکر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل
سمیت وی میکنند بالجمله که در صبح افتد اکر اثری از غشی
وجز آن داشته باشد تریاق فاروق مناسب است والا هیچ ندهند
و برطبع کذا زند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد
روغن کنجد بجوز بویه سائیدن بر بدن بمکرم اثر تمام دارد

فصل

در نقصان وبطلان شهوة طعام سبب هر دو واحد است لیکن
اکر ضعیف است یکی در اشتها ار دم کر قوتیست اصلا از روی طعام نمی
نماید و اسباب وی بسیار است یکی سوء مزاج ساذج حار یا بارد که
در فم معده افتد دویم اجتماع اخلاط در معده سیوم امتلاء بدن
از اخلاط خام و بدان سبب تقاضائی نکردن اعضا از جکر و معده
و چهارم از کثافت مسام و دو رشتی که مانع تحلیل شود پنجم انکه
که جکر ضعیف شود یا ورد یا در ماساریقا پشتیافتد ششم انکه

در منفز

۱۳۵

در منفزی که میان پرز و فم معده واقع است سده افتد هفتم انکه
چون فم معده باطل شود ساذج و مادی و جزان ظاهر است اما آنچه
از ناریختن سودا بر سر معده واقع شود بنابر وقوع شده
در مجری آن نخواز بطلان حس واقع کرد بنابر وقوع آفت
در دماغ سلابتی اخعال یا معده براه کوایی دهد و فرق میان آنست
که آنچه از ناریختن سودا باشد چون ترشی خورد اشتها پدید
آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود انتباه هر گاه
اعضا محتاج بغذا میشوند از رکها میخواهند بر سبیل امتصاص
و رکها همچنان از جکر و جکر از ماساریقا و ماساریقا از معده و
چون فم معده ذکی الحس است متاثر میشود از این درخواست ۲
امتصاص و هم درین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد
و بسبب عفوصت و حموضت جز درمی کرداند و در این میان احداث
اثرا درین حالت عبارت است از ترشی پس هر گاه در امری
ازین امور فتور افتد قصور در ظهور نماید علاج در
ساذج تعدیل و در مادی تنقیه و در تکثیف مسام تفتیح

حب بهم نیم کوفته سرشته کرده بعد از خوردن طعام واقع بلغم باشد

باستحمام و در ضعف جگر تقویت سازد منفذ سپرز و تنقیه
و معده و سپرز و تنقیه و تدبیر عظم اطحال و در بطلان جیسے
تقویت دماغ نمایند زیرانکه عصبی از دماغ بر فم معده آمده است فائده
هر گاه باشد که قلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم و جز آن
باعث فتور شهوة شود تدبیر آن باستعمال آنچه مناسب است توان
کرد و اگر دیدان اعضاء سقط شهوة شده باشد بعلاج آن کوشند
و کذلک از هر وجهی که باشد حسب تدارک نمایند ذکر ادویه
مشتهیه سکنجبین سفرجلی و شربت لیمون و نعناع و سرکه و پیاز
فصل
بسرکه ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن
در فساد شهوة یعنی چیزها از روی ناخوردن چون گل
و امثال آن چنانچه حامله ها را می افتد و این را وحم نیز میگویند
زنی را دیدم که خوردن پنبه و کاغذ آرزو داشت بالجمله سبب
این اختراع خلط است فاسد در معده و علاجش تنقیه
آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد سه ماه در اکثر
خود بخود زایل شود و استخوان کبوتر بچه بریان کرده نما
خایدن

خایدن و آب او فرو بردن آرزوی تباه خصوصاً که بر گل باشد
دور میکند از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و تذرو بچه
مرغ خانگی هر واحد بریان امتحان عمل دارد نانخواه و زیره خاییدن
و آب او خوردن نافع است فصل در شهوة کلبی و این علت است
که آدمی سیر نشود و سبب او اگر سوء مزاج بارد با کثیف غیر مفرط
باشد که بر فم معده افتد قلت عطش و کثرة الفجج گواهی دهد علاجش
تسخین فم معده است بخورانیدن نانخواه و جز آن و مالیدن جوز
بویا و سنبل الطیب بر فم معده پس اگر ماده بلغم بود تنقیه او مقدم
دارند و اگر سودا باشد که از سپرز بیشتر بر فم معده ریزد و لذع غدید
و حرکت فم معده پدید آید و تا غذا نخورانند سوزش نایستد
و علاجش تنقیه سودا است و از دست راست باسلیق یا اسیلم گشودن
و محجمه ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام
افتد سببی از اسباب نان او تقدم سبب است علاجش ازالهٔ آن و اگر
بلغم باشد که از دماغ بر معده ریزد و گرسنگی ترش کرد و ترشی آروغ و
تقدم نزله گواه است و علاجش منع نزله است و اگر دیدان در معده

١٣٨

اقسنیمی مغز جوز قبیله تربد سفید نوکر در فصل دیدان جویند

کورده شده باشد که هرچه آدمی بخورد آن را بجا بند و غذا باعضا نرسد

و علامت و علاجش از فصل دیدان جویند فصل در جوع البقر

و این را بیونانی بولیموس گویند و وی مرضیست که گرسنگی اصلاً

نشود حتی که یک لقمه طعام خوردن او هم طبع اکراه کند و ناک

سایر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد و تسمیه وی بجوع

ازین جهت است و الاجوع که عبارة از اقتضاء فم معده است

چنانچه گفته شد و درینجا ضد آن متحقق است و دلیل بر گرسنگی

اعضاء هزال بدن و سقوط قوت است پس بسبب مرض دیگر و چون

دیر بماند غشی می آرد علاج در حالة غشی تدبیر افاقت کوشند بنوعی

که در غشی گذشت و بعده حسب سبب معالجه نمایند که باشد زنهار جرعة

در تنقیه نکنند بلکه بتعدیل و تقویت معده بکوشند فصل در جوع

بندر رنگ و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا نیابد

بیهوش افتد علاج غذا مهیا داشتن است و تقویت فم معده کوشیدن

باغتذاء نان و آب انار و مانند آن و سیب ترکرده فصل در عطش

مفرط یعنی غلبه تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب و صادق

آنست

١٣٩

آنست که برای اطفاء حرارة عوض رطوبت طبیعت را رغبت باب

شود و نشان وی انتفاع بشرب است از آب سرد و آثار حرارت

و یبوست پیدا بود و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم حجی باشد

احتراق در معده جمع آید پس طبیعت جهت ... او طلب

آب نماید و نشان وی عدم انتفاع است از آب سرد نوشیدن و

حسب ماده مزه دهن متغیر بود خاصه وی است و اگر بر عطش مصابرة

کنند و آب ننوشند تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارة بود تشخیص

نمایند که حرارة در معده است یا در جگر یا در سینه و شش یا در دل پس تدبیر آن

عضو کوشند و بدانند که حرارة شش و سینه و دل را استنشاق هوا سرد

و مشمومات بارد نفع دهد بیشتر و حرارة معده و جگر را نوشیدن آب در

... و بر دهد بهمین فرق میکنند که حرارت در اعضاء نفس است

یا در اعضاء غذا و آنجا که آثار مواد بارد بود آب گرم و سکنجبین

میفرمایند و آب بادیان و مانند و گوشت مرغ و نخود آب خورانند

و ثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن مجرب است اما در بلغم شور که

سبب حرارة باشد بغیر از آب بادیان و چیزی گرم نتوان داد و

وهرجا که شایبه یبوست بود بشیر طبیب کوشند و روغن بادام نفع

لمرطبات است و آنچه بسبب تب یا ورم جگر افتد معالجه تب یا ورم

باید کرد بسیار با فائده باشد بعد بر آمدن خون بسیار تشنگی مفرط پدید

آید بواسطه غلبه صفرا یا بواسطه ماهی خوردن پدید آید اگر از جهت

اول را به تدبیر حرارة و ثانی را بتدبیر سردی که بهر بلغم گذشت

تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و حب مزاج

او لیکن توان کرد فصل در ورم معده و وی از ماده

که بود یا در دبور و باشد غلبیت آنکه اگر حار بود تب مردود

بشدت بود و اگر بارد بود تخفیف بود و دیگر آثار که مخصوص

بهر واحد است پیدا باشد علاج در حار فصد کنند و از

مسهل قوی و قی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز

فلوس با طبیخ عنب الثعلب و تمر هندی و گل سرخ

بدهند و در ابتداء صندل ضماد سازند بعد سه روز آرد

جو و خطمی و زر اوند با گلاب ضماد نمایند و در بارد تحلیل

بطبیخ حب ماده و خاک درخت انگور و سعد و از خرد سنبل

بسر کرا ابلخته بنکرم ضماد نمایند و اگر بتحلیل حاجت آید

و مغز فلاس در طبیخ [illegible] زوفا بنوشانند و در سودوی صلابت

لازم است و آن اگر بحرارة بود در روغن پیدا انجیر در مغز فلوس سخت

آمیزند سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر قرین شود قرص سنبل

باید داد فصل در دبیله معده هر گاه ماده بتحلیل نرود

و جمع شود و ریم گردد اثرا بدین نام خوانند پس اگر از ماده

گرم بود باشد خراج نیز خوانند و نشان پختن ماده و علامت

النفجی را و همان است که در ذات الجنب در دبیله گذشت علاج چون

ماده روی بجمع آرد حلبه و تخم مرو بادام تلخ بکوبند و بروغن

بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود و بعده اگر خود منفجر شد

فبها و اگر نه آب گرم بنوشانند و وسیله [illegible] بنفجر سازند شکافد و بعد

النفجار زیره و ماء العسل یا جلاب بشکر دهند تا پاک کنند و پس از پاک

شدن کندر و دم الاخوین و جلنار و کهربا و گل ارمنی بکوبید

و بخور اشتها کند فصل در قروح و بثور معده نشان

غلبه درد است بستا اول چیزی ترش و تیز و فرق در آنکه در خم

معده است یا در قعر آن از محل درد ظاهر است علاج رگ زنند
و بعده در ابتداء آنچه در ورم گذشت بکار برند و روغن ترشی
از کاو سیاه یا قیروطی طباشیر و گل سرخ و تخم خطمی دهند که سفید است
و هنوز منفجر نشده آنچه در ورم رفت از جلا بعده اندمال تدارک
نتوان کرد هیچ گاه از تنقیه غفلت نباید کرد گاه منقی دهند
و گاهی مدمل بهر تلیین خیار شنبر با شیره کاسنی نافع است و اگر
حاجت تلطیف طبع نرم بود قرص طباشیر و لیت جو مفید **فصل در تخمه**
یعنی هضم نشدن طعام و سبب این سوء المزاج ساذج بارد است یا فساد
طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت و علاجش از ضعف
هضم و سوء مزاج که گذشت جوییند و خربزه در گلاب جوشانیده
نافع است **فصل در جشاء و نفخ و تمطی** یعنی آروغ
و فازه و خمیازه و اسباب این همه کثرت بخار است و تولد
ریح در معده و بدن و علاج تنقیه و تجویز هضم است و بادیان
باریک سائیده همراه گل قند آمیخته بخورانند که سود دارد و مشک
خوردن باد تمام بدن بر می آرد و مصطکی با عسل بدستور فصل

فصل در قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس قی آنست
که چیزی از معده از راه دهن بر آید و تهوع آنکه حرکت بر قی
شود اما چیز بر نیاید و غثیان حالی است باعث بر قی پس
اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان را غشی نیز نامند
علاج حسب خلط تنقیه باید کرد و تنقیه بقی سکنجبین و آب
نیمگرم کو شیرین نفع تمام دارد بشرطی که مانع نبود اگر ماده
از عضو دیگر بمعده می آید باید اول اصلاح آن عضو نیز
باید کرد و قی که بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود **ادویه** که قی
صفراوی زایل کند املج تمر هندی خرفه طباشیر و لیت ستو
جو تنها یا مرکب دهند **ادویه** که قی بلغمی زایل سازد و معده را
قوت دهد عود و قرنفل و مصطکی و پودینه خشک هر یک دو درم
کوفته بیخته یکدرم باده درم گل قند بدهند **ادویه** که قی
سوداوی را مفید است لادن و اکلیل الملک
باشراب قابض سرشته بر معده و سینه گذارند و قرص البلاد
بهتر باشد در بلغمی و سوداوی **فائده** حجامت بی شرط نزدیک

ناف و بین الکتفین نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن

درد فع قی الشرعام دارد اشتیاه هرگاه سبب قی فساد غذا

باشد غذای فاسد را بتمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف

معده بود تقویت معده باید نمود و اگر بلغم لزج اخراج

آن نمایند فصل در قی الدم یعنی خون قی آمدن و

وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا از معده بشکافد یا

یا بگسلد یا دهن او کشاده شود نشان این وجود آفت است

در مری یا معده و وجع الکتفین مختص بجراحت مری است

علاج رگ باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند و اینجا

که خون بسیار بود تا یکمن شوان گرفت و اطراف بستن

بر ساق حجامت کردن و قابضات خوردن نفع دارد

و مویز بمغز دانه او خوردن در بند نمودن و بینی انگار که انتر

مند است و اگر آفت در مری بود اندک اندک تا زمانی طویل

بنوشند و قرص گل در شکافتن رگها نفع میدهد و آب

لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن سود مند است دوم

الکه

۱۴۵

الکه بچکیدن یا پر شدن یا بسر آمدن رسد و از آن جا خون بمعده ریزد

و بقی بر آید علامت این قسم پیدا شدن آفت است در

عضو و علاج همه فصد است مع اصلاح حال عضو ماؤف

و در اینجا خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلا بود

شدید پس کم نه یکبار دفع فاما اگر از قروح معده افتد تدبیر آن

گذشت فایده هرگاه بر سینه ضرب رسد و قی الدم آرد بعد فصد

ماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد

سرشته بر جای ضرب نهند و قرص کهربا یکمثقال با شیره تخم

خرفه بریان دهند و باشد که این ضماد بی فصد نفع دهد فصل

در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن خون و شیر در معده

بدانکه گاه باشد خون از عضو بمعده ریزد و هنوز قی نکرده

بسبب ضعف حرارة بند دو همچنان باشد که شیر بنوشند و ببند

بر دیا با استعمال چیزی منجمد چون مایه و جز آن بند دو نشان این

هر دو آنست و غشی و عرق سرد پدید آید و باشد که از راه افتند

علاج آنست و بود در بجوشانند و آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند

کرماکرم و شیرها به همه حیوانات خصوص از خرگوش در تذویب
خون و شیر بسته نفع دهد و خاصیت پنیرمایه است که شیر رقیق را
به بندد و بسته را بگدازد فایده بسیار باشد که در معدهٔ اطفال
شیر خوار شیر به بندد بسبب فساد شیرده یا ضعف معده علاجش بعد
تذویب آنست که از آن شیرده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر
گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را سداب و قیصوم
خورانند و اگر باز گرفتن از آن شیرده ممکن نبود اصلاح غذاء
وی نمایند و گاه گاهی قدری سداب یا فاروق خورانند و قدری
طفل را نیز و شکم سیر قطعاً ندهند و شکم طفل پوشیده دارند
و پودنهٔ خشک بخورند بعد از خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید فصل
در فواق یعنی هچکی اگر سبب تناول طعام کثیر بود و عقب طعام
واقع شود فوراً و علاجش اخراج آن غذا است بقی و تجویز هضم
باشد که از جرب او پودنه با سیر یا خود بخود ایستد و اگر سبب
او بادی بود و عقب طعام تخمه باد انگیز واقع شود و این کودکان را
بسیار افتد و علاجش چیزهای باد شکن استعمال کردن است

و تخمه آنست که اصلاً هاضمه در طعام تصرف نکرده باشد

و اگر سبب

و اگر سبب او خلطی لزج بود حاد الکیفیه یا صفراء حاد علاج
نخستین قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم و بهر تعدیل لعابها و
و شیرها دهند که سرد و تر باشد و درین قسم آب گرم و روغن
بادام جرعه جرعه نوشیدن و سکه در طعام خوردن بسیار الاثر است
و اگر سبب رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده و بر آب
بود و هضم فاسد و آروغ ترش آرد و علاجش تنقیه است
خصوص اسهال با ایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج
بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است شرباً و طلاءً و اکلاً
و این را و ریحی را و رطوبی را نافع ترین تدبیر حبس نفس است
و صبر و غضب و حرکت و اشغال آنکه روح را بجنباند
و اگر سبب ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش از
مبحث جگر و معده مذکوره جویند فایده عطسه آوردن
در اکثر نفع دارد و بیجا بودن با آب انار ترش نوشیدن و قلقل
در گلو و بختن و ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطکی
فصل در انقلاب معده و وی آنست که آنچه خورده شود بعد

گرما گرم و شیر ماده همه حیوانات خصوص از خرگوش در تذویب
خون و شیر بسته نفع دهد و خاصیت شیرها به است که شیر رقیق را
به بندد و بسته را بگذارد فایده بسیار باشد که در معدهٔ اطفال
شیر خواره شیر به بندد بسبب فساد شیر ده یا ضعف معده علاجش بعد
تذویب آنست که از آن شیر ده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر
گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را سداب و قیصوم
خورانند و اگر باز گرفتن از آن شیر ده ممکن نبود اصلاح غذاء
وی نمایند و گاه گاهی قدری تریاق فاروق خورانند و قدری
طفل را نیز و شکم سیر شیر قطعاً ندهند و شکم طفل پوشیده دارند
و پودنه خشک بنجدرم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید فصل
در فواق یعنی هچکی اگر سبب تناول طعام کثیر بود عقب طعام
واقع شود فوراً و علاجش اخراج آن غذا است بقی و گوارش هاضم
و باید که از چیز بوا او پودنه باید تا خود بخود ایستد و اگر سبب
او باد بود عقب طعام تخم بادانگیز واقع شود و این کودکان را
بسیار افتد و علاجش چیزهایی باد شکن استعمال کردن است
و اگر سبب

و تخم آنست که اصلاً هاضمه در طعام تصرف نکرده باشد

و اگر سبب او خلطی لزج بود حاد الکیفیة یا سوداء حاد علاج
نخستین قی فرماید بسکنجبین و آب گرم و بعد تعدیل لعابها و
شیرها دهد که سرد و تر باشد و درین قسم آب گرم و روغن
بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن بسیار الاثر است
و اگر سبب رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده
بود و هاضم فاسد و آروغ ترش آرد و علاجش تنقیه است
خصوص اسهال بایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج
بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است بغذاها و طلاها و
و این را و ریحی را و رطوبی را نافع ترین تدبیر حبس نفس است
و صبر و غضب و حرکت و اشغال آنکه روح را بجنباند
و اگر سبب ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش از
مبحث جگر و معده مذکور جویند فایده عطسه آوردن
در اکثر نفع دارد و بسیار بود زنجبیل و آب انار ترش نوشیدن و قند
در حلق او ریختن و ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطگی
فصل در انقلاب معده و وی آنست که آنچه خورده شود بعد

هضم بقی منفع کرد و سبب خراش روده است که بمعده
پیوسته است زیرانکه غذا بعد هضم بدانسو حرکت کند و از
خوف اذیت طبع آن را برودت بفرستد و بالضرور بقی
راجع نماید و علاجش تدبیر تسحج است **فصل در قلق معده**
و وی آنست که در معده اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار
شود و بر یک شکل نماند گویا خاکستر گرم افتاده است و این
را کرب المعدی نیز گویند علاج حب خلط تنقیه فرمایند و
موافق سبب تعدیل نمایند **فصل در اختلاج معده** و وی
آنست که جنبش خفقان مانند در معده ظاهر شود علاج حب الخلط
تنقیه کنند و اگر سبب کرم باشد اخراج او نمایند **فصل در وجع
القوة** و وی دردیست قوی که در سر معده پدید آید و برودت
اطراف و غشی لازمه اوست علاج بوجع المعده رجوع نمایند
فصل در حرقت معده که سبب سوزش او اگر تناول نان
فطیر و فواکه خام بود باحتباس رطوبت خام در معده باشد
تقدم تناول مغلظات و وی رطوبت گواهی دهد و در گرسنگی
خفت

خفت پدید آید و اگر التهاب سوداوی بود از پرز در گرسنگی
غلبه کند و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در انجا که از
طعم غلیظ و رطبه باشد قی فرمایند و غذای سبک دهند
و تقویت نمایند و در سوداوی ایلیم یا باسلیق از چپ
کشایند و بعده هلیله مربا و سکنجبین بزوری مناسب باشد
فصل در استرخای معده و این دو گونه است یکی آنکه
در نفس معده بود و نشان او فساد هضم و بر آمدن ... دوم
آنکه در معالیق بود که آلت از انبساط معده اند بدیگر اعضا
نشان وی امال معده است بطرفی مخالف رباط مسترخیه زیرا که
معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است باربطه طناب مانند
یکی ... دوم بصلب سیوم با ... چهارم بایسر و هر جانب
که معده میل کند ثقل آنجا محسوس میگردد و علاج در استرخا
و فالج گذشت بعمل آرند و غذا لطیف دهند و ادویه خوشبو
و قابض خورانند و در تحلیل تشنج گفته آید تدبیر این است
فصل در تهلیل تشنج المعده یعنی سستی غذا با فت معده

و این استرخاء الیست قوي که در هر جزو افتد و این بد
ترین امراض معده است و نشان وي بطلان هضم است باو
جود تناول غذا و لطیف و قبض طبیعت با فراط و معرا
بودن از اثار ورم و سوء مزاج علاجش جوارش عود دهند
و روغن مصطکي مالند و دراج و تیهو خورانند و پوست
درونی سنکدان مرغ خانکي خشک سازند و کوفته بیخته نیم
مثقال با طریفل یا شراب حب الآس ایرند و بخورانند
و سنک یشم بمعده برستور نافع است **فصل در تشنج المعده**
و انچه در نفس معده افتد نشان وي فساد هضم است و انچه در
رابط بود و اگر در رباط خلقي باشد غذا انچه دکوید از معده
در کذرد بسوي امعاء و مریض بیمین و یسار مایل باشد و
اگر در رباط تر قوي باشد مریض بجانب شکم بود و پشت را
متنوا کرد علاج انچه در تشنج معلوم است بکار برند اثار امتلا
در استفراغ یافته **فصل در جساوة المعده** یعني سختي
و این در جرم معده اکثر افتد و چون ملمس مي در آید محتاج
بعلاجي

بعلاجي دیکر نیست و هر کاه بزرک باشد بنظر نیز محسوس مي
شود و فساد معده لازم نیست علاج اگر اثار کرمي یابند رک
باسلیق یا اسیلم زنند و موم سفید و روغن کل و روغن بنفشه
بکذارند برنهند و کوشت خوردن منع نمایند و اگر اثار سردي یابند
بابونه و سنبل و بنفشه و اذخر و حلبه و مقل و بادام تلخ و پیه ماکیان
بهم سرشته ضماد سازند هرچه محلل اخلاط غلیظ بود مع الرطب
استعمال نمایند شبا و خفقا **فایده** کاه باشد که بسبب سختي سپرز
سختي در اجزاء معده که محاذي بدانست پدید آید و علاجش
علاج سپرز است **فصل در جسادة عظلاة کرب معده**
واقع اند و صلابت مذکور دراز مي باشد از یکطرف غلیظ
و از یکطرف رقیق چون ذنب الفار و از انکه معده سالم از
افت است سلامتي در افعال وي انجا لازم است علاجش همانست
که کذشت حسب الحرارة و البرودة **فصل در زرب و خلفه** و این و خلفت
هر دو یک معني دارند نزد بعضي و مقصود فساد معده است
مع الجریان بدانکه انچه از سوء مزاج بود ساذج باشد یا مادي

علامت و علاجش حسب سبب است چنانچه گذشت و انچه از بثور
و قروح افتد بشربت کور غه و سفوف نرق الامعاء بثوری نفع
تمام دارد و همچنان سفوف حب الرمان و انچه از نزله دماغ بود
انرا اسهال دماغی گویند و نشان وی وقوع اسهال است بهم
بعد خواب طویل باز تا دیر منقطع نشدن و علاجش حسب سبب
اسباب امراض سر که بشرح گذشت انتباه درین علت زنهار
حبس اسهال نکنند و همگی غایت تنقیه و تقویت دماغ مصروف
دارند از دفعه تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذا است و تجویز
بهضم و انچه از امتلاء عروق بود از اخلاط نشان وی آنست
که بیمار پر گوشت و پرقوت بود با وجود اسهال فضله کثرت
اید و علاجش فصد است و ریاضت و ذالک و تعریق بحمام
و کثرة صیام و انچه از ضعف جگر بود وی کاهیدن بدن است
روز بروز با سفیدی پایش و علاجش تقویت جگر است مع تقویت
معده شربا و ضمادا و انفع الاشیاء جوارش مصطکی است فایده
کیلوس اگر اصلا از معده بود جگر شود و سپید بر می اید
و اکر عاریق

و اگر ماساریقا رود انجا نایستد پس بر گرده بزی اید و نو
عیت از ذرب که مسمی است بدور البطن و اسهال دوری وی انست
که بدور معین آید و سببش انصباب ماده است از عضوی و نشانه
بر خلط از لون او و نشان بودن ماده از ظهور درد در عضو
و سکون ان بعد اسهال معلوم است علاجش تنقیه بدن است
از خلط غالب و نوعیت از ذرب که سببش وقوع سده بود
در جداول یعنی عروق ماساریق و نشان سده جگر و علاجش
بیاید و نوعیت از انکه سبب ذرب حمل معده افتد و ظاهر است
که چون حمل معده زدوده شود و غذا در ان بایستد و علت
ذرب حمل یا خلط الحار یا ورم حار معده یا تناول سموم
حاره علاج بعد ازاله سبب سماق و ورد و طباشیر و فوفل و
صندل و پوست انار و حصرم یا آب به یا آب برگ گرم بر معده
ضماد نمایند و پست جو و سیب و به بروغن بادام خورانند و در
و کبک غذا سازند و بعد غذا تا دیر خوابیده ماند بر پهلوی راست
و هیچ حرکت نکند و گفته اند هریسه از زیره و نان سپید سازند
برنج

وبنوبت شدو بالخاصیت جنت حمل است و انچه از شراب ادویه
مسهله اختر علاج جس کنت بدانچه مناسب بود و دوغ
سرد ساخته سریع الاثر است فصل در تصغر معده
وکثیر الغذائیت و وی آنست طبیعی بود تا بعدا که غذا قلیل الکمیة وکثیر
الغذائیت دهند و اگر سبب تشنج یا ورم بود ازاله آن بند باب
در امراض کبد یعنی جگر فصل فصل در سوء مزاج کبد
ونشان هر واحد از ان ساذج زایل بود یا مادی از لزوم آفت
در جگر و وجود آثار دیگر که هر یک مخصوص است پیدا است علاج
آن الکسبب است لیکن بدانستن که کاسنی نافع ترین چیز است
در جمله سوء مزاجها و کذالک هر کاه مغز فلوس با وی ضم سازند
و در مادی مطلق نافع است بشرطی که تلیین مطلوب بود و در
هر کونه دوا که مخصوص بجگر است مرقوم میشود بجست سبب
بکار برند بعد رعایت قبض و تلیین مطلوب بود ادویه بارده
آب کاسنی و آب انارین و شربت صندل و سکنجبین و
ودوغ سرد ... لعاب اسبغول و ماشدان فرادیا با دیگر ترکیب داده
زرشک و اگر طبع ملزم بود قرص طباشیر قابض معده ...

یا سبب خصوص شربت حماض نافع تر است و اگر قبض بود طبیخ هلیله
مو خیار شنبر بد بشور و در دموی اگر مانعی نبود فصد باسلیق و
الباطی مقدم ... دانند و در صفراوی تبرید
پیشتر نمایند و اگر مصلحت دانند فصد نیز بجوز است و ادویه
سرد بر جگر نهادن مصفی حرارت است اما در مادی قبل از تنقیه
اجتناب از ان لازم است تا سده نیارد ادویه حاره بادیان
و تخم کرفس و کل قند عسلی و اثاماسیاه و دوا الکرکم است و
جهت تنقیه بلغم ماء الاصول و حب جر نافع است و طبیخ زوفا
بایک مثقال و دوا الکرکم بتسخین و تقویت جگر خصوصیت دارد
و فلافل و اطریفل کبیر بد بشور و در تنقیه مبالغه نکنند تا ذبول نیارد
و اگر با اسهال بود ضرفه و تخم ریحان و صمغ عربی از هر یک ... درم
بریان کردن بکلاب ... بدهند و جهت تنقیه سودا بعد
ترطیب تمام مطبوخ افتیمون و هند یا حب افتیمون مع ماء الجبن
و قروطی مرطب در ازاله یبوست بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد
و در طیب افراط منع است تا استسقا نیارد و در جمله از اغذیه انچه
بسیار

او فق بحال باشد اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج نیز
مرکب سازند **فصل ضعف کبد** و وی از هر سبب که افتد نشان
او در اکثر آنست که بول و براز غالی بود و بدن نحیف شود تا قوی
بلکه ساقط و از پهلوی راست تا قرقره زیر دن وجع نرم ممتد
پیدا بود خاصه بعد تناول غذاء عند نفوذ آن بجانب جگر و رنگ
مریض اکثر سبزی زند و باشد که بزردی مایل بود فایده در هر عضوی
چهار قوت است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه و ضعف هر قوة جگر را
علامتی است چنانچه ذکر کنم اما سپیدی و تری بول و براز و کثرت مقدار
مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است و تهیج و غالی بدن
براز و سپیدی بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد
مع قلت احساس زمان ثقل غذاء که لازم صحت است از ضعف
ماسکه و ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود و غذا را در جگر
نتواند نگهداشت و هاضمه فعل کردن نتواند پس آنچه لازم وی است
درین نیز پیدا شود و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار
مع نزهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه و از آنکه کاه ضعیف
است

در بعض

وتهیج و جه وغالیه بسیار

در بعض افعال یک قوة بود یا در اکثر افعالش همچنان در همه قوتها
بود یا در بعض اشیا و دریافت و آن از آثار مذکوره پوشیده نیست
و باید دانست که چون ضعف در اکثر قوی افتد قوة ممیزه که در او
را از مایت جدا ساخته بعروق میفرستد آن نیز بضعف
میگراید پس با الطرور بول سرخ می برآید بواسطه متغایر نا شدن است
از خون علاج آنچه سوء مزاج باشد تدبیر ش گذشت و آنچه از سده یا ورم
یا شق و جز آن افتد گفته شود و آنچه از مشارکت افتد تدبیر عضو ماؤف
نمایند مع تقویت جگر و با الجمله از ادویه و از اغذیه و هرچه از عطریات بود
بکار برند که در ازاله ضعف جگر بلک از مهمات است و فصد باسلیق در
ضعف وافی نفع تمام دارد **فصل در سده کبد** و وی آنست
که در خلال گوشت جگر یا در رگهاء آن خلط غلیظ لزج بند شود
و نشان وی قلت تولد خون در بدن است و صفرت لون و اسهال غالی
غالی شود و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود
ثقل پشت محسوس شود و بول رقیق و کم برآید و اگر در مقعر بود
براز بسیار و کثرة الرطوبت برآید البته و فرق در سده و ورم
غایط

از عطریات خشبوئی

بسیار

محدب پشت

جگر است که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و در ورم فزون

علاج اگر سده در حدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود
مسهل نوشانند موافق طبیعت و در تقطیع و غذا همچنین سان رعایت
طبع نمایند و اینجا که بسبب سده تناول چیزها و قابض بود شیر و شکر و
ماءالشعیر و روغن بادام در شوربای مرغ فربه و انار مزیل آنست و اگر ضیق
رگها کبد سبب بود ظاهر است که از صغر نشان وی پیدا شود و
و تدبیر او اجتناب مغلظات و دوام شرب مدر است **فصل در سدة
ماساریقا** و نشان وی آنست که در معده و شکم جایگاه مجالس جگر تمددی
بود ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما براز کیلوسی برآید و بر
بکاهد و علاج همان است که در سده مقعر کبد بکار برند **فصل در نفخ
الکبد** و نشان دم شدن جگر آنست که زیر قبرغه و جنبتها التمدد پیدا شود
بی ثقل و بی تپ و بعد هضم غذا زیاده شود علاج کمونی و شربت دینار مفید است
و نهار بحمام رفتن و تکمید کردن و حب حاجت و مسهل و مدر
و اغذیه بادشکن خوردن **فصل در وجع الکبد** و سبب وی درد
اگر سوء مزاج یا سده یا نفخ بود گفته شد و اگر سرفه یا ورم یا فتق یا حصاة

ورمل

ورمل گفته آید **فصل در شوصة** و وی آنست که پس نهار بعد
ریاضت و تعب یا بعد برآمدن حمام فوراً آب سرد بنوشد
و آن آب زود جگر برسد اعتدال نیافته و درد آرد و علاج
آنست که خرفه با آب گرم تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطکی و
ضماد نمایند و آب گرم ریزند که زود فرو نشود بعون الله تعالی
و اطبا در تدبیر غلط کنند باستسقا یا ورم منجر گردد **فصل در ورم الکبد**
و وی اگر خون یا صفرا بودن نشان او تپ و تشنگی است و ثقل و درد
و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بودن و علامت
ورم در مقعر یا محدب در فصل سده گذشت و ایضاً قی و غشی و بر
اطراف لازم مقعری است و سعال شدید و ضیق النفس و حبس البول
و کشیده شدن ترقوة با سفل و بروز ورم هلالی شکل لازم حدبی است
علاج در دموی نخست رگ باسلیق زنند یا اکحل زنند و خون
بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب
انار رین همراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر ماده بمقعر بود مدرات
دهند و بر تلیین با آب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند

مغز فلوس با شیره کاسنی یا ب عنب الثعلب نیکو چیز است و اگر
ورم بجهت بود با بزرها گشتن و لیکن قبض طبع نیز روا ندارند
که مزید الم است پس درینصورة هرچ خفیف التلیین بود جهت
رفع کافیست چون لعابین وماء الشعیر و مانند آن در ورم
قبض
ومیوی جگر چ در ابتداء وچ بعد ازان و انچ ضماد کنند باید
که جامع بود در ادع و تحلیل غایت آنکه در ابتداء غلبه رادع
صرف ضماد نتوان کرد چون آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی
وسرکه و اگر حرارة شود قدر کافور نیز داخل نمایند و اگر از بلغم بود
نشان او کثرة ثقل وسستی تا بودن است مگر آنکه بلغم شور بود و سپیدی
روی و زبان و براز و قلت وجع در علاج مدراة بکار برند و در
تنقیه مسهلاة و ادرار تعدیل نمایند و اگر سودا بود صلابت درا
پیدا بود علاجش نضج ماده است بشرب منضج و تضمید فرو بلی
و بعد نرم سختی مسهل و مدر سودا دادن و اگر مناسب دانند
فصد کنند که سریع النفع است و نیز شتر یک پیاله بقند شیرین
کرده فائده تمام دارد و نشرطی که حرارة نبود فائده و اگر ورم

بادرار کوشند

وبراز غایط

جگر است بسبب ضربه یا سقطه عارض شود رگ زنند و ارمنی یکدرم
سائیده بلعاب اسبغول بدهند و زرآوند و گل ارمنی و حب الاس
در باب مجرب است و این ضماد بر نهند نخود مقشر و زرآوند از هر
یک سه درم مومیائی دو درم کوفته پخته در روغن بنفشه یا
بروغن که باشد بر نهند و ضماد دیگر تدابیر حسب حاجت
از انچ مذکور شد بکار برند **فصل در ورم عضلهاء شکم** و این
ازیک طرف اکنده بود و از طرف ثانی باریک الطول بالعرض
باشد
اما هرگز هلالی شکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل بدهند
علاجات صرف در ابتدا ضماد سازند و در انتها محللات فقط ضماد نمایند
بلا خوف انحلال قوة زیرا که مرض در عضو رئیس نیست که رادع
دور شدن ماده
و محلل فقط ممنوع باشد و هرگاه پخته شود زود بآهن بشکافند
و انتظار نکشند که خود سر کند یا بادویه منفجر شکافته کرد زیرا که
خوف است که عضله و صفاق را فاسد سازد و یا درون سر کند **فصل**
در دبیله کبد و تدبیر این همانست که در ذات الریه و دبیله معده
گذشت و آنجا که ماده بجانب روده مائل بود مسهل خفیف دهند و

و اکر بطرفی کرده مایل بود مدر دهند و اکر بفضای جوف رویی
شنه منتهی باستقا بود و تدبیر زرقی کنند و این تدارعسر بر کاه ورم
بعد پخته فرو شود و اعراض خفت کیرند و چه دانک ریم در بول
یا براز بروز نکند یا کند اما کمتر توان دانست که ماده بفضای
جوف بریزد **فصل در بثور سطح کبد** و نشان او وجود اثار
سوء مزاج کرم جکر است مع الحرقت و با نکه بر جلد آن سمت
نیز ظهور شود با نکه کاه کاه قشعریره و ناقص افتد و علاجش
همان است که در سوء مزاج حار مادی گذشت **فصل در خفقة الکبد**
و این مرضیست که جکر بطپد بحرکتی اختلاجی و در یابد که کویا
کسی میزند در جکر و زودی این حال زایل کردد و سببش سده
جکرست علاجش تنقیه او و فصد باسلیق ازراست نافع تر است
فصل در حصاة الکبد و نشان تولد سنکریزه در جکر آنست
که بعد هضم غذا در معده می افتد و ثقل و درد جکر پیدا بود و باشد
که ثقل ورم و سختی نیز تلمیس باللمس محسوس کردد و اکثر است که
چون باسلیق ایمن بکشایند و خون را امتحان نمایند زیر خون

چیزی

منذر

قشعریره
موی بر تن استاده

چیزی شبیه برمل بینما یند بشرطی که رک وسیع کشاده شود علاجش از حصاة
کلیه جویند **فصل در تصغر الکبد** نشان وی همانست که در
صغر معده گذشت و کذا تدبیرش و ایضا درینجا باید تنقیه جکر
ملحوظ بود علتیا و مدراة **فصل در قیام کبدی** یعنی اسهال
جکر و وی شش کونه است یکی قیحی و سبب او انکشافش دبیله جکر است
و تدبیر دبیله گذشت دوم غسالی و سبب او ضعف جکرست و تدبیر ضعف
نیز ذکر شد و بوعلی خوردن موبیز را در دفع این اسهال تجربه کفته است
سیوم دموی او مسمی است بذوسنطاریای کبدی و سببش اکر
امتلاء خون بود و قوه تفرقه اتصال خون کثیر دفعه بر آید و هر کاه
که اید دیر دیر آید و دیکر اثار امتلا پیدا بود و اکر تفرق اتصال
بود از امتلاء با ضربه و سقط و جز آن خون بلا توقف هی آید
هنکام خلو معده و امعاء و دیکر اثار موجبه ظاهر باشد علاج
امتلاء جس ن باید کرد مکر عند الضعف و هم اندر ابتدا فصد
نمایند و باعالم کوشند بر بط اطراف و جز آن و خون کمتر کیرند
بکرات و اکر ملقبض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و اب

بملیناة

غالی
بسیار

خون بود

یا ضربه

وتقلیل
لسان الحمل دهند و تقلیل غذا فرمایند و در تفرق الاتصال امتلاء
تدبیر همین است و در غیر امتلا زوال سبب کردن و قرص نقش الدم که
راوند افزوده باشند بخورند و اثر تمام دارد در قبض و ...
صفراوی و نشان او وجود علامات حرارة جگر است و علاجش از سوء مزاج
جگر جویند و قبل از تنقیه و تعدیل جرم قطعا نکشند تخم صدیدی و سبب
او احتراق خون و دیگر اخلاط است در جگر و علامت و علاجش همانست
که در صفراوی گذشت و بر اندرون زرداب اسهال در اینجا لازم و تضمید صندل
و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد باسلیق راست نافع ... خالص است
یعنی شبیه به درد برآید و سبب او نیز یا شکافتن دبیله کبد است یا گشادن سده
جگر یا احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب است بر آنچه
گذشت **فایده** فرق در اسهال کبدی و اسهال معوی از علامات خاصه
بر عضو پوشیده نیست و مع ذالک بدانند که آنچه از کبد است بدبوی
پیدا شود اکثر بدبو می آید و در خلو معده کم میکرد ... در دیدا شود
اسهال و ضعف روز بروز ظهور فاحش نماید بخلاف معوی اما کبدی
دیر باید اسهال معوی نیز احداث نماید آن زمان آثار سحج مرکب
میکردند

میکردند با علامات کبدی و علاجش نیز مرکب باید کرد **فصل در سوء
القنیه** و هی مقدمهٔ استسقاست و نشان او ظهور تهبج است در وجه و
دیگر اعضاء و آثار ضعف جگر هویدا بود و علاجش همانست
که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی نیست از ادویه نیز آنچه غیر
قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجاز است و پیاده رفتن
و چون بدانند که مرض مستحکم شده باستسقا انجامد بشیر شتر میدهند خاصه
سکنجبین از شتر اعرابی یا بول نیز دهند معه دهکی سکنجبین و از فواکه انار نافع است
و از آب سرد احتراز کردن لازم و عوض آب عرق کاسنی یا بادیان
اقتصار واجب است و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب
بود بدان کوشند احتباس بگشاید بمدرات در غمده و اگر نگشاید
در استسقا ضرور فصد کنند اما خون کثیر نگیرند بعد مسهل خفیف دادن **فصل**
در استسقا و هی سه گونه است لحمی و زقی و طبلی آنرا که بر اعضاء کی در ظاهر بدن
باشد لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود و آنرا که ماده کی فاحش
در شکم بود خواه بدیگر اعضا هم یافته آنرا اگر ماده او آب بود که در
پرده های شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم در مشک
پر آب میباشد و اگر ماده او باد باشد طبلی نامند زیرا که در بین طرح
انرا خشک

پیچیده بود و بدست زدن چون طبل آواز دهد علاج آنچنین
ازالهٔ سبب نمایند و بعده تعدیل و تسخین جگر کوشند و هرگاه
حرارة بود بدانچه بر جگر گرم تسکین آن نموده پس بتدبیر استقا
کوشند و آن اسهال و ادرار و تعریق است و انفخان و تضمید
مخففاة و احتراز از هرچه گرم بود لازم شمارند و همچنان از آب
سرد نوشیدن و اگر صبر نبود و از کوزه تنگ باثوره قدری
بنوشند بمص و باید که آب مطبوخ بود خصوص باسرکه و اگر عوض
آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوبست اهم نکته بهتر با لجمله
قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدری
غذا اشتم حصه از حال صحت باید و نافع ترین چیز با خوردن
انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ یا گوسفند جوان
یا نخود پخته و لیحاق فستق داده سازند و تا ممکن بود حبس حبوب
ندهند و اگر ضرورة باشد برنج مجوز است و تا که انیسون و بادنجان
درو باشد همراه کباب یا نخود آبی گوشت و اگر ضعیف القوة
نباشد و بخوردن نان معتاد بود اگر نان خشک غذا سازد بهتر

بهتر باشد

بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است خاصه
که اعرابی بود خصوص که غذا و آب همین پسند کنند و باید
که روز نخست چهل درم شروع کنند و هر روز دو درم بیفزاید تا آنقدر
که طبع کنند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نه
بندد و تحلیل بود و نه و حب سکبینج با آنفات پختن لبن است کاه کاه
میدهند و شرب بول شتر و بول بز اعرابی نیز نفع دارد
و مسهلاتی که در طی دهند حب راوند است و اگر با حرارة بود مطبوخ هلیله
و شربت گل مکرر و در زرقی گل کانج اگر طحالی حرارة بود حار دهند
و اطبا ردو هلیله زرد که نفع کلی دارد و در حبلیه نیز حب منتج از
مسهلاة مذکور دهند و در جمله بعد تنقیه بر تقویت جگر قرص انبرباریس
و ما نند آن دهند و بهر ادرار قرص مازریون و امثال آن و باید
که بر یک مدر لزوم ننمایند بلکه تجدید همیشه فرمایند تا طبع بیک
چیز مالوف نشود هر دوای که با غذ بسیار بایند تا سریع ا
لنفوذ باشد بجگر و طریق مصراق انست که بوره ارمنی بروغن
بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند و بانمک باریک سازند و باید که

و از برای دفع صفرا نیم درم الیمونیا باده

آمیزند و بمالند و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و عرق
هم چنند و اگر در تنور فاتر که در وی نان نشست بنشانند و عرق
بخشد به از حمام باشد و طریق اندفان آنست که بیمار را در ریگ
و بریگ گرم آنرا در پوشند و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که
برداشت کنند و این عمل فقط تخفیف در ورم میدهد و اگر برآید که
در عضوی بود بحمانرا اندافین پر مل نمایند و بهمین عمل دارند
پشت با فتاب نشستن و باب چشمهای گرم و باب دریایی شور ابدان
نشستن و نمک را اگر باب کدا از نواز را فتاب گذارند تا
دریا با غدو خمادی که آب را بچکیند و خشک کنند این است ازند
سوحلبه و تخم حمام راعی و علک البطم و شحم عتیق با هم بریشند و ضماد نمایند
در لیخ تمام بدن و در زقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در
طبلی بعد تنقیه بتحلیل ریاح کوشند بدانکه در نفخ معده گذشت
و از سداب خشک و تخم حرمل و بادیان و کرفس پوده و شکر سرخ
و آب شیاف خورد سازند و بر برحمول فرمایند و در زقی بعضی
بهزل میکنند و زرد آب بدر می آرند و این کثیر الخطر است و طریق

برای استسقاء و گرمی [illegible]

طبیخ آب سرکه چنان است که آب صد حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری
کهنه آمیزند و بجوشند تا سیوم حصه الجوع بماند و بکار برند و
این آب مسکن تشنگی است و بدانند که سرکه در ازاله عطش [illegible]
مستقی و لفح سده سود مند است خاصه در حار و زرشک نیز نافع
است اما اگر با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که [illegible]
شود رعایت آن نیز ملحوظ دارند و این طلا در زقی بر شکم
بهنند و بوره ارمنی بیخ سوسن و قردمانا و مویزج از هر یک سه
درم کبریت هفت درم پشک بز پنجاه درم آرد جو و سرگین گاو از
هر یک شصت درم بسایند و باب بادیان و کاسنی بسرشند و بر شکم
طلا نمایند فایده استسقاء طبلی چون در حزمن شود و صلابت بیفزاید
اما بر مریض بهبودی نیند بجز بر اندکی شکم مکرر هیچ [illegible]
میکرد و بچیلی و در ین وقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت
نرم شود بابونه و اکلیل و مرزنکوش و صعتر و تخم صداب و
چند سیر و خاکستر طرفا و نطرون کوفته پخته باب سداب
و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل نماید و هرگاه در استسقاء

دواسود نند بهد داغ دهند پنج جایکی بر فم معده دویم بر جکر سیوم
بر سپرز چهارم بر قعر معده پنجم بر بالای ناف و اکر مریض قوی بود
یکبا ایکی دهند والا بتفاریق باب در یرقان و امراض طحال

فصل در یرقان و وی کی رنک بدن زرد شود یا سیاه اول را
صفراوی و ثانی را سوداوی موصوف سازند یرقان اصفر اکثر از جکر
و مراره بود و سودا از سپرز و هر یک بقسمی کفته آید قسم در یرقان اصفر
و این چند کونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشان
وقوع آنست در تپهای صفراوی در ایام باحوری علاج
این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت است اکر قصوری در
عمل او بود والا بر طبع کذارند و آنچه مدد کند طبع را برد فع ماده کلا
و دخول بآب کرم است و شربت سکنجبین فقط با پشره کاسنی و بعد از حمام
دراغلب صفرت خود بخود دور میشود و اکر نه آنچه محلی جلد است
بکار برند دویم آنکه سوء مزاج کرم در جکر افتد و علامت
و علاجش و از مبحث سوء مزاج جویند و این قسم را اکر ناشد
سیوم آنکه از سوء مزاج کرم مراره افتد و نشانش او آنست

که دفعتاً پدید آید و بول نخست سپید بود بعده زرد شود و بیل
از ان سیاه و غلیظ کردد و آثار سوء مزاج جکر و سده آن هیچ نباشد
و اشتها بحال خود علاج سکنجبین با پشره کاسنی دهند و دیکر تدا
بیر که بکرمی جکر نفع دارد بعمل آرند چهارم آنکه از لزوم مراره
افتد و نشانش لزوم تپ و قی است و خشونت زبان و هیجوع
و علاجش علاج ورم جکر است پنجم آنکه از کرمی تمام بدن ورکها
افتد و نشانش کرمی ملمس بدن است و قبض طبیعت و حکه
و پشت بدن و هم آثار کرمی پیدا بود و علاج اکر ساذج بود
تبرید و اکر مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب
حاجت و تدهین ادهان مرطبه و دخول بآبزن مرطب نفع دارد
و ششم آنکه از ان سداد مسام افتد و تقدم سفر و وصول غبار و خاک
بدن و این در زمستان اکثر افتد بدان کواهی دهد علاجش تنقیه مسام است
و جز آن بطبیخ بنفشه و اکلیل و بابونه و خطمی و سبوس هفتم
آنکه از ورم جکر افتد و وی کذشت قبل ازین هشتم از سده جکر افتد
آن نیز کذشت نهم آنکه از کزیدن حیوان زهردار یا تناول

ادویه سینه افتد علاجش دفع اثر آنست بهرچه مناسب او بود
و اقراص کافور و دیگر مبرداة در حاره و تریاق فاروق
دربارد نفع دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را
از جگر جذب نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان او غثیان
و قی صفراوی است و جمیع قبض بودن و براز ناصنعیغ یا قلیل
الصبغ بر آمدن و علاجش همان که در ضعف جگر است یازدهم آنکه
از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد و براز
بتدریج سپید شدن و علاجش علاج تفتیح سده جگر است دوازدهم آنکه
که از حدوث سده در مجری که میان مراره و امعاست افتد
و نشان او آن است که براز دفعةً سپید شود و جمیع بقبض آید و علاجش
نیز تفتیح است و حقنه نافع تر و درین مرض در دفع سده مغز فلوس
در آب کرنب حل کرده و روغن بادام تلخ آمیخته خورانند بغایت
مفید است سیزدهم آنکه درین مجری کوشت بروید یا
لؤلؤ بر آید و نشان او همانست که در سده گذشت و لا
علاج است چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطه بطئ

بلغم

بلغم لزج بر دهن رگی که با معا آمده است و منصب صفراست
علاجش حل قولنج است فائده بعد قطع سبب اگر آثار الصفرة
چشم خواهند سرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب با
انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افتیمون غرغره نمایند
فصل در یرقان اسود و آن را یرقان سنگی نیز گویند
و آن هم چند گونه است یکی آنکه دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران
امراض طحال و خفت عقب آن لازم است و علاجش مدد طبیعت
اگر محتاج بود بدانچه گذشت در صفرا و تدهین بروغن بابونه و
شبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری و فیما بین سپرز و
نشان این مرد و الست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر
و سقوط اشتها بتدریج در اول و گرانی سپرز و سقوط اشتها یکبار
در ثانی لازم است و علاجش تفتیح سده است بمسهلات و مفتحات
و فصد باسلیق امر انفع است چهارم آنکه از احتراق خون افتد
بواسطه وقوع حرارة مفرط در جگر و علامت و علاجش از سوء
مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه در ضعف

جاذبه او بود یا در ماسکه اش امان آن جاذبه پرز سقوط اشتهاست
و سپیدی چشم مکدر نمودن و نشان ضعف ماسکه خروج سودا است
بقی و اسهال مو عدم آثار زیادتی سودا در بدن و علاجش از ضعف
طحال جویند ششم آنکه از ورم الطحال افتد و آن نیز کوفته آید
و هفتم آنکه از سوء مزاج بارد و مفرط جگر افتد و تدارک آن از
مبحث جگر خواهند **فایده** هر گاه یرقان زرد با سیاه جمع شود باید
که از هر دو دست رگ زنند بفاصله سه روز و مطبوخ که مخرج صفرا و سودا بود
طبع نرم می بیند و آنچه غالب بود در تعدیل شیر مرغی دارند و اصلاح و رعایت
جگر و پرز کوشند **فصل در امراض الطحال** یعنی سپرز و قی اگر
حار بود سوزش سپرز و بودن بول و براز سرخ مایل بسیاهی و دیگر غایط
آثار حرارة پیدا بود و اگر بارد بود قراقر در آن محل پیدا باشد
و آثار برودة هویدا و گرسنگی ساقط و اگر یابس بود صلابت در ماده
سپرز و غلظ در خون و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود تحت
جالیکاه سپرز گرانی محسوس کند و بیحار و لون بدن اسرب شود و علاج لاغری
در سازج تعدیل فقط و در مادی مع تنقیه باید کرد بدانچه در جگر

گذشت

گذشت مگر آنکه ادویه موضعه در اینجا بر سپرز نهند و فصد از دست
چپ کنند و این ادویه سپرز نافع اند کوفته بعسل سرشته و ضماد
بر سپرز بگذارد و آنچه بر کف نهاده اگر بخلل خوردن بدستور و
مطحول را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و سلیم
از چپ بعد تلیین صلابت بمراهم نفع است در حرارة **فصل**
اندر نفخ الطحال و بدانند که ورم سپرز اگر به تحلیل نرود یا صلابت
بکردد تا در بنده که پخته شود و ریم کند و نشان استحالت ماده او جمع بعده و
ناخوش است و ظهور اجسام غریب در بول مع التفتق و باشد که ریم او
کراید و دیق و براز بر آید و ریم این دردی بیاشد و علاجش
که در دبیلا الکبیر گذشت و در داد فن مدراة رعایت مزاج لازم و
بعد تنقیه ضلالت باقی بود امحده ورم سودا وی ادبکار بر ندو در
قابلشاة بر سپرز نرو کاه ورم صلب مزمن شود و بدو نفع نکیرد داغ
نهند بدین طریق که شکم را که بالای طحال است بضاد تنها معلق
سازند و با لیه آهنی دراز که سر او دو شاخ بود داغ دهند و قریب
یکدیگر دو داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید و

اکر سازند شش قبه دارد که دریک دفعه غش داغ نباشد فصل
اندر ضعف طحال بدانکه ضعف اکر در رجا زیاد بود اشتها ساقط
شود و امراض سودا ویه پدید آید و اکر حار بود اسهال دقی
سوداوی افتد و اکر دردافع شود پس زبزرک شود و اشتها ساقط
کرد و علاج جهت تقویت افسنتین و سنبل و کز مازو و قرنانا و تفاح
اذخر و بیخ کبر کل سرخ و فقل نرم بکوبند و باب برک طرفا یا باب سداب
امیزند و سرکه افزوده ضماد سازند و بپر زرا بالشد بخرقه درشت
و محاجم بغیر شرط نهند فصل اندر سده طحال و نشان او ثقل در
بپرز محسوس شدن است و اثار ورم نابودن علاج هرچه در باب سده
جکر کفته شد قویترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری
و قرص کبر بغایت مفید است فصل در نفخة الطحال و وی انست
که اکر ضعف هاضمه واقع افتد علاج بپرز را قوه دهند و سبوس و کا
و نمک تکمید کنند و بوره و پودنه و سداب لبر کرد و عسل ضماد سازند
و حجامت ناری کذارند و سفوف حرف خورانند فصل در حجامة
الطحال و نشان او بر امدن ریک است در بول و خلش در بپرز نمودن

و دیکر اعضا سالم بودن علاج اطریفل کبیر خورانند و ضماد
نمایند و مدرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است بکار برند
باب در امراض امعاء یعنی رودها فصل در زلق الامعاء
و وی که طعام از روده زود بیرون آید و سبب او اکثر ظهور بثور بود
در سطح درونی امعاء و ثار حرارة پیدا بود و طعام چون برون آید زرد
و بزرد اب رقیق مخلط بر آید و علاج فصد است و اسهال صفرا
تسکین به مبردات شربا و حقنا و سفوف زلق الامعاء بثوری نفع
تمام دارد و اکر ظهور بثور بود بر سطح بیرونی آن دغدغه و لذع در
احشا پدید آید و جیه کاهی بر ناف بود و کاهی زیر ناف و کاهی
در پهلو و طعام غیر منهضم بر اید و علاج سوای حقنه همانست
که کذشت و تکمید مبردات زیر ناف در ینجا انفع و اکر رطوبت باشد که
سطح داخلی امعاء ابشان کرد اند خروج رطوبت با طعام غیر منهضم
کواهی دهد علاج اسهال دقی است و در ینجا حب ایارج نفع تمام دارد
و کذالک هر دوایی و هر تدبیر که مجفف بود و اکر سوء مزاج رطب
ساذج بود کرامعاء افتد اثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت

وعلاجش

برنیاید لفوفها مجفف نهند و روغن بر شکم مالند و اگر خلط
صفراوی بود آثار آن پیدا بود و علاجش تنقیه است و هلیله زرد
نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار هر دو پدید آید و تقدم تنقیه
قوا اگر گواهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف
کثیر النفع است هلیله زرد دو درم و حب الرشاد و حب الآس و
سماق و کزمازج هر یک یک مثقال [illegible] بکوبند و بغیر حب الرشاد
ویشوی دو درم و اضعف در امعا پدید آید بواسطه وقوع فالج
یا در عصب امعا یا غیر آن سستی پیدا بود و علاجش از فالج [illegible]
شرب مسهل قوی موجب زلق شود چهار تخم بریان کرده بدهند
و اگر حب الرشاد در دوغ بجوشانند تا بسته شود بخورانند زود
عمل کند فصل در اسهال دموی که مبدا او نفس امعا بود و آن
دو گونه بود یکی آنکه روده بخراشد و آن را سحج گویند دوم آنکه رگهای
روده از خون پر شود و دهنهٔ آن رگها گشاده گردد بی خراش و این
فصل بر دو قسم بیان کنم قسم اول در سحج است و سبب او اگر صفرا بود
نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا

بافراط

زلق که طعام از روده زود بیرون می آید

بافراط مختلط آید بعده با خون و خراط و لزوجات و دیگر آثار حرارت
بود علاج در ابتدا آب غوره و آب انار و مانند آن چیزها که
قابض دهند و اگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند و از قطع سبب
لعابها و مغز بادام نوشانند و نیز خرفه با گل ارمنی اثر تمام دارد
و سفوف ملقیا تا بدهند و هر گاه قبض زودتر مطلوب باشد تخم ها را
بریان کرده و بارتنگ فقط نافع تر است هم قطع ماده و هم
بهر سحج و اسهال و آن جا که در علاج چهار تخم و ریحان و کنوچ
و بارتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن بگیرند و روغن گل
اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد
و بیشتر عقب نزله و زکام افتد علاج نخستین قطع سبب کنند با استفراغ
و منع انصباب و بعده مغز بادام بروغن بریان کرده کوفته پخته
بقدر [illegible] با همچندان قند سفید آمیخته بخورانند نفع کلی کند
و اگر سودا بود نشان او پیچش دائمی است و کرب شدید و بروز [illegible]
مع خون جگر و خراط و براز علاج بعد قطع سبب به تقویت [illegible]
کوشند و تخم ها [illegible] و سفوف البطن دهند و اگر ثقل غلیظ خشک بود

که امعا را بخراشند بخشونت تقدم قبض شکم و بتناول یابس بود
قابض برانکه ثقل خشک کواهی دهد و علاج مرطبات و ملینات
دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شراب بنفشه بروغن بادام
و مانند ان و هرکاه امعا در ثقل پاک شود و سحج باقی بود قابضات
ندهند که سخت مضرست و اکر ادویه حاده بود که تناول ان اتفاق
افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و کچ و جز ان علاج قی است
و شیر تازه خنک بنوشانیدن و اکر شرب ادویه مسهل بود علاجش
بمغریات و مبردات و دوغ است تا بر انجه گفته شد **قسم دوم**
در اسهال که سبب او کشودن رک روده و نشان وی انست که خون
بیاید با اسهال و بان آثار سحج و بوا سیر و اسهال کبدی هیچ نباشد
و این اکثر بی درد بود بخلاف سحج که وجع اکثر ان را لازم است علاج
علاج خون الکبار آید و قوة مساعد بود باسلیق زنند بعده
جهت حبس قرص کهربا و امثال ان دهند و کل ارمنی بنجدرم
به شربت حب الاس با شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست
انار و کزمازو و کل ارمنی هر سه برابر کوفته بخته حب سازند و دو درم

بدهند مجرب است و مجرب بر شکم نهادن تا چهار ساعت ...
نکهدارشان در منع اسهال مخصوص است **فایده** تا ممکن باشد
مخدرات نباید داد و عند الضرورة با شافه کار برآید لشاید جزئی
خورانیدن و اکر داده شد اصلاح زاده باید داد چنانچه در
قرابادینات است **فصل در خروج المده من الامعا** یعنی برامدن
ریم از نفس روده و سبب و علامتش تقدم سحج یا ورم است
با البقی رودرم روده لو و علاجش نخستین احتقان است بحقنه
مجلی و بعد تنقیه مده بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست انار و قوت
و آس و آرد شعیر جلبه نیم کوفته در آب بجوشانند و بپالند و قدری
انکبین داخل کرده امیزند و حقنه نمایند صفت حقنه مدمل صمغ
و کل ارمنی و دم الاخوین و عصاره لحیة التیس و کاغذ سوخته
باریک بسایند در شیره لسان الحمل و توب خام آمیزند و حقنه
نمایند **فایده** انجا که سبب مده سحج باشد و هنوز باقی بود نخستین
انقطاع سبب نمایند بعده تدبیر قرحه فرمایند **فصل اندر زحیر**
یعنی پیچش و انرا علت الدجاج کویند و عام است که رطوبت

اندک کم در ها اندک مدة بر می آید و درین مختلط با غو با خون

باشد و سبب او اگر ثقل یابس بود که در امعاء بند بود طبیعت

خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت روده بر آید

و وی سیمی است بز جر کاذب و نشان او آنست که اسبغول و مانند

آن از تخمها که بجوشانند بیرون نیاید و علاجش تلیین است

با شربه و حقنه لینه و با غد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت کند

و زنهار چیزی قابض نباید داد لهذا گفته اند زحیر را قبل از

تحقیق سبب اگر چه زحیر است حابسه نباید داد و اگر که مهلک است

بلغم یا سودا یا صفرا بود علامت و علاج آن از نبض جویند

و بدانند که حقنه و شیافی در زحیر نسبت بمشروبات نافع تر است و

اگر ورم گرم بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضربان

و ثقل است در آن و باشد که تب و عسر البول پدید آید علاج

رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات

خون دهند و چون ماده در انضباب باشد خطمی و حلبه و بنفشه

و بابونه و برگ کرنب بجوشانند و بطبیخ آن نطول سازند

و محکم و انزا گرفتی انسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی حفظ

بود که بقعر رسد تقدم احتباس رطوبت برودة کوابی دهد و علاجش

تکمید با آب گرم است و تدهین بروغن قسط گرم کردن و مانند

آن و بر خشت گرم نشستن و دو درم حب الرشاد بریان کرده

همچنان کوفته بر نهار خورند و اگر رسیده باشد ایضا بود مقعد و امعاء

از لگد کوب و یا جلوس بر چیزی صلب موم روغن مالیدن کفایت کند

و زرده بیضه بروغن زده درین و در سایر اقسام نقیعه تام دارد

فایده گاه باشد که خلو ترشیه خورده شود و زحیر آرد تدبیرش شربت

سماق است و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خوردن

فصل در مغص یعنی درد روده و وی در قولنج و سحج و زحیر لازم است

و آنچه که در امعا بدون اینها بود حب سبب تدارک نمایند و آنچه

ذکر یافته و بیاید در قولنج و مبحث دیدان و آنچه بعد شرب ادویه

مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل

بمالند فصل در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول اغذیه

نفاخه باشد یا بسیار خوردن باردی الکیفیه چون گوشت گاو و ماش

اکل نمودن علاجش تجویز غذا بتعدیل معتاد است و گل قند

و گلاب نافع تر و اگر ضعف و برد امعا باعث نشان او حدوث

قراقر است با وجود تناول غذا صالح معتدل المقدار و علاجش

تقلیل طعام است و فلافلی و کمونی دادن و اگر مع الاسهال بود

جوارش خوزی نفع تمام دارد **فصل در نوع قولنج** و وجع در روده است

شدید که در امعا افتد و باد و طبع قبض شود و با قدری آید اما بد شواری

و سبب او بلغم غلیظ بود و تناول اغذیه غلیظه و حبس شدید کو...

...ید و دل بیمار چیزی شور و ترش خواهد و علاجش اول تلطیف

...ند و حقنه طبع بکشاید بعده بهر تنقیه تام مسهل نوشانند و انچه

با وجود اسهال معده را قوه دهد و غثیان دفع کند سفرجلی مسهل است

و شربت بان و فایده آبزن کی او و ضماد قبل از حل طبعیت بکار برند

و بعد رفع قبض یکشبان روز غذا ندهند و بهترین غذا درین شود باشد

نخود آب است که از گوشت خروس ساخته باشند و کبک و عصفور

و گوسفند جوان تجویز است بالتوابل حاره و تقلیل آب واجب است

اگر عوض آن گلاب و عرق بادیان یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر است

واگر ماده

واگر ماده غلیظ بود وجع مسهل و تقدیم تلطیف و تغذیه کوا... دهد

و قراقر کند و در بدن اکثر وجع منتقل باشد و علاجش همانست

که گذشت و در بینی تکمید و تحلیل قبل از حل طبع پاک ندارد و

روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن و انچه بنفخ المعده

نفع دارد دادن و از دماش شد که بارها مشهور است نان ساختن

و از یک طرف بر تابه پخته از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع

است و انچه تاری بدستور **و نوعیت** از ریحی که سبب انصباب سودا

بر شکم عارض شود چنان چه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید

آن ولت که دفعه افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع

شدید نبود و علاجش تنقیه سودا است و فصد باسلیق نافع و تند

منقید و اگر ورم بود که در امعا افتد حسب الماده تنقیه باید کرد

و انچه بورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج

تا تخت بحقنه طبع نکشاید شربت مسهل نشاید و ورم بلغمی که خون ...

در افتد و در سودا وی حقنه که در ادویه بادیه و چربی مرغ ورود

باشند نفع تمام دارد و ... حرکت عنیف

یا جستن و امثال آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردن است
بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت غلطانیدن و دست و پای
آن برداشته جنبانیدن بنوعی که مشهورست و عوام پیچان شدن
روده را پیچان شدن ناف تعبیر کنند و آنجا که التوی بسبب فتق
قولنج التوای و فرود افتاده باشد بعد رد امعا بجای آن نگاه داشتن به تدبیر فتق
نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند علاجش دفع آنست بهر طریقه
نهجی که در زحیر گذشت و بعده اگر بواسطه بقاء سبب موجب حدوث
بود ثانیاً ازاله آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در
امعا تنقیه کفایت کند و این نادر افتد لقلت المادة و لطافتها و
کم بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر
و رحم و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و ... از قولنج که
آنرا ایلاوس نام اند و وی بدترین اقسام است و تهوع و قی لازم
آن و چون محکم شود زبل و ریق قی بر آید و علاجش همانست که گذشت
حب سبب بکار برند و در ابتدای این علت فصد نفع کلی دارد
اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده ادویه که خوردن آن انواع

قولنج

قولنج را بود دهد گوشت مرغ و خراطین خشک و کشنیز بریان
و شاخه کوفته و سوخته این دوا از زحیر و درد صعب را در ساعت
بنشاند فصل اندر زحیر یعنی قبض ماندن طبیعت
بی درد و علاجش او از باب قولنج ظاهرست و شربت بنفشه
با روغن بادام نافع فصل اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی
چهار گونه است میباشد یکی دراز و آنرا حیات گویند و دویم عریض
مشابه بدانه کدو و آنرا حب القرع نامند سیوم مستدیر چهارم صغیر
شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و نشان دیدان
که مطلق روزانه لبها خشک میباشد و لب هاتر کردن و لعاب سایل گردد
اما لدغ شدن در فم معده در حالت گرسنگی حرکت القاعد احساس کردن
خاصه حیات است زیرا که محل تولدش امعاء علیاست و کثرت اشتها
و خروج کرم در براز گاگاه خاصه حب القرع و قسم سیوم که آنرا
در قولون و اعور متولد میشود و خارش و دغدغه مقعد خاصه
قسم چهارم است و این در روده مستقیم میشود و اگر بکودکان می افتد
علاج بکنند و بیرون آرند بدین وجه که سه روز پیشتر تازه نوشانند بقدر
یک پیاله

بشربت ساخته روز چهارم این دوا بدهند بشا بیخته برنگ ...

وکثیرا خس و ... وقیل هر یک پنجدرم ترمس و قسط تلخ هر یک هفت پنجدرم

وشیح ده درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته سه درم بدهند در حال شرب

بینی بند کنند تا بوی آن بکرمان نرسد و اگر مزاج گرم بود زنهار دوای

گرم نباید داد و درین حالت این دوا نافع است پوست درخت انار ترش

و بیخ آن را بجوشانند و آب بنوشانند کرم بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن

دوا نکرده باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این نیز مشکل باشد

سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب بیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ

و فیل و ... و ترمس و کبریت بسرکه آمیخته ضماد سازند ... حل

بهی خورد دانست که حنا و موم بهم سرشته شیاف سازند و بر دارند و بعد ...

مقعد طفل را مقابل چراغ دارند کناره مقعد بگشایند و کرم که بیرون

آید بگیرند و زیت انفاق در ماخرج در جمیع اقسام دود مود دارد بخور ...

یا بر مقعد مالند باب در امراض مقعد و وی چند فصل است فصل در بواسیر

فرزوی و وی آنست بر سر مقعد فرزوی پدید آید اگر خون و زرد آب

ازان بر آید و ایمی گویند و گرنه عمیا خوانند و نامها بواسیر حسب اشکال

او بچرها ماخوذست چون تحلی و عنبی و تینی و تو لو لی و ثمری و توقی بتشبیه بر تحلی

بنا بر کثرة بنجاء ولیت و ثمر ولیت و جز آن بنا بر شباهت صورة آثار

مذکوره و سبب این مرض فساد خون است و بلغم است با خر کرد اخلاط ...

پدید آید با الجمله سوزش و درد لذاغ یا سوزش نشان صفرا ولیت و خلط

و کثرة ثقل و وجع ثقیل و قلت لذغ دلیل خون غلیظ علاج فصد

و حسب حاجت خون گیرند و اگر مانع بود بینی الوارکس حجامت نمایند و طبیخ

نرم دارند و با صلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص

کهربا لیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس

کرد که خروج او از آمراض این بیمار دوا اگر با لوز ممتلی یا درد بود

و خون ازان نیا لاید باید که بطبیخ خطمی و شبت تکمید کنند و بروغن

شفتالو یا مغز کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده آب

پیاز و زهره گاو و عنبر و غیر هما بهم آمیزند و صوف آلوده حمول

فرمایند و پیاز فقط گرم کرده نیز فقیح مینمایند و بسیار باشد که

تکمید و تدهین کفایت کند و بدین معقاة حاجت نباید و مرهم سیده

بهر تسکین درد مخصوص است و روغن گل بزرده بیضه بدستور رواجاکه

کر بواسیر دردبود و خواهند که انرا قطع کنند یا خشک سازند می شاید
اما قطع خالی از خطر نیست و اگر کنند یکان عدد بواسیر نگاه دارند
تا بی السبب باشد و بخور مقل و مرو و شحم حنظل و سلیخ الحم و اقاقیا ٢٤
بادنجان مقطع و مبیست مفردة و مجموعة فصل در بواسیر ریحی و آن
آنست که در دهاء ریح غلیظ متولد شود و درد آرد آن ریح کاهی با سفل
فرود آید و کاهی بجانب پشت و کاهی با طراف و باشد که اسهال خون
آرد و قرار لازم این مرض نیست علاج تنقیه سودا نمایند و چندبای
باد شکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر بکجزو و صعتر پارسی
نفف جزو [illegible] بیخ دو درم و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت
سود مندست و فصد باسلیق در اکثر مفید فصل در ناصور مقعد
و آن قرحه ایست غایر عسر البرء و هرکه در سر مقعد افتد بطرف روده
مستقیم و بیوسته زرد آب از آن برآید علاج تخت قرحه را بیفشرند
تا زرد آب برآید پس شیاف غرب را با آب بسایند و صبح و شام دو سه
قطره چکانند بر پشت خوابانند و سرین بالای بالین نهاده تا که
دوا خشک شود بهمین هیئت بدارند و اگر ناصور فتیله تواند رفت فتیله

بادویه شیاف غرب الا بسایند و در آب جمع کرده اینده و بکذارند
در آن و اگر میل را به پنبه پیچیده بجای فتیله بعمل آرند همان
طریق بهترست و کاه ناصور در روده نافذ باشد ماده براز
از این راه برآید و در ینوقت مستعدی بعلاج نباید شد که خطر دارد
فصل در ورم مقعد و آن اگر گرم بود با درد و التهاب باشد
علاجش فصدست یا حجامت قطن و سپیده بیضه مرغ بروغن
آمیخته و در هاون قلعی با اسرب حلایه کرده نهادن و اگر درد صعبست
اندکی افیون بیفزایند و برا شکرکی نفع تمام دارد و تدارک امر تحریک
باشد و اغذیه مناسب و هرگاه ماده روی بجمع آورده باشد زود شکافند
بی انتظار نضج زیراکه اگر زود نشکافند غایر شود و ناصور گردد
و اگر سرد بلغمی بود و حادث ورم در خفقدان اثار حرارت پیدا باشد
علاجش قی است و مرهم محلل نهادن و اگر پخته باشد بشکافند و اگر صلب بود
ملینات محلله چون پیه بط و مانند آن باشد بر نهند فصل در شقاق
مقعد و علاجش همانست که در شقاق لب گذشت و احتراز آب بسیار سرد
و بسیار ترش لازمست و کذالک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند

که درین علت هر صبح و شام شربت بنفشه بروغن بادام یا به لعاب بهدانه
آمیخته باید داد و از اغذیه ملیناة باید خورانید **فصل در استرخاء**
وانرا استرخاء المقعد خوانند و نشان وی خروج ثقل و باد است
بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم
اسباب گواهی دهد و نشان پیدا بود و علاجش تنقیه ماده و تسخین است
و تبدیل بدانچه در فالج گذشته نمودن علامت و علاجش اگر تشنج
یا تمدد عصب بود از ضرب و سقط یا قطع بواسیر و وقوع
بود گذشته آن دفعة و تقدم سبب گواهی دهد میشاید لا علاج که
گفته اند **فصل در خروج المقعد** و وی اگر از ورم بود دهند پیراهن
نمایند و بعد برآید و اندر رود و حیله او حال متورم آنست که در طبیخ
خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر کنند و اگر
از استرخاء عضله ممسکه بود این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش
آنست که روغن گل خام بر مقعد بمالند و بسیده اقاقیا و گلنار و مازو
و ثبت یمانی و سرو و پوست انار باریک سازند چون غبار و بران
پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم بربندند **فصل در قروح**
المقعد

المقعد علاج مرهم اسفیدج دهند و هرچه قوة التخفیف باشد و زرورند
و دهنیت و جمیع افیون نما کنند و دیگر تدابیر همانست که در قروح مطلق
ضبط یافته **فصل در حکة المقعد** و سبب او کرم کدو دانه خورد بود
علامت و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است
حب المنتن و حجامت عصعص در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن
نافع است **باب دوم در امراض کلیه یعنی گرده فصل در سوء مزاج**
و نشان او وجود افتد در محل آنست و دیگر آثار حسب حرارة و برودة
ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذا علاجش و
در حار کافور هم نفع دارد اما افراط نشاید که مقطع باه و مولد حصاة است
فصل در هزال الکلیه و سبب لاغری او یا سوء مزاج جهاز
یا از جماع مفرط یا ... یا از اسهال مفرط و علامت هزال سپیدی
بول است و نحافت بدن و قلت باه و وجع نرم در صلب و در موخر
لازم است علاج قطع سبب کنند پس بتخفیف بدن کوشند باستعمال
بسمناة چنانچه در آخر بیاید و دواء الکرکم نافع است و ادویه قوة باه
مفید **فصل در ضعف الکلیه** و نشان او درد کمر است خصوص

عند الحبار و انتصاب و انتقال از پهلو به پهلو و ایضاً ضعف باه
قلت تقاضای بول و خالی بودن بعد هضم کبدی و باینی بودن لا
در تبدیل کو ... حسب مزاج اگر ... کلیه باعث او بود معالجه او
و اگر ... کوده و ... مجاری وی موجب او بود کثرة مدر
با فراط جماع یا ضربه یا سقط بران گواهی دهد علاجش منع سبب است و بر تقویت
کوشند و هرچه مقوی کبد است مقوی کرده است و معجون لبوب نفع تمام دارد
و کذلک اغذیه جید **فصل در ریح الکلیه** و نشان او وجع و تمدد
حوالی کمر است بی ثقل و بی آثار سنگ و در حال جوع خفت یافتن ...
علاج زیره و شبت و تخم سداب و بابونه بر کرده ضماد کنند و شربت
بزور نوشانند و انجه بادشکن است خوردن و مالیدن تمام دارد و تجویز
هضم مفید **فصل در وجع الکلیه** و سبب او یا ریح یا قرح یا ضعف یا ورم
یا حصاة یا قروح در کرده افتد و علاجش ازاله سبب است و در جمله
طبیخ بابونه و شبت و خطمی و برگ کرنب انگون ساختن نافع تر است
فصل در ورم الکلیه علامت و علاج وی حسب ماده ... لکن
که در ورم جگر گذشت و وجع موضع کمرگاه لازم است این ... پس

اگر ورم در کلیه ایمن بود ... بالاتر باشد و اگر ایسر بود
پست تر زیرا که کرده راست نسبت بچپ بلند تر است و شدة درد
دلیل آنست که کرده از آن جا نزدیک بغشا و علایق است و رم کرده
گرم اگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود و اگر در ذخایر بود باشد
که قولنج آرد و ورم کرده که مزمن شود فصد باسلیق نفع تمام دارد
فصل در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است
در بول و دوام وجع در کرده علاجش تعدیل خلط است و فصد از
عضو ماوف کردن و در اینجا مسهل قوی زنهار ندهند اما طبیخ سبک
مجوز است و بعد از تعدیل و فصد مدرات دهند حسب حرارة و برودت
و بعده ملاة نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور
سودمند **فصل در جرب الکلیه** و نشان وی وقوع خارش و در غد است
در آن موضع علاجش تنقیه است وقی در هفته دوبار لازم داشتن
و شربت بنفشه نوشیدن و شیاف ابیض بروغن بادام در احلیل
چکانیدن و بنادق البزور خورانیدن **فصل در زیابیطس**
و این مرضیست که آب بمجرد نوشیدن از راه بول بیرون آید و تدبیرش

حب حرارة و برودة و پوشیده نیست قرص ...
قرص کافور و قرص طباشیر و در آخر مشرود و معجون مالک البول بابد

فصل در حصاة و رمل کم کرده متولد میشود و این مرض اکثر بنوبت
اشتداد میکند بعد یکماه یا یکسال یا کم و زیاده علامت وی ثقل و
تمدد قطن است و صفرت یا حمرة بول و خروج سنگ با ریگ
گاه گاه و غلبه درد امتلاء امعا الجا که سنگ بود و اعراض شده با
و در ریگ تجفت و علاج نخست قی فرمایند و بعده بمدر و مسهل ...
پردازند و مفتتات خورانند و عند شدة وجع در آب زن که در وی
کلیه گذشت نشانند و معجون عقرب و معجون حجر الیهود در تفتت
اثر تمام دارد و پرهیز از مغلظات و تجویز هضم لازم شناسند و
کذلک در خلو ریاضت و بحمام معتدل رفتن و جماع کم کردن
و بر بستر کتان خفتن و آب سرد در اثناء طعام و بر ناهار کاه
مانع تولد حصاة است

باب در امراض مثانه

فصل در ورم مثانه
مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه شده بود مع التحس و الا
و تپ گرم و عسر بول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق است

در ابتداء

و در ابتداء و بعد سه روز رگ صافن زدن و تلیین مبارک دادن
باب عنب الثعلب و در ابتداء زنهار مدرات قوی ندهند
و در ادعاه صرف قطعا ضماد و نطلین خصوص درد موی و بهر
ماده رد ینجمع از د لنبض و النفنی رو شقیقه معده و انتقال گوشند
چنانچه قاعده اورام اعضاء باطنه است و اگر بارد بود از صلابت
ولین ورم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و سوداست توان شناخت که
سوداویست یا بلغمی علاج در بلغمی قی و حقنه حاد و نشستن در آب
زن محلل است و نوشیدن مدرات حار مع العسل و خیار شنبر نفع دارد
و در سوداوی جز مالیدن ضماد نمایند و بطول سازند و ابخرد
نوشانند و از تخم خیارین تلیون و ... و پرسیاوشان و فلوس
خیار شنبر جلاب سازند و روغن بادام آمیزند و بدهند و قطعا در
ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نضج در ورم فصد
یا باسلیق نافع

فصل در قروح مثانه
و نشان او خروج قشور است
در بول و نتن بول و عسر بول و حرقت آن و علاجش همان است
که در قروح کلیه گذشت و هرگاه وجع شده کند شیاف ابیض بخیر

زنان حل کرده دراحلیل چکانند و انجا که جرک بسیار دارد دو ماه لعل
خفط چکانند در تنقیه قرحه اثر تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض
مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول سریع النفع است و در مجری
بول زنان بزرق توان رسانید **فصل در جرب مثانه** نشان او
ظهور وجع خارش است درین محل و حرقت و نتن بول و باشد که بول
الدم اید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و سبب تنقیه و تعدیل را بیشتر
کار فرمایند که درینجا التعدیل الاسرع النفع است بخلاف کلیه جرب که در وی
تنقیه اولی تر است و لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام در مجری
بول چکانند نفع تمام دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه را النفع باشد
و بهترین غذا اش جو و باچه و امراق چرب بی نمک است و شیر برنج یا شکر
نیز مفید است **فصل در جمود الدم** فی المثانه یعنی بستن خون در بول دان
یا عقب ضربه و سقطه و این عقب بول الدم که بدید اید و نشان غشی و کرب برودت
اطراف است و باشد که لرزه افتد در بدن و علاج انست که سکنجبین
عسلی تنها یا بقدری خاکستر درخت انکور اپخته بنوشند و پیزمایه
خرکوش در اب خاکستر چوب انکور خورانیدن و بر مثانه ریختن
و دراحلیل

و دراحلیل چکانیدن دردنافع است و هرگاه بدین تدبیر
بکذرد و چیزی که قوی الادرار و منفت الحصاة باشد بدهند
و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن و خاکستر چوب انجیر
در اب انداخته ان اب را دراحلیل چکانیدن اثر
تمام دارد و انجا که هیچ سود ندهد خوف هلاک باشد دستکاری
فرمایند و خون لبسته را بر سبیل حصاة بیرون ارند عنق مثانه
شق کرده و غذا درین مرض اب مرغ یا نخود سیاه و دراج
پخته سازند **فصل در وجع مثانه** و وی از ورم افتد یا از قرحه
یا از جرب اید هر سه گفته شد یا از حصاة یا از عافیه افتد و ازین
دو گونه گفته شود و یا از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت
ماده را بدین جهت این هر دو درینجا مذکور می شود و بدو قسم است
قسم اول در انکه از سوء مزاج افتد وی اگر حار بود تشنگی
و حرقت بول و تقدم تناول مدراة و چیزهای حار گواهی دهد
و علاجش تدبیر است اکلا و طلاء و بنادق البزور بارد اسرع
الانفع است و اگر بارد بود سفیدی بول و تقدم مبرداة قویه

چون کافور و مانند آن کم ابنی دهد و از حبوب ریاح بارد نیز پدید آید
و علاج خشن تسخین است دوا و غذا و آب بسیار گرم بر مثانه ریختن
نو دارو مید به **قسم دویم** در وجع مثانه که بسبیل دفع طبیعت
و نشان وی وقوع آنست که در روز بحران بول بزور آمدن و حکاک عادت
برادر زادت **فصل در خلع مثانه** یعنی بیجا شدن مثانه و سبب
ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج گوشت سوخته ریحانی بنر آب
آمیخته بخورانند و حنجره خروس سوخته با آب نیم گرم دادن نفع
دارد و غالیه طلا کردن مفید است **فایده** در خلع بسبب ضربه عضله
متمدد شود و احتباس بول پدید آید بالجمله آنجا که تمدد عضله بوده با
فصد صافن نفع دارد و هر گاه امراض دیگر مثانه خلع جمع باشند
اول ازاله امراض دیگر باید کرد و بعده تدبیر خلع متوجه باید باشد
فصل در انتفاخ مثانه و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان
او ظهور تمدد است در مثانه پس اگر بی ثقل و با انتقال باشد از ریح
فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد ریح مع الرطوبت است
علاج روزی چند ناها را لاصول حار دهند فقط یا باندکی روغن
بیدانجیر

بیدانجیر و بعده دو مثقال روغن بیدانجیر بر سبیل دوا م
خورانند و روغنهای بادشکن مالند و چکانند و روغن زعفران
خوردن و مالیدن فایده تمام دارد و هر گاه بول بعسر آید پوست
خربوزه خشک بکوبند و بقند بدهند و با برنج دراز و انجا
کر با رطوبت بود قی متواتر و شرود یطوس و انجیر نفع کلی دارد
فصل در حصاة مثانه و نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب است
و بعد بول باندک زمان باز تقاضای بول شدن و نفوظ لواتر
یکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما احتباس با
و در بعضی یکی باشد در ینجا مگر آنکه در دهنه مثانه تولد کند یا از گرده بمثانه
آید و هر گاه درد کرده و بغول رانها باشد پس ساکن شود نشان آن باشد
که سنگ بمثانه فرود آید علاج آنچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند و از
ادویه هر چه قوی تر بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن
و مانند آن بر عانه بمالند و در احلیل چکانند و اگر ضرورت افتد
بدستکاری بیرون آرند و بجز هفده ساله و نوزده شق نجوز نیست
و مهما امکن ارتکاب این لان فیه خطر عظیم و هر گاه سنگ در مخرج

بول بند شود و عسر بول درد ارد بیمار را ابزنت غلطا نند و بعد دو پاء او

بر دارند و آب گرم بر عانه ریزند و از اسفل بر اعلی بمالند که بدین

تدبیر سنگ از آن جا بر آید و در جوف مثانه افتد و بول گشاده

میگردد و مجرا کشوده شود و این عمل مجرب است **فصل در حرقت بول** و سبب

سوزش اگر جرب کرده یا مثانه یا لذع ماده که از قرحه اینها آید باشد

بتدبیر جرب و قرحه کوشند و اگر مجری قضیب باشد تدبیر وی آید جدا

و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود نشان حرارة جگر و غلبه صفرا گواهی

دهد و علاجش تدبیر است بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر تعویل

کفایت نکند بسبب کثرة ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت

حل کرده بروغن گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب

در لعاب اسبغول بدارند و اگر خراشیده شدن رطوبت که در مجری بول

ملتصق است باشد تقدم شربت مدراة حار و کثرة جماع و ما شاکله

از امور مخلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان

در احلیل چکانند و دیگر العبه و لعوق یا اة استعمال نمودن شرباً و قطوراً

فصل در احتباس بول اگر بنوعی باشد که اصلاً چیزی بیرون نیاید

بیرون نیاید آنرا اسر خوانند بالف و الاعسر نامند بعین و سبب آن اگر ورم

کرده یا مثانه یا حصاة اینها یا خون یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح

باشد گفته شده اند این همه و اگر بر آمدن کوشت زائد بود فقدان آثار

گواهی اعراض دهد و علاج ندارد و لیکن بهر نفع آبزن میکنند از

طبیخ مرخیات و این خود به سر نمیگردد و اگر استرخاء عضله بود

که حاصر است مر عنق مثانه را نشان است که چون بر مثانه غمز کنند بول

باسانی بر آید و علاجش تسخین است شرباً و طلاء و روغنها که در

فالج است مالیدن و اگر انسداد از خلط لزج بود در مجری که میان مثانه

و قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول مغلظات و

از آثار دیگر آفات علاج مدراة قویه نوشانند و در آبزن و فوراً بعد

خروج از آبزن روغن خسک و عقرب در احلیل چکانند و اگر

فنا و رطوبت معزی مجری بول بود از درد و خلط و نشانش وجود

آثار حرارة است و این نیز با سرعة انجامد و علاجش ترطیب است و تبرید

و تغذیه و اگر قوة مثانه بود نشانش آنست که زمان طویل بر تقاضای

بول تنحنح مصابرت کند بتکلیف بسبب شغلی و بعده حبس شود و

و علاجش در آبزن نشانیدن است و بعد ازان مثانه را بدست فشرده بیرون (زور کردن)
آید و بعد احیاء و اقو روغن بلسان و قسط بر عانه مالند و اگر (زنده)
بدین حیله نگشاید شاطر بعمل آرند و طریقش معروفست و اگر (جای پاکی)
قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد از آنکه مرور بول اذیت
میدهد طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی وجود آثار
قروح و بثورست و علاجش از مبحث قروح جویند و اگر ضربه بود
که بر پشت و مثانه افتد باید دید که بسبب علت حبس حدوث ورم شده
یا وقوع تشنج و تحلیل در لیفها و مثانه اگر ورم شده است بتدبیر وی
رجوع نمایند و اگر تشنج و تحلیل فصد باسلیق نمایند و روغن (رگها و خورد) (بول دان)
گل مالش فرمایند و اگر قبض یبوست بود که مجاری بول افتد از (حرارة)
شدید نشان وی وجود آثار حرارة است و بطریاة نفخ یافتن و
عدم خروج بول اگر اندک باشد و سهولت آن اگر اکثر مقدار تجمع
آید در مثانه و علاجش ترطیب و تبرید است و اگر تشنج بود که در مثانه
و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها و رباطها نشان وی (رباطها: رگهای سفید)
وجود آثار تشنج است و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید بادرار (ریختن) (کشیدن)
بخلاف

بخلاف سستی خاء و علاجش ازاله تشنج بدانچه گذشت و اگر انقطاع (بلند شدن)
خصیه بود بتدبیر وی خواهد اگر متوجه شوند و اگر ضعف حس (مثانه)
بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع گراید فقدان حس (فقدان: گم شدن)
از عدم احتباس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن (گزیدن) (گم شدن)
زعفران یا بلسان چکانیدن است در احلیل و چیزهای
خوشبوی ضماد کردن و ماء الاصول با روغن بید انجیر
نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر ابتدائی
باشد فی مقدم دارند و اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت (بول دان) (خلع: بجا شدن)
و اگر ورم عضوی مجاور یافت عضوی مجاور بود تدبیر آن
عضو باید کرد و اگر زوال خرزهای که محاذی مثانه بود (مهرها) (بول دان)
بود و خرز کوشند و در سلسل بول این را شرح وا بگویم
فصل در تقطیر البول و سبب وی از جهت احتباس معلوم
شود و حب السبب معالجه توان کرد فصل در سلسل بول
یعنی بر آمدن بی اراده و سببش اگر استرخاء مثانه بود یا (سست) (بول دان)
سوء المزاج کرم که بر مثانه افتد یا ورم که در اعضاء مجاوره افتد (بول دان)

یا خلع مثانه تدبیر وی از بحث احتباس جوینید واکر
شرب مدراة چون شراب وخربوزه بود ترک سبب نمایید
واکر زوال فقرات بخاری مثانه بود بعد ضربه وسقطه
شود پس اکر زوال بداخل است جذب فقار نمایند بمرض
محاجم بابه تضمید کنند واکر بخارجست ربا‌ط نمایند بدست وانچ
بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد **فصل در**
بول الفراش یعنی درخواب بول کردن واین بیشتر باطفال
افتد وعلاجش تسخین است بازاله سستی خای عضله کوشیدن بدانچ
در جو کذشت وبهتر ین حیله آنست که ازخواب مکرر بیدار کنند
وبول کنانند وشب طعام ندهند واین دوا بدهند **صفت آن**
زیره وکندر وحب الاس از هر یک بسنج مثقال ابلیج چهل مثقال
عسل بسرشند شربتی دو درم **فصل در بول الدم** وسبب اکثر
انفتاح یا انشقاق رک کرده بود نشان وی خروج خون صاف
بی درد وبی امتزاج ریم پس آنچه اندک اندک آید از انفتاح
رکهاست وآنچه بسیار آید از انشقاق رکهاست وعلاجش
فصد

فصد باسلیق وصافن است وقرص کهربا وقرص بول الدم دادن
وحجامت بر سر سفره وعانه کردن نافع وانجا که حدة در خون باشد
آب سرد بر مثانه ریزند ومبردات ضماد نمایند وبخورد ابا شند تا خون
در مثانه بسته نشود وشربت عناب بمقوع کشنیز خشک حابس ومنقطع
است واکر ضعف کرده یا جکر بود که مایئیت را از خون جدا نتوان
کرد وبول غسالی بران کواهی دهد پس اکر ضعف در کرده است مایل
بسپیدی وغلظت باشد واکر ضعف در جکرست مایل بسرخی ورقت باشد
وعلاجش تقویت جکر وکرده است واکر باطل رکها اعضا بول نشان
قروح بیدا باشد وتدبیرش کذشت وقرص کاکنج انفع است من تحفة
المومنین است این نسخه زنجبیل وخولنجان ودارچینی یا پوست دیوانی بسته
مساوی دراسر باه مجرب است شربت یک ونیم توله **باب** در امراض که بمردان
مخصوص است ووی مشتمل بر چند فصل است **فصل** در نقصان باه
این عمل موقوف بر صحت اعضاء رئیسه است ولوشیده نیست که نقصان
باه بر دو کونه است یکی انکه شهوة از روی ضعیف بود دوم انکه آلت

مستریخی کردد **قسم اول** در ضعف شهوة و اسباب ضعف انواع است

یکی آنکه بدن ضعیف بود از قلت غذا و بدان روح و ریح و خون که مادهٔ
شهوة است کم شود و نشان وی ضعف قوة و تقدم جوع است و علاجش تقو
یت با غذیه لذیذه و ادویه مقویه و بلهو و لعب و اغنا مشغول شدن
دویم آنکه منی کمتر تولد کند و متناول اغذیه بو … و نشان وی قلت
خروج و نزرات اوست و موجبش … سوء مزاج است در
آلات منی و تضرر از مماثل و انتفاع از ضد دلیل قولیت بر …
سوء مزاج و علاجش تبدیل است **سیوم** آنکه منی متحرک است و …
و غلیظ در … وی … اگرچه متولد همین شود و … است که …
در حرکت نیاید و اگرچه از وی بکار آید شهوت از وی پدید نیاید و نشان
وی آنست که منی کثیر بر آید لیکن غلیظ بود و بدشواری خارج شود ابتداء
… ضعیف باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد و علاجش تسخین است
باستعمال روغنها و لبوب و معجون بزور و مانند آن **چهارم** آنکه ترک
جماع اتفاق افتد زمانی طویل و موری بضعف باه شود و علاجش
بتکلیف خود را مایل کردن است بدین کار در تاقل حیوانات و استماع …

عانه جای پاکی و انثیین خصیتین و قضیب آلت

٢٠٩

کلام هایج و تناول ادویهٔ باهیه مفید و عاقرقرحا بروغن …
طلا کردن عانه و انثیین و قضیب نافع است **پنجم** آنکه امری از امور
وحشت در نفس تمکن کرده چون احتشام مفعول یا کراهیت او
یا تخیل آنکه وی را … اند و بدان سبب شهوة زایل گردد با وجود
صحت اعضاء و کثرت منی زیرا که اثر امور نفسیه از سایر مؤثرات
قویتر است و علاجش دفع آن خیال و وهم است بهر وجه که ممکن شود **ششم**
آنکه درد دل یا معده یا جگر یا دماغ یا کرده آفتی یا ضعیف افتد و علاجش
اصلاح آن عضو است **قسم دویم** در استرخاء آلت و سببش اگر ضعف
بدن یا ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش از قسم اول گذشت و
… باب کرم و بعده تمریخ بشیر میش و عقب آن تضمید …
در ترک جماع لازم است و اگر قلت تولد نفخ و ریح بود در اسفل …
بنگرند که از برودت است یا حرارت یا یبوست و حسب آن تدارک کنند
و این قسم از قوت بدن و سلامتی اعضاء … انقطاع از چیزهای نفاخ
یا فتق ظاهر است و اگر وقوع جنسی از فالج بود یا اعصاب از انفصار حتی
بلغم سدد اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برف نشان وی تقدم

باهیه: ادویه قوة باه

تمریخ: آنکه چیزی تر به بدان مالند

و انتفاع

در وقت منی و سهولت خروج آن بی انتشار و علاجش آنچه در خارج
کاذب است و حقنه و حمول و متوج سیخنه را در اینجا اینز عام است و اگر آلت
او درین علت برسیدن آب سرد منقبض و مجتمع نگردد علاجش آنکه بنشاند
اکنون چند دوا که بتعظیم قضیب مخصوص است ذکر کنیم والت را
بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن مورچه و ماشران بمالند
و بالای زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند مجرب است و اگر
بآب گرم فش مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر بروغن
سفند مکرر چرب نمایند مر قضیب را و خراطین خشک یا علق
بیخ زلو خشک و روغن سوسن بسایند و طلا نمایند همچنین عمل کنند
فصل در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود سبب
برودت و رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی است و فقد
آن آثار حرارت و علاجش تنقیه است بمسهلات گرم و قی نفع تمام
و معجون الحدید و شراب فنجوش نافع تمام دارد و اگر شهدانه را
بجوشانند و بعسل آمیزند و بدهند بغایت سود دهد و اگر کثرت
وغلبه خون بود نشانی او اعتدال قوام و کثرة منی است و قوة
و علاجش

و علاجش فصد است و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هرچه مقلل خون
و منی بود باید داد و اگر حدت منی بود نشانی او رقت و صفرة و حرقت
منی است و علاجش تبرید است و تخم کاهو بغایت نافع و اگر ضعف
اعضا بود خاصه رو ... نشان او آنست که با ضعف باه بود و
عضو کواهی دهد و علاجش تقویت آن عضو است فصل در کثرت
شهوت و سببش اگر کثرة خون و منی بود خوبی رنگ بدن بدان
کواهی دهد و این علاج نشاید کرد و ضرر دارد اما اگر ضرورا افتد بفصد
و اسهال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدة منی بود و تبرید
کافی است و غسل بآب سرد نافع باشد و اگر کثرة ماده منی بود فقط
مع ضعف و قلت خون نشانی او کثرة منی و رقت و بیاض است
و کثرة نقیع و شونیز و تخم سداب و تخم فنجنکشت دادن است و جوارش
کمونی نفع تمام دارد و اگر قوة اعضا منی بود مع ضعف اعضاء رئیسی
نشانی وی است ظهور ضعف در عضو رئیس مع قوة اعضاء منویه
و علاجش تخدیر اعضاء منی است و تقویت عضو ضعیف و اگر ظهور
بثور و قروح یا حکه بود در اوعیه و مجاری منی نشان غلبه شهوة است ...

دفع برص بجمله ... تا چهار پاس سرل کند
کرکی بنده ... معقد رروانه ... دوم روز
۲۱۴ ... وغ کوکی ... از سر

وانزال بلذة تمام وسرعت شدن وانجاکه بثور متقرح شود الم ۲
پیدا بود وآثار قروح نمایان وعلاج قروح مثانه تدبیر آنست از فصل
واسهال وبحران واکثرة لولد نفخ بود دیدن چنانچه اصحاب
می شود نشان وی شدة نفوظ است وتقدم چیزهای نفاخه علاج اکر
حرارة غالب بود مبردات دهند واکر رطوبت زیاده بود مخففاة ومحللاة
باه دهند واکر سودا افزون باشد رک باسلیق زنند ومسهلات سودا دهند
فصل در دوامی ومذی وودی وبیشتر اکر کثرة منی وحدت وی
اوعیه وی بود تدبیرش در سرعت انزال کذشت اکر تشنج عضله
اوعیه منی بود نشان او خروج منی است یا نفوظ وسرعت ولواتر
قضیب وتدبیرش تدهین عانه وخصیه است وبعلاج تشنج کوشیدن
واکر ضعف کرده بود که شحم او بکداز دو بر آید ونشانی وی آنست
که بعد جماع چون بول کند چیزی سپیدی بر آید بی لذة ودفق و
ضعف آثار کرده پیدا بود وعلاج در ضعف کرده کذشت والقسم
بر سبیل مجاز در سیلان منی شمرده اند والا فی الحقیقة سیلان شحم
کرده شده نه منی واکر استماع کلام جماع وفکر درین کار بود که نفس

خواهش

روز چهار ده روز ... نبات
چهار ده روز ... روغن و شکر ... دوم دوا
دهند و ... ۲۱۳ روز اول ... از ... افزایند

خواهش منفرد ساخته سیلان آن کند علاجش قطع سبب است پس
اکر منی الکثرة یا منی الضعف یا منی الحذب حب الآس تدارک کند فایده
سیلان منی بزنان نیز افتد به همان اسباب که ذکر شد وکاه باشد که از
فم رحم افتد وتدبیرش قی کردن است ودر آب زن قایض نشستن است
دوای که هم را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت وبیخ سوسن از
هریک دو درم کلنار وبرک کل از هریک یک ونیم درم کوفته وبیخته در
یا در آب غوره بدهند دوای مذی وودی را سود دهد شهد انجیر بریان
کرده بعسل آمیزند وبدهند فصل در منی الدم وسبب او ضعف
خصیه وکرده است وعلاجش خصیه تلین در روغن مصطکی نهادن است اکر
بود کرده را قوت دادن فصل در کثرة احتلام وعلامت وعلاجش ۲
بحالت که در جریان منی کذشت وقطع سبب ... پشت بستن بموارد
کرده نفع دارد فصل در فریسموس واین مرضیست که قضیب دایم و قایم
بود ولواتر کند علاج اکر غلبه خون بود تنقیه وی کنند وتبرید کنند
واکر برودة ورطوبت قی فرمایند وچیزهای بادشکن بکار برند الکلا
وطلاء وروغن سداب بالنذر علی عانه وپشت فصل در غدیوط

واین مرضیست که وقت انزال غایط بی اختیار برآید وسببش ضعف
اعضای رئیسست وکثرة رطوبت وعلاجش تقویت است وشافه از اقاقیا
واشک وگلنار وصمغ وکندر ساخته بر داشتن خاصه وقت جماع
بروغن ناردین مقعد چرب کردن وعلی الخصوص باید که شکم خالی باشد
فصل در ابنة وآنرا علت المشایخ نیز گویند واین مرضیست که در امعاء
مستقیم حکه پدید آید وجماع کنانیدن خواهد وعلاجش اگر از ماده است
تنقیه نمایند واگر از غلبه مزاج انوثیت است بضرب واستهانت
فصل در اورام نشیمن وسببش اگر خون بود عظم ورم وثقل و حرارة
گواهی دهد واگر صفرا بود شدة حرارة بود علاج بعد فصد وحجامت
وساق رادعات طلا کنند ابتدای بعد رادع وتحلل لعده محلل
صرف چنانچه در باب اورام مضبوط است واگر بلغم بود به حادة بیاض
وعلاجش قی است ومنضج ومسهل بلغم دادن دارد باقلا ونخود با عسل
ضماد کردن واگر سودا بود با صلابت وکدورت باشد علاج ادکیه
ملینه ضماد نمایند وبعده منضج ومسهل سودا دهند واگر ریح بود عضو
منفخ باشد واز اثر ماده دیگر معرا وعلاجش تکمید است وکوی خورانیدن
واگر کفایت نکند

واگر کفایت نکند بقی ومسهل برهاراند اماقی در امراض نافع تر است
وبی خطر **فصل در ورم کیس** ورم که در کیس خصیه باشد فقط اعراض
ثقلت می باشد ومحسوس میشود واگر در بیضه باشد شدة اعراض
وتب وعطش پیدا می باشد **فصل در تعظیم** انثیین یعنی بزرگ
شدن خصیتین واین از قبیل سمن است نه ورم علاج بیخ نوکران
وتفاح وجلد خشخاش وحکاکه حجر الماشی باب کشنیز ضماد نمایند
واگر گل ارمنی وسرکه بیفزایند وبهتر باشد واین پوست را اگر
بپستان بهتر بزرگ شدن ندهد وتقلیل غذا شرط است **فصل
در قاقونا** واین مرضیست که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد وعلاجش
والیفه خون است وبعد تنقیه عام زلو بر قضیب مردان وفرج زنان
چسبانیدن نافع واصلاح غذا مفید **فصل در وجع** الانثیین
وسببش اگر ورم بود واگر ورم کرده باشد واگر ریح بود مشتغل باشد وتکمید ریگ گرم
وتدهین ادهان گرم کافیست واگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معتدله
بار ها گفته باشد شربا وطلاء واگر ضربه وسقطه وصدمه بود فصد لازم است
وضماد بنفشه وخطمی وعنب الثعلب ونیلوفر وکدو نافع **فصل در تصعد** الخصیه

کیس
خریطه

حجر الماشی
سنگ که در بیان
ماشی باشد

صدمه
مشت زدن

تصعد الخصیه

وبیش برودت است که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و در خاد
تسخین است فصل در ارتفاع الخصیه واین گاه باشد که بتعاد سوی
مراق رود و در ظاهر هیچ ننماید و چون چنین شود عسر بول و تقطیر
و فتور حرکات پدید آید اثار در ارتفاع اندک بجز وجع خفیف سببی
نیست بلکه گاه درد هم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد و علاجش
استحمام است و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام
و ابزن هیچ بزرگ گذارند و بستر پیچ ملکند فرود آرد فایده گاه
باشد که قضیب مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گذشت
بهر نزول خصیه فصل در حوالی الطحن و وی آنست که رگهای کیس
خصیه برآمده شوند چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش در حوالی
پای بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت
زایل شود فصل در استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه
علاجش مازو و آس و گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد
و طبیخ آن تنطیل کنند فصل در قروح قضیب و خصیه و حوالی آن
و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا علاجش مردار سنگ

وتوتيا

ولوتیا کنند زرور آو مرهمها و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند
دویم آنکه دیر مانده باشد و علاجش باین مرهم کنند زرود الاخوین
و مر از هر یک دو مثقال صبر و مردار سنگ و انزروت از هر یک دو درم
بروغن گل مرهم سازند فایده قرحه که در احلیل افتد حرقت بول
و درد موضع بران گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحه مثانه گذشت
فصل در ورم قضیب و تدبیرش از ورم خصیه جویند فصل در حکه
خصیه و قضیب و علاجش فصد و حجامت زانو و ران و اسهال صفرا
و تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل مالیدن و سپیدی بیضه طلا کردن
فصل در شقاق قضیب و علاجش از شقاق مقعد گیرند فصل در ثالیل
صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاج سیاه دانه و
بابیضه مرغ آمیزند و طلا نمایند و مبحث ثالیل مطلق رجوع نمایند
فصل در سده مجری قضیب و بیشتر اگر بثره بود بول بدشواری
آید و حرقت کند علاجش فصد است و بثره خرفه و تخم خربوزه و شربت
دادن و اسبغول بروغن بنفشه و بادام بر قضیب نهادن و چون
شیاف ابیض بروغن گل بشیر دختران چکانند در احلیل و اگر

شدید بود اندک افیون بیشتر آمیزند و اگر خلط لزج بود که بچسپد در
احلیل بول عسر آید بی حرقت و در بول خلط ظاهر شود فعلاجش مداومت دادن
و بطیخ و تخم خیار تنطیل کردن و در وی طبیخ روغن بابونه قدری آمیخته
زرق نمودن در احلیل و اگر تقطیر بول بود بعسر آید بحرقت و بخروج بلغم از بول علاج
اگر تقطیر بول بخارج قریب بود صبر و سپیده ارزیز بر روغن گل بچکانند یعنی پیچکاری
اگر قوی الوجع باشد بفصد صافن و حجامت بکنند **فصل در انعاظ**
قضیب یعنی بکج شدن قضیب و سببش باد یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش
بعد از ازالهٔ سبب تلیین عضو است بمالیدن روغنها و جز آن پس بدست راست
کردن در حمام راست شود **فصل در امراض صفاق** صفاق و ثرب و مراق تلیین
پوست شکم را مراق گویند و غشائی که زیر وی است صفاق خوانند و پرده
چرب غلیظ را که صفاق و مماس احشا است ثرب گویند **فصل در فتق** یعنی
و آن آنست که منفذ صفاق که در کیس ران واقع است بجانب خصیه بگشاید
یا پرده مذکور از بیجا بشکافد پس ثرب یا امعا یا باد یا آب در کیس خصیه
فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور ادره و قروه نیز
نامند و آنچه نازل در خصیه ماده غلیظ بود قروة الماء خوانند و این فصل
بر پنج

بر پنج قسم ذکر کنم **فصل اول** قیلة المعاء و نشان وی آنست که اندک اندک
فرود آید و بمشقت بالا رود و وقت رجوع قراقر کند و درین قسم گاه باشد
که قولنج افتد علاجش بستر نرم بمالند و روده بر گردانند و اگر روده بر نگردد
آب گرم ریزند و در آبزن نشانند پس از رد این ضماد بر بن خصیه و
ران و عانه نهند مصطکی و انزروت و کندر و جوز سرو و برگ سرو
و اقاقیا و گلنار و دم الاخوین [illegible] و حضض [illegible] و جمله را
برابر کوفته و بیخته بسریش ماهی سرشته در آب عنب الثعلب گداخته و
بر لته کشیده بگذارند و رفاده هموار بر بندند محکم تا سه روز بر بسته
دارند و مریض بر پشت باید خفته باشد و بعد سه روز برخیزد و بر فتق [illegible]
بکرد و هر چه مضر بود [illegible] پرهیز کند و پیوسته جوارش کمونی
بخورد و بجای که باین کار مخصوص است بسته دارند **قسم دوم** در قیلة الثرب
و نشان وی نیز عسر رجوع است اما بقراقر همین فرق کنند در معانی
و علاجش همانست که گذشت **قسم سوم** در قیلة الریح و نشانی وی آنست
که با سانی بالا رود و قراقر شدید کند علاجش چیزهای بادشکن
داده است و از بادانگیز پرهیز نمایند و موضع را بسته داشتن

قسم چهارم در قیلة الماء و نشانی وی آنست که کیسه خصیه سنگین و انباشته نماید و هیچ حیله آن بالا نرود و علاجش نشف آب است بدانچه در استسقاء زقی گذشت و اگر سود ندهد شکافته بزل کنند بطریق معروف است **قسم پنجم** در قیلة و قروة الحمی نشانی وی آنست که در غلظت و صلابت و بلدداه که در کیس خصیه میشود نه در جرم کیس و بهمین فرق کنند درین و در ورم صلب خصیه و علاجش تنقیه سودا است و به همه آنچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن **فصل در فتق** مراق البطن و فتق الارنبیه

باید دانست گاه باشد که صفاق از جایی ناف یا بالاتر یا فروتر از آن پاره شود و مراق سالم بود پس آنچه با تحت صفاق باشد از صفاق بالا آید و مراق را از آنجا بلند نماید و همچنان گاه که در محل ارنبیه یعنی کشاد ران شق در صفاق و در آنجا نتواند پدید آید و فتق البطن و ارنبیه زنان را بیشتر باشد و علاجش ربطان محل است به فائده ثقیل و عصابه محکم و ادویه پرهیز همانست

که در قبل

که در قبل گفتیم و بدانکه مرض بزرگ میشود و تدبیر اینی زیاده از این نیست که زیاده شدن ندهد

فایده در ابتداء قبل و فتق داغ دادن سیخ گرم انگشتان را نکته هر دو بار نافع گفته اند و همچنان رگ سبطر را که در بیخ ظهر از دست مخالف داغ دادن **فصل نتو** ایسره و وی اگر بوم ولادة شده باشد بسبب رده قطع ناف یا اسبب دیگر در هنگام در اصلاح کوشند بربط رفاید و جز آن اما چون مستحکم شود بهم گردد اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود یا از روئیدن گوشت زاید در ناف زیر پوست یا از آن استسقاء زقی که زیر پوست است و گرد آمدن خون انجا نشان فتق برگشتن فرو نشستن عند الغمز با قرا قر یا بقرا قر و نشان رطوبت صقالت و نشان باد لین بلمس و از آواز نقصان نتو با وا نگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدة صلابت بودن بر یکحالت و نشان جمع خون رنگ نتو بنفش یا سیاه نمودن است علاج آنچه از فتق باشد گذشت تدبیر آنچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقاء زقی یا طبلی گیرند و آنچه از روئیدن گوشت باشد تعرض نکنند

یا از اجتماع رطوبت باشد چنانچه در استسقاء زقی میشود

بنفش برنگ بنفشه

وانچه از اجتماع خون باشد زلو بران چسپانند و ادویه قابض
که دهن رگها به بندند و در رحم قوی ذکر یافته حمول سازند تا باز بر نیاید
سرفلفل

باب در امراض که مخصوص بزنان است **فصل** در عقر یعنی حمل نا

وسببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب
ساذج یا مادی علاجش حسب سبب توان کرد و دلیل حرارة رحم
حرارة غلظت و سواد خون است و دلیل برودة رقت و
دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرج است
و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان رطوبت است از رحم و انچنین کس
اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و بچه مادی بود از لون رطوبت
سایله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش
تهزیل است و اگر افراط لاغری بود علاجش تسمین است و اگر
حیض بود علاجش آن و اگر ورم رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت
وی بود علاجش دفع سبب است و هر یک از ین در محل خود ذکر شده
و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ عانه است
و ظهور باد از فرج وقت جماع با آواز علاجش کمر باد است مجمع نار یا
شاخ

نهادن

نهادن و روغن بید انجیر بقدر سه درم همراه ماء الاصول بهر روز
دادن و بگوشت طیور غذا کردن و اگر وقوع افیقی بود و آنچه رحم چون
ورم صلب یا رتق یا ثؤلول و ما نند آن بر دهن رحم او شود علاجش
ازالهٔ سبب چنانچه بیاید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند
و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود
و نشان وی درد رحم است وقت جماع و تدبیر وی در سیلان رحم
می آید و اگر امور خارجیه بود چون سرعت برجستن زن بعد انزال
و حرکت عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم اند علاجش
منع سبب است **فائده** گاه باشد که عقر از جانب مرد بود در ینصورت
علاج مرد باید کرد فساد مزاج منی وی دریافته و بر حقیقت عضو
مطلع شده و گاه باشد که زن را اصل خلقت منی مرد یا زن قابل تولد نبود
با الخاصیت مشابه بعضی اشجار و هر گز بار نده هند و عقر حقیقی همین است
و این را علاج نیست بالجمله امتحان عقر حقیقی از مرد است یا از زن
آنست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب
ایستد و ته نشین نشود عقر از صاحب وی باشد **بیان** ادویه با الخاصیت
حمل نا گرفتن

باری می دهند برا احتیال براده دندان فیل یکمثقال بخورانند
یعنی حمل
دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از آن نوشانند چنین مایها
خصوصاً پنیر مایه خرگوش فرزجه فرمایند و متصل پاک شدن حیض
و عنقریب مجامعت نمایند **فصل کثرت اسقاط** یعنی بسیار افتادن
چنین سببش امور خارجیه بود یا نفسیه یا بدنیه و منع سبب کافیست
و تفصیل اسبابش از عقر جویند که این هر دو متحد الاسباب بند در اکثر
نا زائیدن
فصل در عسر ولادت و تدبیر وی حسب تقاضای هوای و حال
سخت
پوشیده نیست و طریق صواب در حق حیانی خاصه آنانکه ولادة
اینها بعسر باشد آنست که از ماه هشتم بشر شروع کنند نوشیدن مقدار
هضم و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و ابکرم
زائیدن
بروی ریزند و در آب زن نشانند و تدهین نمایند و چند قدم
بر زن
بکردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله و پیش از این باید
دایه
که ابول و غایط خود را خالی کند و از بسدو برودتها و ترشیها
احتراز کنند و بردر و حرکت نمایند و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر
پایشی زور کند و قابله روغن بادام یا روغن کتان و لعاب تخم کتان

پوست بار / پوست گوسفند — بجوشانند — دیودیه ... — ترمس ۲ درم — درابهل — پرسیاوشان

یمکرم بر فم رحم ریزند و بسیار مالند تا طفل بسهولت برآید
در بیان ادویه که بالخاصیت عسر را یسر سازد و سنگ مقنا
سخت راحت
طیس قطعه کلان در دست چپ دهند دیگر لسر بر زانو راست
بندند دیگر دارچینی خورانند و اگر حلیتت با جند بید ستر
امیزند و بدهند زود اثر کنند اما اگر حرارة نباشد تو انداد
دیگر پوست خیار شنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بپزند و
شربت بنفشه با نخود آب امیزند و بخورانند مجرب است و
حوامل را عطریاة بسیار نباید شما یند خصوص وقت
وضع که قطعاً تجویز نیست **فصل** در احتباس مشیمه و موت و نشان موت
بند
جنین آنست که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متعفن
زند و علاجش مبادرت و در اخراج حب باید که منکطر امتیع و
مرکب دوا
پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم ترمس و بودینه از هر یک
خون دوبرادر ۳ نام دوا
دو درم بجوشانند و عطر آورند و لشما یندن کندش و شونیز
و باده مثقال نبات بنوشانند
وجز آن و چون آمدن کیرد دهن و بینی اشرا بکیرند تا قوت دوا
زن را
و عود دهد و اگر پوست مار و سرکین کبوتر مجموعا یا تنها بخورند

و دود آن بر چشم رسانند زود برآرد و اگر هیچ حیله بر نیاید

قطع جنین باید کرد و قوابل که باین کار مخصوص است میدانند طریق

آنرا **فصل** در احتباس نفاس و تدبیر وی از احتباس طمث

جویند **بیان** ادویه که در رحم را که بعضی زنان را بعد ولادت

افتد ساکن کند تخم کتان را بجوشانند و بر رحم رسانند و دیگر شیر

خر نیم گرم کنند دیگر آب سعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی نوشانند

و بر رحم رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد توان دادن پوست خشخاش

یعنی کوکنار زنانی در آب ترکنیند و قدری از آن بنوشانند **انتباه**

گاه باشد که باسقاط حاجت افتد و تا ضرورت نبود ارتکاب این نباید

کرد خصوص بعد ظهور و تدبیر اسقاط اینست فتله از کاغذ بافته

بدهن رحم بگذارند و اگر این را بقطران یا آب حنظل یا بطبیخ

یا بزهره گاو آلوده ساخته باشند قوی‌تر باشد دیگر انگژه دو درم

نیم درم و سداب خشک سه درم و مرمکی درم بکوبند و بطبیخ ابهل

صبح و شام این یک شربت است و غذا نخود آب باشد دیگر تریاق

اربعه نافع باشد هر چه در اخراج مشیمه و جنین میت است نافع و هنگام

اسقاط

اسقاط نخست استحمام و تدهین شکم بروغن بید انجیر و شرب

امراق چرب لازم است بعده مسقطات کار بستن و پس از اسقاط

مقل و خردل تبخیر کنند تا خون سایل شود و غلیظ نگردد **فائده** گاه

خواهند زن بار نگیرد و تدبیرش این است که بعد جماع زن را

فرمایند یا هفت بار یا نه بار فوراً بر جهانند بعد انزال عطسه

آورند و سر قضیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن یعنی بلغزانند

دیگر فلفل بعد جماع بر داشتن دیگر سرگین موش با شهد فرزجه

ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید سرگین فیل خشک کنند و با شهد

بخورانند زن را **فصل در رجا** و این مرضیست مشابه بحمل و فرق در حمل

و در رجا از بجا آوردن هنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست بر زنان

و همچنان فرق در رجا و استسقا بر ماهران بالجمله صلابت که

در رجا میباشد از هم فارق است و بیشتر اگر ورم صلب رحم بود پدید

می آید و اگر انصباب خلط تا لولد تحرکی بود در عقر گذشت و اگر

لولد صوریه ناقص بود در رحم جهت استعمالش بر آبزن فقط استعمالش

تدبیرش اسقاط انگشت مسقطات جنین **فصل** در کثرت طمث یعنی

افراط خون حیض وانچه در غیر معتاد ایام اید مسمی است باستحاضه
وسببش اگر بسیاری خون بود اثار امتلا پیدا بود وعلاجش
تقلیل اوست واما لا بربط وتدبیر ودخیم محاجم زیر ان وبعد
فصد جهت قبض قرص کهربا دهند وشاف ممسک بر دارند
واگر رقت وحدة خون بود اثار صفرا پیدا بود وعلاجش
تنقیه است وتغلیظ خون وقرص وشاف که در دعوی گذشت بکار
بستن وصندل بر عانه طلا کردن واگر کثرة ماییه بعلت بلغم پیدا بود
وخون رقیق وسپید وعلاجش تنقیه است واگر حدة وکثرة سودا بود
سیاهی خون یا مکورة یا خضرة آن گواهی دهد وعلاجش تنقیه سوداست
بفصد واسهال واگر بواسیر الرحم یا قروح آن بود تدبیر آن
کرد واگر انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادة تدبیرش از قروح
وشقاق رحم جویند واگر زوال بکارة بود علاجش در شراب قابض
نشانیدن است وبطبخ قابضاة قبل نشستن وبروغن گل چرب
ساختن وخاکستر درخت انگور بخرقه نهاده روفاده مانند بر قرحه
بستن وقافیه با دوغ بسائیده دادن وشقاق بمراهم تدارک
تمام کنند

کردن

بربط بغل

کردن **فصل** در جروح وقروح ونشان وی لزوم وجع
وخروج ریم فقط یا خون فقط یا هر دو بهم امیخته با جمله قرحه
بی ریم نباشد علاجش تا که جراحت ریم نکرده باشد ومانع نباشد فصد
بکنند واصلاح غذا نمایند وقرص کهربا دهند وحقنه وفرزجه
حابس بکار برند اما اگر جراحت ریم کند قرحه این باشد تدبیرش
حقنه برحم کردن است بروغن گل وبروغن بنفشه وآب شکر
بهم امیخته تا چرک پاک شود وبعد مرهم باسلیقون بروغن گل
حقنه نمایند تا لغز کنند واگر قرحه در عنق رحم بود فرزجه ادویه مذکور
کفایت کند وبحقنه حاجت نباشد شهد فقط یا در شیر جوشیده
بصوف یا پنبه حمول کرده در تنقیه رحم نفع تمام دارد وعند شدة
وجع افیون وزعفران وشیر زنان حمول سازند **فصل** در
شقاق رحم ونشان او ازدیادة وجع است وبر آمدن ذکر خون
آلوده خاصه اگر در عمق بود وعلاجش بمراهم که در شقاق کار
اید کنند ومراهم باسلیقون یا پیه بط بروغن بنفشه نفع تمام
دارد گاه باشد که سبب ولادة نازله بکارة بجای پرده که درمیان

فرزجه مرکب نام دوا است که از وی فتیله سازند

دبر و قبل واقع است بشکافد و علاجش از مرهم مغز ساق گاو
و موم سپید و پیه کرده بیز کنند و سنگ جراحت کثیر المقدار
سائیده بر فاده نهاده بر بندند تا بعضو لاحق شود و از
هر چه مضر شود پرهیز د فصل در حکه رحم و علاجش همانست بعد
تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و پخته و غلث
یا شراب یا سرکه آمیخته حمول ساختن است لعوق و روغن گل
و حکه بقل و بنفشه مالیدن و حکه بقل را تدبیر همین است فصل در بواسیر رحم
و وی همچون بواسیر مقعد بود و علاجش همانست که در بواسیر مقعد
گذشت فصل در بثور رحم و وی بلمس معلوم میشود و باشد که خارش
کند و علاجش تنقیه و تعدیل است و مرهم اسفیداج مالیدن
اگر بثور در عمق باشد دارو در رحم حقنه کردن اگر بثور غایر باشد فصل
در ثالیل رحم و این نیز بلمس معلوم میشود علاجش فصد و اسهال
سودا است و بطبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن
ساختن و مدام قبل نشستن فصل در ناصور رحم و وی
قرحه مزمنه است و تدبیرش گذشت فصل سیلان رحم یعنی برآمدن
رطوبت

رطوبت از رحم و علاجش تنقیه است و تجفیف است بمراعاة حرارة و برودة
مزاج فصل در سیلان منی زنان و فرق در منی و رطوبت اینست که
رطوبت با عفونت باشد و منی بیبوی تر و با قوام تر از لنبته رطوبت
بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان است فصل در احتباس
طمث یعنی بند شدن حیض و سببش اگر قلت خون بود نشان وی نحافت
بدن است و جز آن از لوازم وی و علاجش افزودن خون است با غذیه
مقویه و اگر غلظت خون بود بسبب برودة یا نحافت خلط غلیظ تقدم
اسباب و وجود آثار برد و پیدا باشد و علاجش تنقیه اخلاط غلیظ است
و استعمال ملطفات شربا و بخورا و اگر انسداد افواه عروق رحم
بود نظر کند که موجب آن حرارة است یا برودة یا یبوست و موجب
آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد و اگر موجب انسداد
انضمام قروح رحم باشد علاج نپذیرد لیکن جهت امن از افا[illegible]
کثرة فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازم است و اگر رتق بود باشد
که ذکر رتق می آید و اگر فربهی مفرط بود که مسالک را بند کند علاجش
تهزیل است و انحراف رحم بود تدبیر سیلان وی نمائیم فصل در رتق

و وی آنست که چیزی زاید بر فم فرج یا بین فرج و رحم یا بر فم رحم
پدید آید اول مانع دخول قضیب و ثانی دخول تام و ثالث مانع دخول
منیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دستکاریست **فصل**
در نتو رحم یعنی بر آمدن رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن
و مقعد درد عظیم پدید آید و کثر از رعشه افتد و در فرج جسمی نرم
محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیه امعا کنند بحقنه و تنقیه
مثانه بمدرات و بعده روغن زنبق یا گل بگیرند و قدری روغن خلوق
و قدری غالیه در آن آمیزند و نیمگرم در رحم چکانند و بر آن جا
پس بر پشت خوابانند و ران ها بردارند بنوعی که کشاده باشد و بهم
نپیوندد و دایه را فرمایند تا مرغی کرد اکرده ساخته و بیخ قابضه
که در شراب مطبوخ باشند تر کرده و در سحوق اقاقیا و سک
و رامک آلایند بوساطت آن رحم را بردارد پس آن کرده
بهمان جا بدارد و بر فاده دیگر فرج را محشو سازد و بعصابه
بربندند بنوعی که لایق بود پس بر عانه و نواحی فرج قابضه
ضماد نمایند و بر کمر که مایل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط بکنند

تا ۳ روز بر همین هیئت بگذارند و از هر چه مضر بود و محرک با شد
اجتناب کنند و پیوسته عطریات ببویند و روز سیوم بر خیزد و
آن کرده را و در کرده تجدید نمایند و مربوط العصابه مشی کنند بر فق
تا خلط جمع شود **فصل** در سیلان رحم یعنی مایل شدن رحم بجانبی
و وی بلمس اصابع معلوم میشود قوابل که الیضاً در وقت جماع لازم
آنست و باشد که زحیر آرد و بول و غایط حبس کند علاج اگر سبب
امتلا و استرخا در کهما بود از خون فصد صافن کنند از محاذی
شق مایل و اگر بقبض بود از اصابت برد در آبزن مرطب
و روغن بابونه و پیه بط مالند و اگر انصباب رطوبت بود بر رحم
تنقیه نمایند بایارجاة و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قابله را
فرماید که بانگشت راست کند تمر قرطیی یا شحوم را بر انگشت
نمایند تا اذیت ندهد **فصل** در اورام رحم و بیشتر اگر ماده حار بود
نشان وی تپ حرارت و التواتر نبض و فساد معده و وجع
و ظهور وجع در عانه یا قطن حب وقوع ورم مقدم رحم
یا موخرش و در خاصرتین اگر بهر دو جانب بود و بخلاف همانست

از محاذین برابر

اب که در وی دو یه پخته باشند و در ظرف انداخته و بیمار را در آن نشانند

یہ نسخہ باد فرنگ کا ہے
رسکپور ۶ ماشہ
مرچ سیاہ ۶ ماشہ
لونگ ۶ ماشہ
لیموں کا عرق
۱۰ دانہ
یہ دارو اور یہ لیموں کا پانی ... کر کے گولی ... اور گولی ... بقدر

که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند و بشکافد تدبیر قرحه رحم کوشند
و اگر بلغم بود و وجع نواحی عانه مع الثقل پیدا بود و علاجش تنقیه است
و آنچه در ورم سرد مثانه گذشت و اگر سودا بود نشان وی ظهور
صلابت است و سیلان رحم و قلت وجع و کثرة ثقل و علاجش تنقیه سودا است (و سیلان)
بفصد و استعمال مراهم و شحوم و ادهان زرقاً و حمولاً مطلقاً و لطخاً
ثبت و خطمی آبزن ساختن شبانروزی دو با **فصل** در سرطان
رحم و این اکثر عقب ورم گرم رحم افتد و نشان او صلابت و حرارة
و ضربان است و در زنا جاب سینه ایمکن و پشت پا متورم فرزن و بهر
چند مرض مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوة نگیرد با صلاح
همیکوشند باستعمال مراهم در وی نشان و جزء آن و مرهم رسل خاصیت
عجب دارد و جهت تنقیه سودا گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت
برند طبیب واجب **فصل** در دبیله رحم ورم چون پخته شود و سر نکند
دبیله نامند علاجش اگر در دهن رحم بود شکافند تا ریم بر آید و اگر در قعر بود
مدرات نوشانند و ادویه مرخیه ضماد نمایند و همچنین تدبیر ملازم (ضماد چیزی تند از سر بدن گذارند)
باشند و اگر دیر کشد الجزو خردل جوشانیده و لطخ او حقنه
رحم کنند

رحم کنند و چرم اینها کوفته بر محل ورم بر عانه ضماد نمایند و بعد انفجار
به تنقیه ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت **فصل** در اختناق رحم
و این مرض مشابه است بصرع و غشی و لیکن در وی کیفیت از دهن نمی
آید اضطراب پی افتد اما بیهوشی مفرط نباشد که هرگز چیزی
نمشنود علاج در حال مرض تدبیر همانست که در غشی و صرع گذشت و الا (نمشنود)
آنکه چیزهای خوشبو قطعاً نبویانند بلکه گوگرد و مقل به پیش بینی
سوزند و عطریات در رحم مالند و دغدغ کنند و اگر جماع ممکن باشد
خاصه اگر عدم جماع و ترک منی باعث بوده باشد نفع تمام دارد
و در اینجا گر حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند و در (طمث بند شدن حیض)
حال افاقت حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد **فصل** در استسقاء
آب در رحم و نشان او احتباس حیض است و ظهور حالتی شبیه باستسقاء
زقی باشد که گاه رطوبت از رحم بالا آید علاجش تنقیه است و مدرات
و آنچه در استسقاء زقی و سیلان گفته شد بکار بستن و جوع و ریاضت
نفع تمام دارد و گویند خریق پیسه حمول کردن اثر کند دارد **فصل**
نفخ رحم و نشان وی انتفاخ عانه است مع الوجع و از زدن دست

چون او از طبلی اکدن و لهذا البعض در تعریفش گفته انو حالیست
شبیه باستقا طبلی علاج تنقیه بدن با دو خانید باقیاه حقنه و فرزجه و
ضماد و تکمید و ابزن و هر چه در طبلی است در انجا بکار آید **فایده**
غدیط و انبه و عاقوتا هر زمان نیز میشود و تدبیرش بهالت گرد و زکر
مردان گفته شد **باب** در امراض ظهر و اطراف یعنی انچه بر پشت
و دست و پا تعلق دارد **فصل** در حدبه و آن زوال فقار است بقدام
یا خلف یا یمین یا یسار آنرا که بقدام بود و تضع نا مند و انرا
که یمین یا یسار باشد التوان خوانند اما حدبة الموخر نامی علیحده
ندارد و حدبه حقیقی همین است و اسباب حدبه مطلقا پنج است یکی ورم
عضله نواحی فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود سیوم رطوبت
مایی که در جرم رباط فقار نافذ شده ارخا نماید چهارم تشنج رباطات
مذکور پنجم سقطه یا ضربه اما انچه سببش باد غلیظ باشد مسمی است
به ریاح الافرسیه بالجمله علامت ورمی تقدم وجع صلبت حجم
ماده و علامت باد شدة وجع است بی تپ و علامت رطوبت
سپیدی بول است و تقدم تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه
افتاده
ظاهر است

رباط رگهای سفید

فرسیه قسم الثالث از حدبه

و بیمار را در ان نشاندنی بطوری که در وادی... باشد... اندر اختر

۲۳۷

اگر از تحلیل شود و غرور از نند ... مصری ... و کاونیم ... تحلیل
سبت شش درم روغن کاو ... ورم و شیر ... تخم ... از نند ... کنند
دو از ده درم ... زنار ... روغن ... بریان کنند

ظاهر است علاج در وی فصد و تلین شکم حسب حاجت
ضماد استعمال نمایند و هم انچه تدبیر ورم است بعمل آرند
و علاجی بیح الکلیه گفته شد بکار برند و در رطوبت همان
کنند که بریحی و در تشنجی انچه بحث تشنج مطلق گذشت و در ضربه
و سقطه مهره را بجا آرند و اگر فرورفته باشد بجذب فقار بوضع
مهره
محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل یا قدری عاقر قرحا سرشته
شاخ
و اگر برون سو باشد و آن بند دو هر چون که بود بعد رواد و دیه
قابضه ضمادی نمایند جهت محافظت **فصل** در وجع ظهر یعنی درد
پشت و سببش اگر در قوع بود مزاج ساذج بود نشان او احتباس
سردی است و در ریی ثقل و انتفاع از سخونت و علاجش تسخین است
گرمی
اکلا و ضمادا و اگر تولد بلغم بود در ان یا انصباب وی بران نشان او
یحقق
وجع مع الثقل است پس تقدم تناول چیزها ی مبلغم بعد تولد بلغم گواهی
دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب و جز آن که تحریک ماده
نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال شیاف
یحقق
النقع اما در انجا که بلغم منصب باشد تضمید محلاة در اکثر کفایت کند

ضماد ... از بند ... گلاره ...

محلاة تحلیل کننده

۱۷

پي تنقيه واكر تدا خل ريح بود در ظهر نشانش همانست كه در انصبابي رفت الاثقل كه در اين تنها شد يا كمتر باشد اما در اكثر در وي منتقل بود علاجش نيز همانست زيرا كه اصل اين بار بلغم است و اكر كثرت جماع بود علاجش ترك جماع است و تدهين پشت به روغن كل و سوسن واكر كافي نشود تنقيه بلغم نمايند واكر ضعف كليه بود علامت و علاج آن كذشت و اكر امتلاء رك پشت بود از خون نشان وي آنست كه از ابتداء فقره پشت تا قطني درد كند و ضربان و علاجش فصد باسليق و مابض است و تبريد پشت باً وطلاً واكر نشان ركت رحم بود چنانچه بعضي زنان را وقت امدن حيض ميشود جهت فراغت نيامدن علاجش ادرار حيض است و تدهين پشت به روغن كل

فصل

در وجع خاصره و علامت و علاجش از وجع الظهر جويند

فصل

در وجع المفاصل يعني درد بندكاه و عام است كه درد با ورم باشد يا بي ورم بالجمله آنچه در مفصل سرين افتد وجع الوركي نامند و آنچه از ورك بجز دپايي فرو ايد عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل كعب در انكشتان پاي افتد نقرس كويند و اين بيشتر در ابهام پاي ميشود

اما آنچه

اما آنچه مفصل اطراف افتد نامي عليحده ندارد و باسم مطلق كه وجع المفاصل است مسمي است چونكه ساير قسامش در اسباب و علاج متحد اند تدبير كلي نوشته مي آيد و بعضي امور كه مخصوص اند اشارة بدان كرده خواهد شد بدانكه سبب وي اكر سوء مزاج ساده بود كرم و يا سرد يا خشك نشان وي آنست كه بتدريج حادث شود ثقل و ورم هيچ نبود پس اثار مخصوص هر كيفيت بر وي خود كواهي دهد و علاجش تعديل است شرباً و طلاً اما سوء مزاج رطب سبب وجع نشود و اكر كثرة خون بود نشان او حمرة عضو است و تمدد و ضربان و علاجش فصد است از طرف مخالف اكر علت در يك طرف بود و الا هر دو طرف و ايضاً اكر علت در يد باشد اكحل زنند و اكر در اصل باشد و اكر در رجل باشد باسليق و هر چونكه باشد خون وافر كيرند بعده حسب حاجت تليين شكم كنند و شربه معدله دهند و در ابتداء او تزايد مرض رادعات طلا نمايند اما بعد فصد و عند شدة و رد تحذرات نيز بيفزايند و قريب بانتها مرخيات ضماد سازند چون بنفشه و خطمي و بعد رسايندن بانتها محللات چون اكليل و بابونه بكار برند ضماداً

ولعاب آمدن ... ماشه جو این خوراسهالی ... ماه
این سنت این هر سه را در آب ... کرده ساز دیگ کرده سا در وقت صبح
در چلم کشند تا سه روز

اورنظولا واگر فساد خون بود بسبب ابتحاش صفرا در وی آثار
(آنچه ماشیاه برظاهر بدن ریزند)
صفرا نیز پیدا بود چون شدة وجع و حرقت و حرارت و علاجش
نیز فصد است و لیکن اما در نیی با خراج خون کثیر حاجت نیست و بعد
تنقیه استعمال مدراة بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلا در
نشاید و سکنجبین در این جهه انفع اشیا ست اما بسیار تدرش
نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا صرف پیدا بود و علاجش تلیین و
قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست و بدانکه از صفرا صرف
وجع المفاصل نادر است که پدید آید و اگر بلغم بود نشان وی کثرة
ثقل است و دیگر آثار برودة و علاجش قی است و اگر کفایت نکند بمنضج و
مسهل پردازند بکرات و بعد تنقیه تمام مدراة حار دهند و در نیجا کاه
رادع صرف و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشانش سیاهی (کمودة)
(پس گردانیدن ماده)
لون است و قلت وجع و تمدد و کثرة صلابت ورم و علاجش فصد است (سخت)
و تنقیه سودا بمسهل بعد نضج تمام و تضمید مراهم ملینه فایده چون
فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر
بگیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بند کنند و تلطیف ماده کوشند بعده
بفصد

بفصد پردازند و اگر ریح بود نشانش انتقال درد و شدة
عقد است و علاجش گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری
دادن است و روغن گل مالیدن و تنقیه بلغم و تجویز هضم متوجه بودن
ولنوعیت از ریحی که از شدة آن هدت با استخوان میرسد و آشرامی شکنند
و فالسدبی سازد و سیمی است برنج اشکر و تدبیرش اخراج خون و تنقیه
صفراست تنبیه وجع مفاصل که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب
باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع است اکلا و طلاء و
خصوص در بلغم لیکن باید که چون بخورند با زیره و زنجبیل امیزند تا
معده را ضرر ندهد و در اثنای اکل او مفصل را بموم روغن چرب (میان)
دارند تا عضلاة مفاصل آسیب نرسد دیگر ادویه شکن وجع سورنجان
سپید و نبات مساوی کوفته بخته سه درم با آب سرد بدهند کشنیز خشک
سه درم باهم چند شکر دهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم باهم چند
(دوچند) شکر دهند دیگر اسبغول در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته طلا
نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند فایده اگر استعمال ادویه مخدر دارند (پس گردانیدن ماده)
در نقرس و جزء آن اختلال دماغ پدید آید باید که آن دوا از دور ازخضوب

ویطلی بابونه وخطمی تنطیل نمایند بران عضو تا ماده ازدماغ بمحل خود

بازکردد وهرکاه دروجع الورک وعرق النساء ورک عرق النساء کشوده

ادواء نشود داغ دهند

درعرق النساء نیز نافع است ونشان این رک انست که کهره دار باشد

واحوط درداغ انکه سیخ آهن کرم کنند وبالاتر از شتالنک چهار انکشت داغ

دهند درعرض ویکداغ بر بیخ خنصر وبنصر پشت پای بهد خطها نند واستعمال

چوب چینی بشرایط محافظت اغتنام دارد درانواع امراض مفاصل

وغیرآن **فصل** در دوالی ودوالی انست که رکهای ساق سطبر وبزرک شود و

علاجش تنقیه سودا وبلغم است وبعد فصد رست واسهال وقی رکهای مذکور را

فصد کردن تا ازدیاد آن ماده برآید وپس از ظهور خفت سپیده بیضه بر ساق

کشند یا بر بندند باعتدال تا ماده دیکر سر نریزد **فصل** در داء الفیل وآن

انست که پای مریض چون پای فیل نماید وعلاجش نیز همانست که بدوالی کذشت

واکر شدید بود متعرض نباید شد **فصل** در وجع العقب یعنی درد پاشنه

وسببش اکر زخم بود مرهم نهند واکر ضربه یا سقطه بود کاه شیشا وکل ارمنی

باب کلاب نهند وآب سرد بر ریزند وباشد که حجامت کنند واکر فشاردن

بود تدبیرش نیز همین است واکر انصباب مواد بود واکر ماده

سورنجان ... بشرآن رشاکه بهر ... سخت بود ... ورد ... ونقرس وقوالی

سفید ... بدرست ... بالخاصه ... وجراحت ...

فصد واکر دیکر است قی واسهال باید فرمود ودر حار روغن کل ودر بارد

روغن بابونه وفرفیون وقسط مالند **فصل** در وجع الرجل واین مرض

انست که کف پا درد کند وپای نهادن متعسر بود علاجش عدس در سرکه

پخته ضماد نمایند واکر خون غالب شود فصد مقدم دارند **باب** اثر حمیات

یعنی تبها واین سه کونه باشد حمی یوم حمی خلطی حمی دق **فصل** در حمی یوم و

این تبی است که بروح تعلق دارد ودراکثر بیک روز زایل میشود

ولهذا بدین نام مسمی است وآن بحسب سبب باسمی مخصوص است چنانچه غمی وهمی

وفزعی وفکری وغضبی وفرحی وسهری وقشفی وتعبی واستفراغی ووجعی و

غشیی وجوعی وعطشی وسدی وتحصلی وتخمی ووری وشمسی وناری و

غذائی ودوائی وزکامی وشلی وزحیری ومعنی هریک معلوم است وهوا

ازین سبب چون مفرط میشود روح را کرم میکند وتبی آرد پس اکر تعلق

حرارة بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را بنین نسبت

روحانی سازند وچون حمی یوم نفسانی وحمی یوم حیوانی وحمی طبیعی

واز ظهور ضرر تبی در روحی ازین ارواح تعلق وانست که درکدام روح تعلق

کرفته وعلامت حمی یوم علی الاطلاق انست که حرارة او یکسان بود وظهر

مشابه حرارة که از ریاضت یشود و از اثار عفونی و دق صفرا بود

و در اکثر بیک شبانروز منقضی شود بشرط که منتقل بحمی دیگر نشود و

علاجش از الة السبب است بهر چه در خور وی بود و بدانند که در اینجا

تب از غذا باز ندارند مکر در حمی الیفنا استفراغ نفرمایند مکر سری که بیش

امتلا بود و در استحصافی که مع ذالک بدن ممتلی باشد و در حمی که ورم نقل

موجود باشد و در سدی که حار بود و پوشیده نماند کرد لک در ریاضت معتدل

و استحمام در استحصافی النفع است و در سدی نافع استحصافی انست که مسام

بسته شود ضیق و بشره کثیف کردد و سدی انکه در عروق ضیق ماده بند

شود اما قشفی انست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام و مانند آن

هم چه تحلل فضول باشد را فع شود خواه ببده انجامد یا نه و زحیری

الکسیج همچون دیگر امراض نیز خالی از ان نیست که احداث تب مذکور

بوجه میکند یا استفراغ اما تخصیص او بذکر بجمل که بنا بر کثرة وقوع او

باشد بنا بر اتفاق قسم درحمی خلطیه و چون خلط چهار است بچهار

قسم این فصل منقسم شد • قسم اول در دموی یعنی خونی و این دو کونه است

یکی انکه خون کرم شود فقط و افزون کردد و تب آرد دوم انکه متعفن

ودویم انکه متعفن شود و این تب را علی الاطلاق مطبقه

خوانند و آنرا که غیر عفنیت سونوخس نیز نامند و نشان

این تب از اثار غلبه خون یا عفونت آن و الیفا از نکسار بدن

تب و نیامدن عرق پوشیده نیست و در عفنی کدر بول و براز

لازم است و کذالک هم اعراض در بودن آن بودن لنسبت بسونوخس

و علاج این تب اخراج خون است بهر وجه که ممکن باشد و اسهال

و حب حاجت بتنقیه و تصفیه کوشند بالجملة افراط تبرید درین

تب منع است تا حمیٰ سونوخس نه انجامد و در سونوخس خون هر چند بیشتر

کیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون باشد

تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ بود تلطیف نمایند بسکنجبین

ساده و هر چه تلین طبیعت است باید داد و هر کاه بعد بحران

ماده و در رکها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر بیست درم بستانند

و بجوشانند و کف برآورند و پانزده درم سکنجبین آمیزند

و بدهند و انجا که اسراف با فصد دادن حموضات نیز ضرر دارند لعاب

بهدانه و اسبغول باید آمیخت و شربت بنفشه تعلق باید کرد و اکر

عوض حموضات چیزی دیگر دهند که هم تپ را نافع باشد و هم
سرفه را نیز مضر نبود بهتر باشد و درین تپ عناب جوشانیده
و چون کهرو حنظل و سرفه سو را کنند و هم آن بنزار دو از روغن بادام
اب پیخوشانیدن و مداومت نمودن اثر تمام دارد خاصه انجا که
تغلیظ مطلوب بود و اسبغول فقط در تصفیه خون کفایت دارد
قسم دوم
واب الو نیز نافع ترست و سرفه را هم مضر بسیار نیست و در صفرای
مفرد و مرکب بابلغم و نشان صفرا وغیره در مقدمه کتاب گذشته است
درینجا باید دانست که اگر ماده صفرا داخل رگها عفن شود تپ لازم
می باشد و یکروز در میان اشتداد میکند و این را غب لازم گویند
پس اگر ماده مذکور در رگهای حوالی دل و معده باشد اشتداد اعوارض باشد
و تپ را محرقه خوانند و اگر خارج رگها عفن شود غب دایره نامند
پس انجا که ماده صفرای غالب بود غب خالص گویند و اگر با بلغم
مرکب بود و ترکیب او شدید باشد چنانچه امتیاز بینهما نتوان
کرد و نوبت غب خالص از چهار ساعت تا دوازده ساعت است
و در اکثر تا هفت ساعت منقضی می شود پس اگر زیاده میشود
از دوازده ساعت منقضی اگر غیر خالص نامند و اگر ترکیب

بشره نبود شطر الغب خوانند بالجمله خاصه خالصه دایره انست
که یکروز آید بشره و یکروز نه مگر انکه در غب تپ شود و خالصه
وغیر خالصه دایره انست که یکروز بشوة آید و دوم روز مگر
اندکی تغیر پدید آید اما اگر شطر الغب هر دو ماده بلغم و صفرا خارج
عروق عفن باشد خاصه وی انست که یکروز آثار تپ بلغم پدید آید
و روز دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زیرا که بلغمی
هر روز نوبت کند و صفراوی یکروز در میان اگر هر دو
داخل عروق باشند آثار هر دو لازم بودند و بعد از انکه یکروز میان
تغیری ز ان پدید آید و اگر صفرا داخل عروق باشد و بلغم خارج آن
صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و درینجا نیز زاد در میان
اشتداد لازم است کما لا یخفی و این هر سه نوع شطر الغب
وغیر خالصه مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم
داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی یکروز میان آید و
نوبت صفرا عوارض با اشتداد تمام نماید و این نوع شطر الغب
خالصه موصوف است فایده غب خالص لازم زیاده از یک هفته

وغب خالص دا اثر زیاده بر هفت نوبت که دو هفته باشد نمی

باند لشرطی که سوء تدبیر نشود علاج ظاهر شود که ماده صفرا

محتاج تبرید و ترطیب است و تقصیر تنقیه اگر جلیع خالص باشد

لیکن بداننده که در اینجا ماده داخل رگها بود افراط در تبرید

نشاید کرد و بنضج ماده بیشتر مراعات باید نمود مگر در محرقه

صفراوی که تبرید کثیر مطلوب است تا بدرقه اینجا هم الاحرقه

ماده دران بسته بحرارة غالب تر باشد که در ینجا نضج و تنقیه مقدم

دارند بعد رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و درین تب

اگر خون نیز غالب بیند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد جایز است

خاصه که ماده رگها داخل بود اما جرئی که در دموی کنند بفصد

درینجا نتوان کرد و خون باید گرفت اما کم و پس از نضج صفرا

و منع از فصد در صفراوی کرده اند بر تقدیر که سبب

صفرا خالص بود خون غالب نباشد و بدانند که در حیاة

دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هر گاه سرما و لرزه

اغاز کند سکنجبین در آب گرم باید خورانیده تا باشد که صفرا

نقی برآید

نقی برآید و اگر چه نبراید بقوت تهوع البته تحلیل می باید لرزه

ساکن نشود و چون تب فرود آید در پا شوییه فی خانیده و پایها مالند

تا بقیه حرارة از سر فرو کند و سکنجبین درین وقت نیز موافق است

و استفراغ حسب میل ماده باید کرد مثلا اگر غثیان بود یا غثیان

بود قی فرمایند اگر با قراقر اسهال بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول

بود فراغت نیابد مدر راه نوشانند و اگر یبوست بود و عرق خواست

نیاید تعرق فرمایند و انجا که میل ماده هیچ نبود اسهال اوفق است

و در تبهای گرم اولی آنست که ترنجبین ندهند مگر همراه آلو یا تمر

هندی تا کار از آب فواکه شاید چیزی دیگر و ادن نشاید

بجز تلیین مبارک و انجا که صفرای خالص نبود پیش از نضج

مسهل ندهند بلکه تلیین هم ندهند مگر آنکه ماده هیچ بود و هر چون

که بلغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند مگر آنکه بلغم شور بود که درینجا

بجز تبرید نباید کرد بالجمله در علاج تب تا جنس و نوع و فصل

و ترکیب کما حقه [illegible] مفهوم نشود در لوی بعلاج نشاید نمود

و قرص گل در مرکب بسیار نافع است و سکنجبین همراه گلقند بد سود

مرکب نام قرص است

ونائبه هر روز یکبار دو باز فردا بگیرد و دیگر آثار بلغم پیدا بود
مگر آنکه بلغم شور باشد که علامات حرارة در وی پدید آید و هرچون
که باشد حرارت این بحرارة صفراء نرسد و نشان بلغم مالح آنست
که ابتداء بقشعریره کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی قسم تب است
آنکه لرزه شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وی کم باشد و در
اکثر تا چند نوبت از قشعریره و برد ناقص ایج نباشد علاج تا
یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی زوفا پخته باشد
و کشکاب که در وی قدری بادیان و تخم مطبوخ بود همین دهند و کذا
سکنجبین و کلقند و بعد یک هفته قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم
خصوص وقت آغاز نوبت سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و
هرچه به آسانی برآید بهتر است مبالغه نباید کرد و گاه گاهی دهند
همراه کلقند خوردن و پودینه و مصطکی خاییدن لازم داشته و بعد
نضج تام مسهل توان داد اگر قبض طبع باشد و هر شب دوای
بقدر حاجت دادن و صبح بقدر درم کلقند خورانیدن و عقب
آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع با خبر بشرطی که رفع

و عوارض که در محرقه پدید آید افراط عرق است و رعاف و سباة
و ضیق نفس و شهوة کلی و عطش متواتر و غشی و مانند آن و تدبیر
هر یک از محل آن جویند با رعایت تب و محافظت قوانین و نوعیت
از صفراوی که درون گرم بود و بیرون سرد و این نیز مسمی است
به لیقوریا نشان وی لزوم تب است و بنوبت غب مشتد شدن و
و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دهد
و علاجش علاج غب خالصه است و سکنجبین با کلقند نافع و نوعیت
صفراوی با غشیه باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از
حمی غشی کیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه
بخورانند قسم سیوم در حمی بلغم و ماده وی اگر داخل رگها بود
عفن شود شطر گویند و این ماده اگر بلغم شور باشد و در عروق
و نواحی دل و معده بود ایضا مسمی است محرقه اما در محرقه صفراوی
و محرقه بلغمی از ظهور آثار که بهر ماده مخصوص شده فرق همین است
و اگر خارج رگها عفن شود نائبه نامند و مواظبه خوانند باشتقاق
لازم باشد وی از وی اگر فاتر شود لیکن مخصوص نباشد فتور او

قبض مطلوب باشد واگر بول غلیظ ورنگین باشد فصد جوز است
واینجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین نشاید داد وبعد استفراغ
قرص گل اشرغام داد ودواگر نا نخواه گرفته کوفته وبیخته با شهد امیزند
ورسته ورم بدهند تپ بلغمی کهنه که سخت بلرزاند ودیگر گرم شود دفع
وغاریقون یکدرم با عسل همین عمل دارد ودر شقه درو داروی منضجه
وتلطفات چندان دلیری که چنبه کنند نتوان کرد وخاصه در صلاح
با ضعف دماغ داشته باشد **ونوعیت** از تپ بلغمی که درون سرد باشد
وبیرون گرم این را تپ الفیالوس گویند **ونوعیت** انکه درون
گرم بود وبیرون سرد واین را تپ لیقوریا گویند واین پشت نایبه
باشد وطریق علاجش همانست که گذشت **فایده** گاه باشد که لیقوریا
یا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی **ونوع** دیگر است
از بلغمی که در وی حرارة وبرودة معا محسوس شود بظاهر وباطن
ونوعی دیگر است که برودة در باطن باشد وظاهر بحال اصلی باشد
ولسدة یا دوار افتد بحرارة واین هر دو نام ندارد **ونوعی**
دیگر است که در روز آید وشب فرود آید واین را نهاری گویند

ونوع

ونوعی دیگر ضد آنست واین را لیلیه نامند وعلاج این هم
تلطیف خلط وچیزهای که گذشت **قسم چهارم** در حمیات
سوداوی واین نیز ماده داخل عروق باشد ربع لازم
گویند وآنرا وی لزوم تپ است ومعزالک دو روز
درمیان داده مشتد شدن واگر خارج عروق بود ربع
دایره خوانند ووی دو روز بعد نوبت میکند وازانکه
روز اخذ وی بحساب روز ترک چهارم روز است ربع
می نامند وبرهمین قیاس نها بند اسامی این تپ را اگر تسمیه وی
باعتبار یوم اخذ وترک نهاده اند چون خمس وسدس
وسبع وثمن وتسع وعشر همه مکسور الاول وزیاده ازین
نیز مشهور شده اند اما ربع کثیر الوقوع است نسبت ماخوذ
وربع از دو وجه بیرون نیست **یکی** انکه از عفونت سودای
طبیعی بود وتقدم تناول چیزهای سودا افزا وصغر نبض
بدان گواهی دهد **دویم** انکه سودای غیر طبعی افتد وچون
متحقق است که هر خلط که بوند سودای غیر طبیعی میشود

پس طبع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی وظهور
اثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارة
بیا شد و زود میگذرد و پوشیده نماند که تب ربع از جملهٔ امراض
مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در پنج شش نوبت منقضی
شود و باز عود کند و علاج تدبیر مشترک هشت اقسام آنست
که روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص
آب سرد و هرچه از جنس میوه تر باشد و آنچه باد انگیزد و هرچه
گرم خشک بود و آنچه سریع التعفن باشد منع نمایند و مهما امکن
در نضج کوشند بچیزهاء مرطب غذاء و دواء و پس از نضج
تنقیه نمایند حسب الخلط بمفعاة و در دموی فصد فرمایند
اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد تجویز است اما پس
از نضج مگر در صفراوی و آنجا که خون سرخ و صاف آید
نشاید گرفت البته و از انکه این تب دیر کشد نماء قوة
باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و نیز هرماه فصد
اسلیم کردن و خون اندکی گرفتن در روز نوبت سه گهری

پیش از آمدن تب تخم بر سینه نهاده بسیار بکشیدن ظاهر النفع است
فائده حمیاة که بترکیب افتد کثیر ند و باسمی علیحده
مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و از پیها ای آنکه
که بلا انتظام آید مختلف نامند و ترکیب مرکباة از سه وجه
نیست **یکی** آنکه هنوز تب در بدن موجود باشد که تب دیگر گیرد
و این ترکیب را مداخل گویند **دوم** آنکه چون یک تب بگذرد
و دوم تب سر بر آرد و این را ترکیب متبادل نامند **سیوم**
آنکه دو تب معا گیرند خواه ترک آنها معا باشد یا نه و این ترکیب
مشارکت خوانند و مشایکه نامند و علاج بشناء عمل نمایند
تحقیق نموده و هر چه غالب باشد ازاله آن پیشتر مرعی دارند
فصل در حمی دق و وی آنست که حرارة غریبه با عضاء
اصلیه خصوص بدل آویزد و رطوبات طبیعیه بدن را شروع
در افنا نمایند و این تب تا که در ابتداء است بجز دق و بیرا
نخوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد و گذارش در اعضاء
افتد ذبول نامند چون ازین هم تجاوز نمایند و موی ریختن

کبد و معفت و تخفف نا شد و درین وقت تدارک مشکل علامت
دق مفرط آنست که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن غذا زیاده
برافروزد و نبض صلب و ضعیف متواتر بود و بعد تناول طعام
میل بقوة و عظم نماید و چربش در بول پدید آید علاج بترطیب
و تبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا و بادی و هوا و دوا
و شیر خر و دوغ درین تپ نافع است اگر با تپ دیگر یار بود و طریق
شربت ایشانرا از مطولات جویند و درین مرض مهما امکن بتقویت بتقویت
اعضاء رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب و تا ممکن باشد
احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و گاه ضعف پدید آید ما دام الهم
نیکوچیز است **بدانکه** مرضیست شبیه بدق که اطباء آنرا دق
شیخوخت گویند و دق الهرم نامند و وی آنست که حال جوان
مشابه بحال پیران خراب تر از آن که بود گردد بحرارت و وی
بیشتر پیرانرا افتد و جوانان کم و کودکان کمتر و سبب وی
سرد شدن دل است از افراط تبرید در حیاة یا نو شدن آب
بعد ریاضت یا بوجه دیگر و علاجش تعدیل مزاج است باستعمال
محلت

ایچ

اینچه گرم و تر بود نه بافراط و گاه گاه غسل لیستن نافع و
اگر مستحکم است متعذر البرئ است اما دست از تدبیر باز ندارند
که هلاک کننده آنچنان مدقوق سود مند است خصوصاً همراه غسل
یا گلاب یا لیم پخته و زرده بیضه بدستور **فصل** در حمی جدری
و حصبه و نشان اینها تا سه روز عظیم است و درد پشت و خاریدن
بینی و آمدن اشک و ترسنده و بیدار شدن است و حصبه
با کمتر باشد و درد کمر درین کمتر بود دانسته که جدری و علاج
این تپ قبل از بروز جدری و حصبه خون کم کردنست
و تلیین نمودن و شربت عناب مداومت نمودن اما بعد بروز
اصلا تنقیه نباید کرد و همیشه در آن کوشند که بتمامه برآید
و این چنان باشد که بدن بجامه بپوشند و آب سرد جرعه جرعه
نمی دهند و خانه گرم باشند و در آب جوشاینده زیر جامه
آرند **فصل** در حمی وبائی و این تپیست مهلک که در ایام وباء
افتد علاج تا که طاعون بر نیاید بتنقیه و لطیف کوشند و دل و
دماغ را قوة دهند و بعد ظهور طاعون بمعالجه وی کوشند که ذکر نموده

اید رجوع آرند **فصل** در اورام و بثور ظاهر بدن و آنچه بظاهر
بدن تعلق دارند **فصل** در اورام و مانند آن و ورم خورد که
وی را قسمتش مسمی است لو هر قسمی یاد ارد چنانچه بیاید **فصل** بعلاج فلغمونی
ورم غلیظ کثیر العظم و دموی است که با وجع و ضربان شدید باشد
و علاجش فصد است و در ابتداء تضمید رادعات صندل و فوفل
و گل ارمنی و شیاف مامیثا و اقاقیا و کلسرخ و کاسنی و مانند
آن و در انتهاء قیروطی مرخیات چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی
و خبازی و بابونه و مانند آن اخر ساختن بار رادع و در انتها
مرخیات محلل چون آرد باقلا و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو
و جز آن بکار بستن و در این حالت محلل فقط چون بابونه
و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال نموده و اگر که
ماده تحلیل نیابد و روی بجمع آرد چیزهای پزنده چون
تخم کلوچه و تخم کتان و انجیر و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود
پس اگر بنکافد فبها و گرنه بچیزها منفجر یعنی شکافنده چون
کبوتر و اشق بر نهند یا باین سر و نهند و بعد فصد اگر
دوا مغز بلاغند

تلیین

تلیین حاجت آید مطبوخ فواکه یا تلیین مبارک لقوان داد
فائده آنچه گفته شد در سایر اورام قاعده سریعی دارند
مگر در اورام مغابین که از دفع اعضاء رئیس باشد استعمال
رادعات جائز نیست **فائده** ورم حیث عظیم است که عضو را شقاقلوس
میمیراند و سیاه و فاسد میکرداند و علاجش قبل از انکه عضو سیاه
شود شرط عمیق زدن است و از نفس عضو خون کشیدن و بعد
گرفتن خون آرد کرسنه بسکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد ظهور
سیاهی در عضو عضو را بلا تحمل قطع کنند تا فساد او بعضو دیگر
سرایت نکند لهذا فصد درین مجوز نیست و اگر عضو قابل قطع
نبود حوالی آن داغ دهند **حمره** ورم صفراوی است که بفارسی سرخ
باده گویند پس اگر صفرا خالص است حمره نامند و گرمی و سوزان
و درخشان و ساعی باشد و زردرنگ و اگر مرکب با خون است سریع الانتقال
نبود و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند
و ادویه سرد و تر طلا نمایند هم وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند
بعده تنقیه صفرا و در تضمید فایده فلغمونی سریعی دارند باعتبار اوقات

جمره بفارسی آتشک نامند و این حبابهاست که تنها می باشد و سرخ باشد و درد قوی بود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیه صفراست و اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی برآنند که خون آن قدر گیرند که غشی افتد و این دوا طلا نمایند که بجمره مخصوص است در وی سرکه بر زمین گرم اندازند تا بجوشد پس برگیرند و کافور آمیزند و طلا سازند و اگر گل ارمنی با گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد

نمله وَ وی بثره باشد یا بثور که با حرقت شدید و خارش بود و از جای تجاوز کند پس اگر ماده صفرا خالص است نمله ساعی گویند و اگر با خون مختلط است جاورسیه خوانند و ساعی بر ظاهر پوست باشد و جاورسیه بر پوست و گوشت هر دو سرایت کند علاجش حسب سبب نمایند و اطلیه جمره نافع است و در آلمز و حوالی این مجلس نماید و تدارک جراحت بمرهم اسفیداج فرمایند

جاورسیه بثور صغار که او رس مانند است که سرش سفید و بیخش سرخ باشد و متفرق برآید علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و پوست انار بگلاب و قدری سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجوز است

نار فارسی بثره پر آب رقیق شدید الحرقت

کثیر الحکه است و چون برآید زود خشک ریشه گردد و پیش از بروز او خطوط سرخ ظاهر شود و سیاهی در آن محل پدید می آید این را اهل اتراک گویند و بعضی جمره نامند و علاجش فصد است و تنقیه صفرا و تضمید مرداسنگ و بگلاب یا مازو سائیده

نفاطات بثور کبار مشابه بابله است که از سوختن پیدا گشته که در وی آب رقیق می باشد و گاه خون رقیق و گاه بجز ریح هیچ نباشد و در این حالت مسمی است به نفاطات نیز و علاجش فصد است و تغلیظ خون است و بعد از آنکه نفاطات که به تعظیم خود برسد باید که بسوزن زر بشکافند و بمرداسنگ طلا نمایند

شری بثور مسطح بسرخی مایل است که بعضی ویرا خرد و بعضی بزرگ و اکثر دفعتاً می افتد با خارش و کرب و اگر رطوبت از وی بیرون آید دَلَم خوانند وَ وی اکثر دموی بود و گاه بلغمی و آثار هر یک بیّن است علاجش در دموی فصد است و تلیین و تضمید سرکه و گلاب و روغن گل و در بلغمی تنقیه و بقطع بلغم و شری بلغمی را شبات اللیل خوانند

ماشرا ورمیست که از صفرا و خون پدید آید در روی و نشانش آنست که روی بغایت سرخ باشد و درد کند و ضربان و سرخی و

ورمیکالت

مسطح هموار

وجبه ورخساره وجبه منتفخ شود وعلاجش اکثر گرفتن خون است وبعد آن طبیعت را
نرم کردن ووقت تلیین برحلق وسینه مبردات ضماد نمایند تا ماده از روی
بسینه نریزد وطبیخ بیست دانه عناب با سکنجبین آمیخته نوشیدن
نفع تمام دارد **طاعون** ورمیست سمی است که اکثر در ایام وبا پدید آید
ودر وقت خرید لازم است ورنگش یا سرخ می باشد یا زرد یا کبود
یا سبز یا سیاه وهر یک بدتر است علاجش در تبرید وتقویت دل
ودماغ مبالغه نمایند ونواحی ورم چیزهای سرد طلا فرمایند
بر نفس ورم شرط زنند عمیق وبآب گرم بشویند تا خون بسیار برآید
وهرگاه امتلای خون باشد فصد جوزست خاصه که اول شرط بر ورم
زده باشند **اورام غدد** ورمی غیر سمیت که در بغل یا پس گوش یا بن
ران پدید آید ووی اگر سبب قرحه یا جرح عضو بود چنانچه در بیخ
ران از قرحه پای پدید آید وماننده آن جدوار طلا کردن کافیست
ومحتاج به تنقیه نیست واگر بدون آن بود از دفع اعضای رئیسه
ماده را ادویه مرخیه ضماد نمایند وقطعا روادعه طلا نسازند
بخلاف دیگر اورام بی سمیت که در ابتدا استعمال روادع
در ران

در ان لازم است وچون ماده روی بجمع آرد بمنضج ولغر کوشند
آکله بفارسی خوره گویند وخاصه وی آنست که بگوشت نواحی
تعدی میکند بسرعت مثلا اگر صبح در عضوی پدید آید با شام
بقدر فلوس خیار شنبر وسعت میگردد وعلاجش کردن آن
داغ دادن است ومع ذالک گل ارمنی با سرکه حوالی آن طلا
وتنقیه بدن بمبالغه نمودن وسرکه وآب یا شراب جراحت را
شستن واگر سود ندهد بر نفس آکله را داغ دهند بروغن
بدین وجه که روغن کنجد سخت گرم کنند وحوالی آن از
خمیر بگیرند ودر میانش روغن جوشان بیندازند **دمل** ورم
معروفست علاجش تنقیه خون ودیگر اخلاط است وسکنجبین
خورانیدن واز ابتدا تا سه روز روادعه نهادن ورد
چهارم اسبغول بسفیده تخم مرغ برشته ضماد نمایند وچون
روی بجمع نهند بجز زند وبشکافند وبعد کشیدن ریم باندمال
کوشند **ادویه منضج** انجیر وعلک کوفته ضماد سازند دیگر
خمیره گندم باندک نمک وروغن وتخم کتان وعسل آمیزند

ادویه منفجره خمیر ترش و تخم مرو وسرکین کبوتر و اهک اب
نارسیده برزده تخم مرغ و عسل برشته ضماد سازند و بدانند
که انفکاک فتق باهن بهتر از انفکاک فتق دوا **فایده** که همان روز
که دبل بر اید شود اهک بروغن کنجد یا سفیده مرغ
طلا نمایند **دبیله** و وی ورمیست بزرگتر از دبل که در د نکند
و عدم است که بر ظاهر بدن پدید اید یا در باطن آن و باید
دانست که ماده او مختلف الالوان و متنوع القوام بر اید همچون
گل سیاه و مانند آن علاجش بعد تنقیه و تلطیف و تدبیر مرهم
داخلیون ضماد کردنست و بعد نضج بشکافند و باید که ماده را
بدفعات بر آرند زیرا که یکبارگی بر آورده شود اکثر غشی می
آرد و بعد پاک کردن آن از ریم پنبه کهنه دران پر سازند
تا ریم بران بچسپد پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که
در اعضاء باطن افتد هر یک در محل گذشت **خراج** و آن
نیز ورم بزرگست که میل جمع کند و تدبیرش همانست که در
دبیله گذشت **فایده** اماس تا نیک پخته نشود نشکافند

وبهترین

وبهترین محل انشکاف انجاست که بلند شده باشد و نرم گشته و
باید که شق پایین تر بود تا ماده خوب بر اید **اذری** ورم نرم
سپید رنگ که بحرارة و بی درد باشد و بتازی ورم المرخو خوانند
و علاجش اصلاح مزاج و تنقیه بلغم است و نطرون باب خاکستر
درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب نیز
کافیست **نفخ** ورم ریحی را گویند و نشان وی سبکی است
و بعد غمز همچنان بحالت خود بر امدن بمشابه مشک پر باد و علاجش از
چیزهای باد انگیز پرهیز بدلست و شکننده باد خوردن و بگاوس
تکمید کردن و طلا کردن و بکار بستن **سلو** ورم غلیظ غیر صلب است
که زیر پوست از حرکت دادن حرکت میکند در غلش و وی اقسامست
شحمیه و علکیه و اردهالیه و شیرازیه و علاجش تنقیه بلغم است و داخلیون
دایم نهادن پس اگر تحلیل نیابد ادویه معفنه گذارند تا بپوشانند
یا شق نماید و پوست او و سلو را ابرارند باحتیاط چنانکه همیدانند
غده و عقده فرو ینها صلب است که بر ظاهر بدن افتد و فرق
درین و در سلو آنست که اینها سخت می باشند و کلان نشود

واگر کثیر الحکه باشد در جنب او دیگر غدد پدید آید بخلاف سلع که
کلان میشود و بهیچ حال خالی از نرمی نباشد و علاجش داخلیون
نهادن است و قطعه ثقیل اسرب بستن فوخیلان ورمیست
که در اعضاء غددی پدید آید از جنس طاعون نباشد و علاجش همان
است که در اورام مغابن گذشت خنازیر همچون سلع بود در
داخل ران نام ورم
و قبول غمز مگر آنکه خنازیر بر شبه سلع میل سختی دارد و بیشتر در
بالا شدن
گوشت نرم پدید آید خاصه در گردن و در بغل و علاجش تنقیه بلغم است
و داخلیون نهادن و بهترین چیزها حب خنازیران و حب
مرکب نام دوا است
واصلی است و اطریفل غددی سقیروس ورم صلب را گویند و
علاجش تنقیه سوداست و مرهم و داخلیون نهادن و باشد که از بلغم
یا از ترکیب سودا و بلغم افتد و صلابت درین شبه سوداوی
کمتر می باشد و علاجش تنقیه است حب الملط و بعضی ازین عدیم
الحس باشد و بعضی ذی حس و آنچه ذی حس باشد و الم کند مسمی است
بسقیروس غیر خالص و این تدارک توان کرد بخلاف عدیم
الحس که لا برء گفته اند سرطان ورم سوداویست که شدید الصلابت

و کیداون

و کمید الون و مستدیر بشکل باشد و سطحش اکنده و در عضو

فرو رفته و نواحی آن رکها سبز و سرخ پدید آمده و مجموع سرطان

نامند و علاجش تنقیه سودا است بتدریج و در اصلاح مزاج جگر کوشند

و در ابتدا او را دعاء ضماد نمایند تا متقرح نشود و بعد تقرح

انجبار و مسکن و مانع از دیل بکار برند چون سپیده ارزیز

و توتیا مغسول و جز آن بروغن گل آمیخته عرق مدنی بفارسی

رشته گویند و علاجش در ابتدا ظهور فصد است و بعد بر نفس ورم

زلو نهادن و تنقیه سودا و ترطیب نمودن و صبر باب گشنیز تر

یا باب کاسنی سبز طلا نمودن و صبر در دفع این مرض مخصوص است

بمقدار صبر در آب کاسنی شب تر نمایند و صبح آب آن بنوشند

فقط یا بقدر در روز دویم یکدرم صبر کنند و روز سیوم

یکنیم درم اضافه نموده سه روز کافیست و چون رشته سر برآرد

بر قطعه اسرب بپیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی ورم

را روغن مالند و آب گرم نشانه بر پا کاو بهاده تکمید نمایند

و احتیاط و رزند تا رشته گسسته نشود و اگر بگسلد بشگافند

در طول تا که ماده فاسد جمله بر آید پس باندمال کوشند و مجون

قبیل بخاصیت نافع این علت است جذام علتی است که هیئت

اعضا را فاسد میسازد و بغایت بهن شدن بینی و کرفتن

آواز مشابه شدن و جر بیر خاصه ولیت و این دا را داء الاسد

نیز گویند علاجش تنقیه بدن است بفصد یا مسهل یا متعدد

و دوام استحمام و ترطیب دوام غذا و سعوطها و غرغره

و بهترین اغذیه شیر گوسفند است اگر فقط بر همان اقتصار

کنند بهتر و الا نانرا نیز شاید خورد و هیچ سودا افزا است

ترک نمایند و از معالج این ملول نشوند که بعد دیر علاج می

پذیرد سعفه قروحی که بیشتر در سر و روی پدید آید و وی

اگر تر باشد و زرد آب از آن بر آید سعفه رطب و سریجه گویند

و اگر خشک باشد قشر یا پوست از آن جدا شود سعفه یابس

نامند علاج در رطب فصد نمایند و بعده بطبیخ هلیله و شاهتره

تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و زردچوبه و پوست

انار و مرداسنگ و حنا را ساخته برگ و روغن گل باریک

طلا سازند و در یابس تنقیهٔ سودا نمایند و در تر طب مواد

کوشند اکلاً و طلاءً و سعوطاً **نوعیت** از رطوبت که اکثر اشیبیدی

گویند **نوعیت** که اکثر از وی سلاابر گویند **نوع** که اکثر ایجه

نوع که اکثر نیستی نامند **و نوع** که اکثر اسعو حرا گویند و نشانش

آنست که چون سر تراشند پوست سرخ شود و تدبیرش همه

تنقیه و اصلاح است **جرب** بفارسی گر نامند و وی خارش

مع البثور است پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر

و زرد آب از وی بر آید جرب رطب خوانند علاج در جرب

یابس نیز رطب کوشند ظاهراً و باطناً و بعد حصول رطب

تنقیه نمایند بدخانه و باب گرم غسل کردن و روغن گل بر سر

مالیدن مجرب است و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعد

حسب غلبه خلط مسهل دهند و زنهار ادویه حار طلا نسازند

حکه خارش بی بثور است و علاجش همان است که در جرب یابس

گذشت و حکه که در اعضای مخصوص افتد در محلش گذشت

و برای حکه قبل و دبر حلبه و شبت و تخم کتان بعلا جوشانیده

وغرقه

و غرقه بدان آلوده بر وا شتن سود مند است **فایده** جرب

و حکه و شری که اطفال را افتد بعد اخراج خون بحجام یا علق

و بطبیخ گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدن بشویند و روغن

گل بر بدن طفل بمالند و تدابیر دایه نمایند **خصف** بثور خورد

و سرخ است و خارش شدید باشد و آنرا شوکی نیز گویند و علاجش

بعد فصد و اسهال صفرا نمک و حنا مالیدن است **قوبا** بفارسی

کرپون گویند و بهندی داد نام اند و وی خشونتی است ذی

درد که با خارش پدید می آید علاج اگر نو پیدا است و در

سرایت نکرده حقض یا هلیله که سائیده مالیدن

کفایت کنند و اگر اندک تا شیر کرده و در گوشت کرده زلو بران چسپانند

و اشق و مر که سائیده بمالند و اگر تا سیر تمام در گوشت

کرده باشد و وی غلظت بود نخست بفصد و مسهل سودا پرداز ند

و بحمام روند بعده از نفس عضو خون گیرند و ادویه قویه طلا

نمایند چون زرنیخ و اشق و خردل و مقل و امثال آن به روغن کنجد

و سرکه آمیخته **قوبا** چون قوبا زایل شود و ادویه رادع طلا نمایند

چند گاه تا عود نکند و قوباء اطفال را آب صابون صابیم بالند
و قوبا که بدوا به شود و شق نمایند اگر ممکن بود پس دواء
حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد پس جراحت مندمل سازند
بثور لبنیه بثره سپید است که بر بینی و پیشانی بر آید و چنان نماید
که گویا فقط بثره است و علاجش تنقیه بدن از بلغم خاکستر چوب
انگور طلا سازند به سرکه ساختن نباة اللیل بثور صغار است
که وقت شب هنگام سرد پدید آید و خارش کند علاجش بعد
تنقیه بفتح مسام کوشیدن است بدانچه در جرب و حکه گذشت
و مالیدن آب کرفس و درونج به سرکه نفع تمام دارد ثالیل بثور صلب
غدیة الصلابة است که هندوی مه گویند و وی اگر مدور
و دقیق الاصل بود مسماری گویند و اگر دراز کج بود قرونا
خوانند و اگر با چرک و ریم بود و طرخشیوس و آنچه بر پیشانی
و روی پدید آید پهن و زرد بود عدسیه خوانند و اگر دراز و
مایل بسرخی بود حطیه نامند و علاجش بعد تنقیه نمک به سرکه ما
لیدن است و بروغن گل و چربی مرغ بوسه چرب داشتن ثالیل

ساختن

بلخیه قروح مع البثور ذی خشک ریشه است که زرد آب از آن بر آید
و اکثر با خفقان و غشی باشد و علاجش بعد تنقیه گل ارمنی
به سرکه طلا کردن است بر سبیل دوام تا که قرح خشک شود و
گوشت صحیح بر آید بطم بثره سیاه است که در ساق پدید آید و علاجش
بعد فصد و قی دفعات از نفس عضو خون کشیدن است بزلو
و حجامت و بعده حنا سوختن و مامیران کوفته و بیخته به سرکه
و روغن زیت مرهم سازند و بکار برند توثه بالتائین الفوقانیین
بین بثره است متقرحه گرد رعشه رخساره یا در مقعد قرح ظاهر شود
و علاجش بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افناء فاسد مرهم
احمر مندمل سازند داحس ورم گرم است که در اصل ناخن
پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و علاجش بعد فصد
و اسهال بتعدیل مزاج کوشیدن است و در ابتداء اسبغول به سرکه
طلا کردن بر برف سرد کرده و عدس شده و جو بنج و افیون
به سرکه طلا کردن پس اگر بدین تدبیر وجع ننشیند روغن
زیت گرم کرده و انگشت در آن نهند تا ماده تحلیل رود و اگر

و متقرح شود
و زرد آب سیاه بر آید

زیت
زیتون

و باشد که تب آید

گفایت نکند تخم کتان و تخم مرضماد نمایند تا ورم بپزد پس
بمبضع بشگافند و مندمل سازند ابورسما ام الدم نیز گویند
و وی آنست که شریانی زیر پوست بشکافد بضربه یا سقطه
و خون و ریح هوایی که در شریانست بیرون آید و زیر پوست
جمع شود و خاصه وی آنست که وقت انبساط شریان ورم پست
شود و وقت انقباض بلند گردد و برای بستن و باز آمدن
خون و لون ورم بنفشی یا دیجانی باشد و علاجش تضمید قوابض است
چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از تحرکات
خون بثور غریبه و وی اقسام است یکی انکه خورد و سپید و سخت
بی‌بیخ بود عسر النضج باشد و از سر بثور اندک اندک ریم بیرون آید
این را ثآلیل الاصل گویند دویم انکه صلب بود و در وجه پدید آید
و حوالی او بقدر ورم سرخ نماید و این را شلیم گویند
سیوم انکه بزرگ شبیه بدمل خورد بود و بر بنا گوش بر آید
و این بثور الاصداغ گویند و انرا چون بشکافند بجز خون
غلیظ بر نیاید چهارم انکه شبیه بثور اصداغ گویند در سر

سر و گردن پدید آید و انرا بثور القفا گویند و با وجع شدید
باشد و اکثر العقدی بود پنجم انکه خورد و سخت و سرخ
و سپید رد باشد و خون برآید زمان طویل باقی ماند بعد از انجا
غایب شود و جای دیگر بر آید و علاجش بعد تنقیه حب ماده اضمده
بکار بستن است و در بثور القفا روغن بنفشه و شیر زنان در بینی چکانیدن
و بر سر مالیدن ششم آبله فرنگ نوعیست از بثور غریبه عجایب
و علاجش تنقیه است حب الخلاط حصبه بثور سرخ متفرقه است که
مقدار کاورس بود با تپ باشد و وی مشهور است جدری بثور بزرگ است
که مقدار عدس باشد و با تپ باشد این را آبله کلان گویند
حمیقا احباب بزرگ سپید متفرقه که بی تپ باشد و عقل و نفس
برقرار بود و این اسلم است و سمی است بجاورک و خشک و باد
آبله علاج تدبیر تپ از مبحث حمیات جوید و تدبیر بیزاینده
آبله و خشک کردن و خشکریشه جدا کردن و نشان وی زایل
ساختن کوشدن بطریقه که در طب اکبر است فصل در انچه
بلون جلد تعلق دارد برص ابیض و وی سپید غلطت که بر ظاهر جلد

و اکر عام بود بر بدن مرض منتشر کویند بهق ابیض سپیدی
رقیق است که بر جلد ظاهر شود و فرق بین بهق و برص آنست که برص
براق بود و هر چون دیر باید در عمق جلد سرایت کند چنانچه
اکر بعد استحکام وی سوزن بخلانند خون بر نیاید اما بهق اکثر
مدور باشد و دفعةً یکبار پدید آید و هر چند مزمن شود اما خون
از سوزن خلانیدن بر آید بهق اسود برص اسود برص سود را
قوبا مقشر نیز کویند و هر چند پوست درین هر دو جدا
میشود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون
فلوس ماهی علاج در ابیض تنقیه بلغم باید کرد و در اسود
تنقیه سودا و ترطیب و بعد تنقیه ترمس با تخم ترب برکه
طلا ساختن و در بهق سپید و خربق سیاه برکه در بهق
سیاه و برص سیاه نافع است و خون خار سیاه در برص
سپید بالخاصه نفع میدهد کلف مشهور است و بوجه مختص
و فرق در کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف می باشد
و بهق سیاه ذی خشونت نمش نقطه سرخی مایل است
که در بدن

خربق
کتی

که در بدن پدید آید و اکثر در وجه افتد برش نقطه مایل بسیاهی
است و این نیز بیشتر بر روی افتد و آنچه کفته شد مطابق قول
جمهور است علاج ریوند چینی بعسل ضماد نمایند دیکر زرنیخ زرد
باب کشنیز تر طلا سازند و اکر نفع ندهد به تنقیه کوشند و
بعده اطلیه و عند طلا دوا انخست باید که باب کرم تکمید موضع
علت کنند و دوا نیز کرم کرده بر نهند خیلان جمع خال است
که آن نقطه خورد و مشهور است سیاه مایل که از بدن افراشته باشد
و علاج همانست که در کلف بکار آید خضرة آنست که خون
زیر پوست بیفشرد از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه برکِ
کرنب یا برکِ ترب یا پودینه ضماد نمایند باشم آنست که عضو را
بعلت نیله کون سازد چنانچه در زبان دهقانیان مروجست
و تدبیر زوال وی آنست که بنطرون و آب کرم انجا ریمالند
و بعد علک البطم بعسل نرم کرده ضماد کنند و سه روز بدارند
و بعده دور کرده باب و نمک کرده بشویند و باز علک البطم
بعسل نرم ساخته ضماد نمایند چند کرة همین سان بکنند تا صحت
بجز ی ننشار
بر بدن کذارند

زوال کیرد و اکر ازین مفید نشود متفرج سازند به بلا در

بادشنام سرخی مایل بکدورة است که بروجه و اطراف ظاهر شود

خاصه هنکام سرد و علاجش فصد است و اسهال المطبوخ بلیله و اکر

با جراحت بود مرهم احمر بکار برند و از نقل عفو خون کشیدن

و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن باب کرم شستن

مکر نفع دارد **فساد لون** متغیر رنک شدن بسبب کشتن

در افتاب یا بسبب بسیار خوردن زیره و ناخواه یا بسبب اخلاط

علاج سبب نمایند و تنقیه فرمایند و حسب حاجت باصلاح زرد

بپردازند و تقویت کوشند و روی شستن با آرد باقلا سوداء

خزاز سبوس سر است و ابرا برید نیز کویند و علاجش تدهین است

و در اب چغندر نمک انداخته شستن و اکر کفایت نبود تنقیه بلغم

و دم و سودا التوجه نمایند **شقوق اطراف** و دو لب و شقفتگی علاج

اکر از امور خارجی باشد چون کرمی و سردی قیروطی بکار

برند و اکر از امور باطنی بود ترطیب و تنقیه کوشند حسب سبب

تقشف و تقشر جلد قشف درشتی است و تقشر معروف و علاجش

کیشدن ریزه ریزه ریزیدن

تنقیه بدن

بابابه زود و نمک با باشد واء الثعلب خاد بعد از انکه سلخ باشد موی ببرد و بابرد از احتقارات

تنقیه بدن است و تدهین با دهان مرطبه **سجوح** جلد ریختن خراشیده

شدن پوست علاج مرداسنک در کلاب سائیده بمالند و اکر قوی باشد

و خوف ورم بود رک زنند و خرقه تر کرده بر نهند بشرطی که بر

اطراف عضله نبود و الا وضع خرقه تر نشاید **فصل در انچه بموی**

تعلق دارد داء الثعلب که موی بریزد پوست **داء الحیه** انکه

موی بریزد پوست نیز جدا کردد و درین هر دو فساد در جلد لازم

الظهور است علاج اثار هر خلط که پدید اید بر تنقیه وی باید کوشند

انتثار و تساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد و علاجش

نیز حسب سبب توان کرد **انتثار شعر راس** که بابی پوست نیز افتاده

بسیار نرم نماید مسمی است بعلت ثعلب و ابتدا مرا ابغار سبب شتر صغ کویند

و این مرض با و بیشتر افتد و تدبیرش حلق سر است زود زود و تدهین

سر بروغن اس و روغن انکور دایم **صلع** انست که موی وسط سر

برود فقط علاج انچه در انتثار کذشت همانست اما اکر در سن پیری افتد

تدارک نتوان کرد **تشقق شعر** و علاجش ترطیب و تدهین است

انست که سر چرب نماید علاجش تنقیه اطریفلات است **شیب** یعنی سپیدی موی

کہ قبل از وقت آید و وقت او کہولت است تدبیر او آنست کہ یکعدد

بلیله مربا ہر صبح بخورند و در ماہی یکہفتہ اطریفل صغیر بکار برند و دوا

بعد مسہل بلغم بعمل آرند و از حموضات و کثرت فصد و جماع پرہیز نند فایده

برای محافظت شعر روغن لادن و روغن مورد مالیدن و برای طویل شعر

باب آملہ سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفتہ باب آملہ در سر اندازند

و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی زیت کہنہ یا کہ قیصوم و زبد

البحر سرشتہ مالیدن نافع است و آنچہ در داء الحیہ و داء الثعلب بکار آید و برای

حلق شعر آہک و زرنیخ مشہور است اما حلق عانہ باسترہ بہتر و بنوره خالی

از مضرت نیست منع انبات موی بیخ و افیون و نوکران بسر کہ بمالند و خون

سنگ پشت و بیضہ مورچہ نافع است و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن

شعر برگ کدو و بازو و حلبہ در آب انداختہ باب وی بشویند برای

ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موی خاکستر چوب رز در بولہ آمیزند

و غلول ساختن بر موی بکروانند و روز چند بار و یکجا ندارند تا

حلقہ نکند و برای تسلیط شعر یعنی راست داشتن موی تا دہم لثو در روغن بادام

تر ہم کرده نیم گرم بمالند برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مردار سنگ

و آہک سرد کرده و گل ملتانی ہر سہ را برابر بسانید باب بر سر

بہ ملند بعد شستن موی باب گرم و برگ بیدانجیر بران بندند

و بعد یکپاس دور سازند و باب گرم بشویند و بروغن لادن

و یا ہرچہ باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تقشر

شعر حنا و دُردی شراب و زرنیخ بہم سرشتہ و نبت در زرنیخ

آمیختہ بمالند و شقرت رنگی است میان سرخی و زردی و برای

تحمر شعر بطبیخ سعد و کندش بشویند و برای تبیض شعر بنوماش و باریک

ساختہ و بسرکہ آمیختہ ضماد سازند فصل در امراض اظافیر

یعنی بیماریہای ناخنہا بیاض الاظفار یعنی سپید شدن ناخنہا

و علاجش حلبہ و تخم کتان کوفتہ بعسل ضماد کردن است و اگر کفایت

نکند تنقیہ باید نمود صفرة الاظافیر یعنی زرد شدن ناخنہا علاجش

تخم جرجیر است و سرکہ طلا کردن است و تقلیل صفرا نمودن وجع

اظافیر یعنی درد ناخنہا و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفتہ

ضماد نماید تقصف الاظافیر یعنی غلطت است کہ بیفتد در

اصل ناخنان پدید آید و این را جذام الاظافیر گویند و علاجش

تنقیه سودا است و بمرهم داخلیون و دیگر قیروطیات نهاده داشتن
تا از تفتت محفوظ باشد **تشقق الاظفار** اگر در طول ناخنها
بود مسمی است باستان اظفار و علاجش ترطیب و تنقیه سودا است
و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن **تقلع الاظفار** یعنی کنده
شدن ناخنها و سببش اگر استرخاء بود پیه در د با غرو علاجش
تنقیه بلغم و اگر حدة خون بود یا درد شدید باشد و علاجش
فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در ناخن دست بود فصد
باسلیق و شربت عناب تسکین خون کردن **انتفاخ و حکة الاظفار**
و علاجش باب دریا شستن است و انجیر کوفته ضماد کردن **رض
الاظفار** یعنی کوفته شدن ناخن و علاجش ابتداء برگ آس
و برگ انار کوفته ضماد کردن است و بعد سکون درد آرد گندم
و زیت نهادن **طلقیه** آنست که ناخن همچون ابرق سپید و براق
و سهل الانکسار شود و علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین
دادن است بروغن بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون خورانیدن
و زوفای رطب و بادام شیرین و پیه بز ضماد ساختن **موت**

بجزیی تنزار
بر بدن گذارند ۱۲

موت الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن و علاجش
آرد زفت طلا کردن است و به مثلث اکثر شستن و گاه گاه تخم
حرجیر و سرکه طلا کردن است روز چند بار در دهن انداخته خائیدن
نفع تمام دارد **فایده** چون خواهند که ناخن را [illegible] کنند
سبب باید که زرنیخ و جاوشیر و روغن بادام تلخ ضماد سازند و
اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کنند **فصل**
در امراض متفرقه کثرة القمل والصیبان قمل شپش و صیبان بیضه
وی و علاجش تنقیه بدن است و غسل بآب شور و تجدید لباس
زود زود **و نوعیست** از قمل و آنرا قمقام گویند در مسام چسپان
می باشد گویا بن مویست و چون کرمی میرسد بجنبش می آید و اینرا
دوا درهم مفید است و بورق الصنب و نوشادر در سرکه حل کرده
طلا کنند **کثرة العرق** و سببش اگر امتلاء بدن بود از اختلاط تنقیه
وی نمایند و اگر امتلاء بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند
و گرسنه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو
باریک ساخته طلا کنند و برگ مورد بسوزند و بخور آن بر بدن رسانند

و اغذیه غلیظ حبس عرق میکنند و بسیار رنا پوشیدن و در هوای
و عرق را
معتدل نشستن نشف حابس است و این روغن با وجود حبس
تر کردن
مقوی و مانع غشی است آب سیب و آب بهی و گلاب و روغن گل
یا کنجد برابر به آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند **فایده** کثرة
عرق بر سبیل دفع طبیعت افتد و روز بحران باشد و حبس آن
نشاید مگر چون خوف ضعف پدید آید **عرق الدم** که خون در
عرق آید و علاجش فصد است و اسهال و تلطیف خون و بعده
تبرید مسام باستعمال قابضات بر بدن **هزال و سمن مفرطین**
بند بیخ موی
لاغری و فربهی که با فراط باشد مرض است **تدبیر فربه کردن** آنست
بسیار
که نخست ازالهٔ سبب نمایند بعده اغذیه و ادویه مسمنه دهند
و این عجیب است لودری سفید و سرخ و تخم خشخاش سفید
و مغز بادام و حب الصنوبر و حب السمنه و بندق و حب الخفز جمله
برابر نرم بکوبند و بروغن گاو امیخته بشکر مقوم بسرشند و
الکیموس
صبح و شام بقدر قوة بخورند و هرچه مرطب و مغلظ و جید
غذا نمایند **تدبیر لاغر ساختن** آنست که باسهال و ادرار و تقلیل
غذا

نشف / خشک کردن
آنست
سکر / ترنجبین
وتقلیل

غذا ایر دازند و روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات
و معجون کمونی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند
و این نافع است لنگ معقول یکدرم باسرکه بدهند تا یکهفته
بلکه زیاده بدن را لاغر کنند **تشنج جلد** سر و جلد جبهه انچه عارض
بود بسبب هیجان دفع شود و باشد که به تنقیه حاجت آید **عظیم الراس**
شدن
علاجش آنست که کلاهی سازند از چرم چنانچه چست توان پو
شد پوشانند و اکثر متهیین ساقیین نمایند و تقلیل غذا
نمایند **انتفاخ و حکه اصابع** هنگام سرما و علاجش باب شور
نشستن است یا بطیخ جغندر یا شلغم تقرح الفطناة و
داغهای سیاه
لب لبو
حمرة یا بعد ریش نشستگاه و سرخی آن و علاجش در اول امر
و ظهور حمرت از خفتن بر پشت نشستن منع نمایند و رافعاة
بد
طلا نمایند و بعد خراش مرهم اسفیداج نهند **صنان بوی**
خراشیدن
که از بدن می آید و علاجش بعد تنقیه مرداسنک بگلاب سائیده
طلا کردن است و آلو شستن ادرو مطیب عرق است **فساد الاظفار**
مفرط
بالبرد یعنی سیاه و کنده شدن دست و پا از رسیدن سردی

و علاجش وقت ظهور کبودی پس از تورم روغن زیت مالیدن
است یا بروغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه
شدن در طبیخ اکلیل و شبت و حلبه و کتان و مانند آن براطراف
گذاشتن از نیها برارند روغن بمالند و عدس نرم کوفته بشراب
جوشانده بگذارند و بعد برآمدن سیاهی شرط عمیق بران زدن است
و بعده در آب گرم داشتن تا خون خوب برآید و بند نکنند تا خود
بایستد و بعد بر آوردن از آب گل ارمنی و باب و گل و سرکه طلا
نمایند و بعد از یک … شراب … یا با آب سرکه روزی چند بار
بشویند حرق النار یعنی سوختن از آتش و علاجش قبل از آنکه
آبله کردن است که خرقه بر برف سرد کرده نهند و هر ساعت
تازه کنند و گل ارمنی باب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و
سیاهی دوده شمع نفع تمام دارد و سپیدی بیضه بدستور و
جغرات با شیر مالیدن کذالک و بعد ظهور آبله فصد کنند
اگر بدن ممتلی بود و مرهم اسفیداج نهند یا مرهم نوره حرق الدهن
الحار یعنی سوختن از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار
گذشت

گذشت و این مخصوص است سپیدی بیضه باید که زیت و اسفیداج
آمیزند و بمالند حرق الماء الحار یعنی سوختن باب گرم و علاجش
خاکستر جو بزرده بیضه مالیدن است الاحتراق من الصواعق
یعنی سوختن از صاعقه و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت
احتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب و علاجش مراهم کافور
و مرهم خل کنند احتراق الجلد من عمل البلادر یعنی سوختن از بلادر
و علاجش شرط زدن و حجامت کردن و بعد مرهم خل نهادن احتراق
اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک و این بیشتر از خوردن آن افتد
علاجش لعاب اسپغول و مانند آن متمضمض کردن و روغن بادام و جوز
مالیدن فصل فی الجراحات بدانکه جراحت تفرق الاتصال را گویند
که در گوشت افتد و چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار اند
صغیر و کبیر و بسیط و مستوی و شفات غایر و منفصل المضع مرکب
نافذ و از آنکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن پیش ازین ابرام نیست
این قدر بدانند که دل چون جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم است
و دماغ نیز قلیل الاحتمال است و نشان وی اختلال عقل بود و

ومثانه و امعاء حکم دماغ دارند در باب جراحات اما بر امدن بول
بجراحت مثانه و بر امدن براز بجراحت روده گواهی دهد و جراحت
جگر اگرچه مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و
طرف عضل مخوف است از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت
نای اگر از پیش بود خلاص ممکن است جراحت شکم که در جوف نافذ بود
مخوف است و تهوع با فواق لازم است و جراحت سینه که نافذ بود
مخوف است و خروج سودا دلیل وی است و جراحت معده مخوف است و بر
امدن طعام شاهد بر ان و انچه در غیر اعضاء افتد امید واری سلامتی
اکثر باشد بالجمله انچه راست باشد باید دوخت و انچه استخوان درو یا
باید بر اورد درین باب بجراح دانا رجوع نمایند که عامل باشد
که علم مجرد درینجا سود ندارد **تشویه المنصل** و الشوکه و مثل ان یعنی
پیکان و خار و مانند ان و علاجش بعد اخراجش مر و کندر باریک
کرده پاشیدن است **فصل فی القروح** و این نیز انواع است بسیط
و مرکب و عسر الاندمال و ناصور و قرحه متاکله بسیط انکه از عوارض
مانع اندمال خالی باشد و مرکب ضد ان و عسر الاندمال انکه دیر
غایت

غایت فساد بود ناصور انکه بعد از تقیح چهل روز بران بگذرد
و این قسمیست از عسر اندمالی **و متاکله** انکه چون
رطوبت او بر جایی دیگر رسد اثر فاسد سازد
و تپ لازم وی است و متاکله انکه نواحی وی را بخورد و علاج
نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر است انچه خفیف است
زود دفع می شود و انچه قوی است بمراهم قویه که در قرابادینات
مسطور است تدارک توان کرد و برگ نم که درخت مشهور است
در هند کوفته بعسل آمیخته انفع ترین معالجات قروح است
و پرهیز بود مند تر و تنقیه اشرع الاشیاء و این تدبیر در ناصور
ابلغ است نخست قروح را بگلاب که خاکستر درخت انگور
دران آمیخته بشویند و اگر قوی است خواهند باب دریا شور
یا باب صابون که در وی قدر زرنیخ و نوشادر انداخته باشند
بشویند و بعد شستن پنبه کهنه شراب تر سازند و بر زرورد
و اندروت و صبر و مر و دم الاخوین و کندر و افیون
و زعفران الایند و در نهند و همین سان کنند تا که

بشود و اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند و اگر ممکن بود بعد
مندمل سازند **فصل در سقط و ضرب** و هوی اگر بی قدم
بود و بی تپ است گل ارمنی و سپیده بیضه و مانند آن ضماد نمایند
و اگر با ورم و تپ است بفصد و حجامت اختند تقویت آن لازم است
مع مراعات امال ماده و جزا آن که ضرور باشد و در ضربه تحلیل
لکت تسکین درد واجب دانند **فصل تدبیر مسبوط** یعنی کسی
که او را بسیار ریع تازیانه زده باشند و بدان سبب گوشت
زیر پوست متفرق شده باشد و زدن بچوب همین حکم دارد
و علاجش بخش کرده است تا گوشت متفرق مجتمع شود و بعده گوسفند
ذبح کنند و پوست بچغان گرم بپیچند تا خشک شدن که از این در
یکشبانه روز تغیری شود و اگر خون زیر جمع آید مغز نان و تب
ضماد نمایند **فصل فی الکسر و الخلع و الوثی و الوهن و
و الوهی** و کسر شکستن استخوان خلع از جای بر آمدن و وثی
بتمامه و وثی بر آمدن وی از جایش بتمام و وهن و وهی
آنکه با استخوان و با اعضاء محیط آن کوفت لاحق شود بی

آنکه

آنکه از جای بلغزد علاج کسر و خلع بگمان گران بردارند
و تدبیر دیگر که کشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن باشد معروف است
اما در وثی و وهن و وهی روغن مالیدن و برگ مورد کوفته
پاشیدن و مغاث و خطمی بزرده بیضه طلا کردن و معتدل
بستن نافع ست **فصل در تدبیر مسموم** هر کسی زهر خورده باشد
علاجش همان وقت قی آوردن است آب نیم گرم و روغن کنجد با
بسیار خورانیدن است و اگر خوب نیاید در طبخ شبت و نمک
آمیزند و قدر بنوشانند روغن کنجد آمیخته بالجمله هر چه بروی قی
دهد کشیده دهند و چون قی حب مدغا کرده شود شیر تازه خاصه اگر
از گاو بود بنوشانند هر قدر که تواند و اگر از این هم بهتر و سک
و روغن گدا ختن حکم شیر دارد و در دفع زهر تریاق کبیر نافع
و قطعاً خفقان ندهد و اگر طعام خواهد طعام لائق شکم سیر خورانند
و هر گاه بر نوعیت سم اطلاع شود آنچه در اختیارات تدارک
وی سرقوم شده بعمل آرند **انتباه** چون غشی افتد و حدقه
بگردد و سیاهی چشم برود یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود

وزبان بیرون آید و عرق سرد جاری گردد امید نجاة نباشد
و بدانند که سم یا معدنی می باشد یا نباتی یا حیوانی چنانچه
مخفی نیست **فصل در معالجه گزیدن جانوران زهردار** بدانند
که طریق دفع او از شش وجه بیرون نیست آنچه حسب حال باشد
بکار برند **یکی** آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد
و جان را قوة دهد و زهر دفع کرده چون تریاق کبیر و لعبت
بربری و مانند آن **دویم آنکه** بزودی تن را از رطوبت ها
پاک کنند بقی یا اسهال اما فصد نشاید کرد مگر در عقرب
جراره یا بعض حیات **سیوم آنکه** فادزهر آزموده و تریاقی
که بالخاصیه مخصوص بآن زهر بود دهند چون گوشت تمساح جهت
گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی **چهارم آنکه**
دوا دهند که ضد مزاج آن حیوان بود چون انگژد که ضد
مزاج کژدم است و مانند آن **پنجم آنکه** دوا دهند و علاج کنند
که اخلاط را حرکت آرد و طبیعت زهر را بر سبیل توجه بپوست
آرد و دفع نمایند بچون تعریق با دویه معرقه باید نمایندن

وجز آن




وجزو آن و این تدبیر خوف هم دارد **ششم** آنکه تدبیری کنند
مانع انتشار زهر کند و این چنان باشد که بمجرد لسع عضو ملسوع
قطع نمایند اگر ممکن بود پس داغ دهند یا بالات از محل لسع
عضو را سخت بندند و ادویه مخدره بران نهند تا زهر تجاوز
نکند و وضع محاجم بر نفس عضو بدین نافع است و مکیدن را باید
که شکم سیر بود و دهن بروغن گل چرب سازد تا مضرت
نکند **ادویه** که دافع زهر است لاغیه شیر او گزیدن افعی را
نفع تمام دارد و تخم ترنج دو مثقال جمیع زهرها حیوانات را سود دهد
و بار درخت چنار که تازه برآمده باشد عجیب است و لبطونه و معده
ابن عرس پاک کرده بگشنیز بریان کرده و خشک ساخته نفع
تمام دارد و سیر کهنه سوخته خوردن و ضماد کردن اثر کلی
دارد و پودینه خوردن و ضماد کردن بینه سود دهد شیر پخته و خام
بروغن گاو بر نهند سود دارد و گشنیز سه کف خورانیدن و لدغ
زنبور را سود دهد و مورچه و مگس عسل را سود دهد و چون ادویه جامع
کافی در مطلب است بعلاج هر موذی علیحده نه پرداخت

[illegible]

وزخم سگ دیوانه را تا چهل روز بسته شدن نرهند و اگر
فراهم آید منفتح سازند تا خوب شراید و در این حال [illegible]
و زهر این بعد سالها غلبه میکند احتراز از سگ دیوانه و
کسی که سگ دیوانه گزنده باشد ضرورست بیماری که از
گزیدن سگ دیوانه افتد از گزیدن معضوض وی نیز افتد
گزنده
و از آن که مفر از آب لازم وی است از آب ناخوردن هلاکت
گریزش
افتد و تدبیر آب نوشانیدن آنست تا پیشتره دراز بگیرند
نی
و یک سر او در مشربه گذارند و سر دیگر در حلقش چنانچه وی
حلق مریض
آب را نبیند و بعضی اهل تجارب گویند که هم آن وقت
سگ دیوانه بگیرد و خون آن سگ قدری گرفته و باب آمیخته
وی را بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند تا شش ماه مشک
خورانند هر روز یک ماشه و تا سه ماه زخم را التیام شدن نرهند
و گفته اند جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد
نوشته بماند سیاه بر سفید ۰ نویسنده را نیست
فردا امید ۰ دست فقیر حقیر فتح محمد تحریر یافت

ام ابرموا امراً فانّا مبرمون

اور او جوہر و جست رومی و تھنبہ بہ وزن برابر
لکر کے اور تھنبہ اول بہ اتش گرم کرد. بعد از تھنبہ
درمیان ہشت اب کرد او نرم او گا او جست و جوہر
و تھنبہ خلط کرد و تو اتش دیکر انگاری لوار

روپیہ کھوشتہ کی و اسطے دار و یہ لیس

ھوالشافی ... وزن ایک

ہاربرہ زردہ اولے بیرطی
۸ تولہ ۸ تولہ ۸ تولہ
سیرہ رنگی اجار

اور او جوہر و جست ر...
گرکے اور تصفیہ اول یہ ...
درمیانی ہشت اب کروا...
و تصفیہ خلت کرو نوا...

روپیہ کو شتہ ...

...

ہار بیرہ زردہ ...
۸ تولہ
سیرہ ...